

٤٠٧



کتابخانه
شورای
مجلس

۱۵



۱۳۰۷/۳

۱۵۷۴۲

۹۱۲۸۸

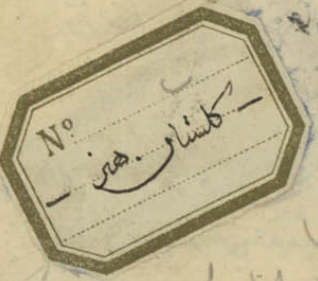
کتاب

گلیستان هنر در خراط

نقاشی و غیره

۱۳۰۷

۲۰۶



کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب طسنت هنر	
مؤلف کتابتدب اهرن علی بن ملاسک	
مترجم	۱۵۷۴۲
شماره قفسه	۹۱۲۸۸
جمهوری اسلامی ایران	
شماره ثبت کتاب	

۱۳۰۷





شماره ۱۳۷۳

۱۵۷۴۵
۷۷۱۶

کتاب
گلیستان هنر در خط و
نقاشی و غیره

۳۸۱

۳۰۶

کتابخانه هنر
No

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب خط و هنر

مؤلف کتاب آیت الله علی بن ملا محمد

مترجم

شماره قفسه ۱۵۷۴۲

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۹۱۲۸۸

۱۳۷۳



هذا کتاب گلستان مهر

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين خالق الخلائق اجمعين و صلوة
و سلام على جامع شمل اليرين سيد السلفاء و
خاتم النبیین من انتهم اليه رجوة المرسلين و على
آله التيرين سبطيهم الله باسرارهم من خلق
السموات و الارضين و مدحهم فوق العرش
عند الملائكة المعرئين و ذب اليه الموصفين

المؤمنين

الموصفين نبوت انما يريد الله ليذمب علمك الرحمن اهد اليه و يظهر كم
تطير اصولات الله و سلام عليهم اجمعين بيت سر بر نسخه راجع
افزای نام نيشانت بعد نام خدا ذكرشان سابقه در افرو
بر همه ذكر بعد ذكر الله كبر سر در اسمان بلفرض سابع فرخ خيزايل
الارض بزبان كواكب انجم اسبج لفظي بايد الالهيم و بعد
برضاير ارباب بصاير كوشيده نماند كه اذمير اسبج متعني كه انما به تر از
فصله و مهر و مسيح حقيقي برابر بعلم و سخن و در پاره ارضن خط پر خياله
فرضه بيت خط حسن جاهل مره ان كان لعالم حسن الله
مع السبات اجلي و العلام مع السبات ازين و ديگرى چنين گفته كه
شعر خط چنان بر ز قلم رننده كه بسياي از خواننده
انسان كه اترف مخلوقات و جوهر نفس است قابليت و ايليت ان ذرات
كه در هر موادي كه سعي نايه سر آه عمر و نادر در هر كرده كند ابر سر خودي از خدا

انسان نام بلکه و جب و متحتم است که بدل جسد در کتب فصد و غیره
دران وادی بر حد رتی رسد بدین سر رشته فصدی را در کتب
وین عمر کرامی بخبارت گذار دایم همه جا یکس در همه کار سید
نهفته چشم دل جنباید خواه حافظ شیرازی چنین میفرماید
هزار سلطنت دبری بدان رسد که جزیره اینر در دلی بکجانی
بر مراتب حقایق ارتسام و ضمیر خورشید تمام کجافه امام ظاهر باشد که
ادای حقوق استادان و ذکر ایشان و باقای آثار و حالات آنحضرت بکرا
بر ذمه شاکردان و ابا و جن در مرزبان و صحبت و انانی که سلسله و شجره
خط بهر کدام از این طایفه کثیر العابدیه می رسند بمو دای من عملی و فای
فقد صیرنی عمداً از لوازم است چرا که هر کدام از این طایفه جلیله در مره
رفعه را حلی و مرتبه بوده و بواسطه هر دو که درش دهور و نقصی
شهور نام اکثر آنها در پرده حفا مانده چون فقیر حقیر کثیر لفقیر احمد

مکتب
کتابخانه
مکتب
کتابخانه

میرنشی ابرهیمی الحسینی القمی رفع الله بانی و الوصی بحدت
اثر فصد می رسد و از ضمن افعال ایشان خوشتر میجد بخاطر فایز رسد
که نسخه پاکیزه در باب حدود و قلم و پیداشدن و اسنادان بخت شاه
ولایت پناه ایرنوشان صلوات الله و سلامه علیه و احوال هر یک از ایشان
و خوش نویسان و نقاشان و نشان کران و سایر هنروران که بر این
طبقه بنیغه منوطند و از این کتب کتابخانه اند و طریق ساختن مرکب و
ترتیب سایر لوازمی مختلفه در سبب در سنگ تحریر و منظر در آوردن
حقا که اگر بجان زنده شود و این مقصد حیات یابد هیچکدام نتوانند که از
عمده تقریر و تحریر گاهای کمالات و حالات آنحضرت نامتأسی میروند
اینده کیف این بوضعت قلندر است که راجه حد و یاری آن آما
بضمین مالایر که کلمه لایعرب کلمه عمد نموده این نسخه را جبهه ایران
صلان و جمعی از جوانان و بزرگان نادکان که این فن رغبت داشته باشند

و سری آن کشند ترتیب داد که گاهی در نظر داشته باشند و بدان خاطر
عاطف خود را انگشتر دارند و کبک کمال نمایند بپشت نگشتر باو بارب
کاش جان بدین کله که آید رگ است از چون چشم دل سویش
کشاده کلستان نهنش نهاده چون کلدارم از بهر جوان فقیرش
داده ترتیب بدینان امید از اطراف آنکه معین غایت لحوط نظر کیمیا
از کرد ایند اگر چیزی ترک شود باشد داخل فرماید و اگر چیزی سهوی
یا چیزی زیاد و ناپسند باشد بقلم اصلاح کشند بپشت دارم امید
که این نسخه تمام که در او هست اسامی عظام بنماید بعد کاری غیب
پیش از باب نهد در از غیب و این مجموع را بر مقدمه و چهار فصل در
مرتب که داند مفصل در باب اهدات قلم و پیدایش خط و نشا
ان بفرست از المؤمنین علی علیه السلام و موضوع علم خط فصل
اول در بیان خط ثلث و مایا بهه فصل پنجم در ذکر خط تعلق

فصل پنجم در شرح خط نسخ تعلق فصل ششم در ذکر احوال
نقاشان و مهربان و عکس سازان و قاطعان خط و نشان کران و صفای
خانم در باب ترتیب جدول و رنگ الوان و ساختن مرکب با انواع
مختلف مفصل در باب اهدات قلم و اسناد بفرست امید بپشت
شهر بر ولایت امیر کله امیر که بازگشت بفرست نقاب نیز بداند که صد
خط فقط است هر گاه در حرف هم پیوستی خط می شود و خط عبارت از
معرف تصویر الفاظ مجرد است و کیفیت حال آنکه با عیار کتابت
طاری شود و ضعف خط بغایت لیری معتبر و فضیلتی جان پرور است
و همواره با ریزد فرست و نزد ممکن موقر و در هر مقام سرفراز و با
هر که در مصاحب و در سنا و صاحب دار است و همیشه با قدر و جاه و
دست تقدی از دامن کوتاه در هر دیاری از نو یاد کاری و بر هر دیواری
رستی از دست نگاری ظاهر و موی با باشد که حضرت خالق بر ایاغ و علا

اول چیزیکه موجود ساخت قلم معجز رقم بود چنانکه نص الهی در آن باب
صادق شد که اقرا و بک الکریم الذی علم بالقلم و حدیث حضرت علی
صالحه علیه السلام موافق آن آمد مطلقاً القلم بابت هستی قلم
رقم پذیر است و در شیخ فرغ کیرات سر دیت قلم سیاه ادرک
سایز رقم فکنده بر خاک و با وجود فضیلت سبقت امر کتابت و حیاتی
متمشی و مثل کفایت امر دهنی از دستخیز است بدین طرفه کاری
تفصیل پوشش با دو زبان در سخن اما خوش جلوه گمان سر قوی
سایه سای کیسوی شب که گمان ز پرای سرد قوی همچو کمان تو ز
پوشش با شب تاریک رخ روز پوشش تیر نه اما هر طرفه سپر
بوده ز کاغذ بدینش بیشتر کار کرد بر هر طرفه زده بین کرده همه کار
بکندیمین پیته از معجزه ساحری گاه کلیم است و گاهی سامری کرد
کوی موسی شگافی شعار گاه فرود مانده بمونی ز کار و بی شبهه فصاحت

آموزی

فیروزی و مصباح پیشگاه دانش افروزی خانه غیر شاه است که زاده
دوده او موجب گرمی این مهنگار است بدین خرد شد کلید هر علم
کلید هر صیحت نوک قلم قلم نقش بید است و چهره کشی قلم بر دوش
افزاید صدای کجی از بابت آمده دلپذیر فی قد کشته ز نهر دیر
در کربوع او نوع حیوانی است کس از آب حیوان در خسانی است
نگارنده نقش با نه فریب از دور و کار هر دیده زیب قلم نچرا ز قلم
بنامتیت کام شیرین کن کتاب که امت را ببت که نموده از کرام الکاتبین
و نشانه از ائمان علم البعین است و آنچه حیوانی است قلم موت که
سحر سازان با فی فرنگ و جادو طراران حطانی و فرنگ به بسیاری
ان او رنگ نشین کشید هر نقشبندان کاره فضا و قدر کشته اند اما
قلم کتابت که با نیتت حسب الاشارة متخیر جریده موجودات و نتیج
حضرت واجیه الیادت نبی عربی محمد الاطیعی علیه وآله افضل الصلوات

و اهل القیامت که فرموده من کتبت بحسن الخط بسبب امر الرحمن الرحیم
دخدا بخت غیر حساب و بجایه دیگر چنین مردیست که من حسن کتابه بسبب
الرحمن الرحیم دخدا بخت و تعلیم واجب العظیم ادیب و لبان کرات
و خطیب عذب البیان خطراه است سر لوحه دیباچه رعایت و مروت
کتابه الیوان ما مدینه اعلم و علی بابا کلیم طور سلو له قبا ان تفقد
صاحب سمونرله هر ذوقی بدیث شرف شاه ولایت علی صیقلی که
خفی و جلی که فرموده علیکم بحسن الخط فانه من مفاهیج الرزق و بخت
سلام الیوم برین شکریم و مهر و جب الکریم جید موفور فرموده
و سعی سگور بکار بردماند بدیث غرض لقی علی از خط نه همین
لفظ بود و حرف و نقطه بر اصول و صفات خوب بود زان شایسته
بحسن خط فرمود و بعضی دیگر را کبار چنین گفته اند فرایه خط حسن
نازک عذاران علیکم بحسن الخط ابرو دستار آن شود آره از خط بها

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تاسیس ۱۳۰۲ هجری قمری
۱۳۰۲ هجری قمری

جوانی بداند که شنبه عهد بهارن و هم از حضرت امیر المومنین
عزیز است بصلوات و سلام علیه که فرموده اند تعلم قوام الخط
باز و التادیب فما الخط الا زینة للمآذیب فان کتبت ذمال
تخطک زینة وان کان محملاً فاصدک کسب یعنی با مویزید سیکون
خط برای اداب داران و عقده و دانش که از خط طنیک غنی باشد
خط نیک را پیش جمال اوست و اگر محتاج باشد بهترین کسب است
و اورا از آن مکسب باشد بدیث خط خوب برای بدر دلیز است
چو روح اندر تن بر باد و پیر است اگر نعمت بود از این است و که
محتاج باشد دستگیر است و هم از حضرت سلام الیوم فرموده
حسن الخط ان الید و بهتجه الضمیر یعنی نیکو خط زبان دست است
و روشنی دردن چرا که اگر درون از کدورات پاکت خط خوب میاید
چنانچه گفته اند الکلام الحسن مصداق القلوب و الخط الحسن زینة العیون

بغی که میگویند و گوید صید دلهای مردم کند و خط خوب خط چشم است
و هر که خط خوب ببیند خواهد خوانده و خواه اقی نباشی آن ناید شوق
و قال بید اسلام ایضا اعلم ان الخط مخفی الای تقییم الاستقامه و قوام
فی کثره الشق و ترکیب الکرکات و بقاؤه علی العلم فی ترک المنهات
و محافظه الصلوة و اصله فی معرفه المفردات و بعضی دیگر از فاضل
اکابر فرموده اند الخط اصله فی الروح و ان طهرت بجوارح الجسد
اگر روح از کدورات پاک فطرت است آنچه در درخت باغضای جسد و
جوارح متولد در زبان ظاهر میگردد و ازین باشد که هر که را در درون
از کدورات حسد و کینه و غیر این از اوصاف دنییه پاکست خط را
سیکو و صاف و پاک نیوسد و لابد و جمعی دیگر گفته اند خط الحسن
للقیامه و القیامه حال و الحاکم حال و افراطون میگوید الخط
همه سه روحانیه طهرت با اله اجسامانیه و ازین جهت افراطون خط را

مخصوص

مخصوص دست نکرده و بدست عقیدان ساخته که همواره از اسامی دست غیر
سختی را دیدیم که مردودت نداشت و کثرت پای قلم گرفته خوب نداشت و
شاید نیز که قلم بدان توان گرفت و نوشت و جاری بر عادت است و در
بعضی از کتب سیر مسطر است که اول کسیکه کتابت عربی کرد و قلم بدست
گرفت حضرت آدم صغی بود و بعد از او شیث بن آدم و در زمان حضرت
ابرسیم نبی عابنیا و علیه الصلوة و السلام خط عربی افتند و بعضی
نوشته اند که خط مبارک حضرت ادریس نبی عابنیا و علیه الصلوة و
السلام بجا مانده است و مذکور چنین است که از قدیم خط نبود
طهورت دیوبند در این امر شروع کرد و ابتدا از آن از زمان اوست
بدانکه اصل نقطه شش هر گاه دو نقطه یا سه نقطه را بهم پیوست
حظ شد بعد از آن هر کسی دهانها کردند و در هر قرن و عصر خطی وضع شد
و با سبب موسوم گشت و آنچه از سبب خطوط در کتب یواریج منظر آمده و

یا فعی در تاریخ خود بتقریب اسم علی بن ابراهیم مشهور بن ابراهیم ذکر کرده
 که جمیع کتابات اعم از کمان شرق و غرب دوازده خط است ۱ عربی
 ۲ عبری ۳ یونانی ۴ فارسی ۵ سرانی ۶ عبرانی
 ۷ رومی ۸ قطبی ۹ بربری ۱۰ اندلسی ۱۱ هندی
 ۱۲ صینی اما در کتب کهنه که نوشته اند اعمودیه ۱۳
 ۳ رومی ۴ معلوب کوفی ۵ معقلی جعفری ۶ کرجی و این خط
 میانه عموم متداول بوده و بیکدیگر نوشته اند و قبل از آنکه خط فارسی
 بر روی کار آید و کارگاه عالم چون زبان بجا از خطوط و نقوش بدیده
 بیاراید خط معقلی بود که آن مجموع سطح است و در روی سطح دوری
 بنیت و بهترین خط معقلی است که سواد و بیاض آن بر آن خوانده بعد
 از آن دیگر خطی که دیده اولو الالهبار را سرمد در بومی لاهی و او امر
 و در ای حضرت رسالت پانزی روشناسی می بخشد خط کوفی بود و در

ارقام

ارقام اقلام بجز نظام حضرت شاه ولایت پناه سلام اله علیه در میان است
 که چشم جاز صیبا و لوح ضمیر را جدا گراست میفرماید و خوشتر از خوشتر
 صلوات اله علیه کسی نوشته و بهترین خطها کوفی است که آنحضرت سلام
 علیه نوشته و در خط کوفی دانگی دور است و باقی سطح و آنچه خطها که
 شاه ولایت پناه است سرهای الف و شاهر است و بیاضی از آن الف
 در نهایت نازک و غایت لطافت و بار یکی ظاهر میشود و استادان
 خط و سلسله شجره از ابدان حضرت صلوات اله علیه هرگز ندیده
 سند حسی خط کج عمر پس بجز مرتضی علی ناول حیث قال الخط
 نصف العلم یعنی هر که نیکو نوشت چنانست که نیمه از علوم دانست بدست
 خط که فرموده است نصف العلم سرور است با علم و حکم آن خط نصف
 علم بوده است زان بنی نصف علم فرموده است مرتضی شاه اولیا
 حقا در زمان ثعلب خلفا از و از اشعارش حثه بود تا دمی و آنرا

ز کشف و بشنود کردی اگر کتابت مصحف خطاران یا قلم اسم
عز و شرف انجان خط کجاست حدیث قلم دیگر است خط دیگر
اگر نه البیاف و استکشاف قائلین یعنی بر آنحضرت سلام الله علیه
و لایح بودی اگر اوقات تریف صرف کتابت کی نمودی بدیث اگر
نه قید کتابت بود کجا باشد سلفه معنی ز کلمین و فکر جان پرور
و بعد از آن حضرت امام جریم در بر کنده خالق افلاک و انجم امیر
المؤمنین حسن صلوات الله و سلامه علیه خوش میزیت و کتابت
مصحف نمودی در زمان تغلب معاویه علیه الله انحضرت نیز
مرفوزی بود و کتابت مصحف میکرد و مصحفی بخط آنحضرت سلام
علیه در کتابخانه پادشاه غفران پناه جنبت با گاه ائمه الطاف الباقی
و تعریفیات ظاهری میکرد و خود را بدین فقرات می ستود و از
معجزت سر بر عرض میود خاک است آنحضرت خیر اشتر روح

ایمنه

دینده نزد آنحضرت ائمه شی عشر علیهم صلوات من امر الهلک
الاکبر علام حسن با اخص حضرت امیر المؤمنین حمید صلوات الله
سلامه علیه ابوالعباس شاه طهماسب حسینی اناراد بر گاه در روح
روحه بود و اتم زیارت کرده و بدینسان مصحف شریف کشته و در
میان حضرت ائمه معصومین صلوات الله علیهم جمعین بوده بعد
ایشان حضرت امام زین العابدین و قبله العابدین و امام اسجدین
رابع ائمه المعصومین علیه فضل الصلوة المصلین حضرت امام ششم
و قبله هم مقام مفروض الطاعه و حب العصمه بدیث شهید خاک خزان
امام طیب طاهر علی موسی جعفر محمد باقر خوش نشسته اند و در
سنا باد طوس که الحال شهید مقدس معن زکی است در موضعی که
اکنون بمدرسه قدیمگاه استوار دارد کتابت مصحف نموده اند و از
وجه بدیه ان ارضی مشهور بقصد گاه که در حوالی رودخانه مقدس نموده

واقع است خریداری کرده و دفن نموده اند که مسلمانان را در آن
دفن نمایند و لان اراضی در جنب موضع مبارک است که آنحضرت را
در آنجا خند فرموده اند و اکنون مسجدیست که مردم در آنجا زیارت
و عبادت میکنند و در شهر سنه ۳۰۰ استین و تعمیر شاه جنت
مکان عین شبان اشار الی بعضی اوصاف به شرف مبلغ بصدقه
تبریزی به شد معتمد معز و الدراقم میرمنشی که در آن اوان فرزند
شاهزاده فردوس شیان امیر الفتح سلطان ابوهمید بن
روح الله روح الغریز بود فرستادند که آن اراضی را دیوار کشیدند
و در آن بسیار کمره در آنجا عبور نمایند و الاغان بدرون آن
فرستادند و بسیاری از درویشان و علماء و افاضه در آن
مذفونند و شیخ علی طبرسی علیه الرحمه و الرضوان از جمله است فضلا
اول در ذکر خط ثلث و ما شبیهیم و پیدا شدن آن

اصول

برضا بر باب بصیرت پوشیده نماید که ثلث را ام المخطوط گفته اند و
علی بن مقله و اضع خطوط مسند است که پیش قلم معرفت و او مد
خط بر دایره نهاد و در شهر سنه ۳۰۰ و ثلث استخرج کرد و از
طریق کوفی بگردانید و مردم را تعلیم داد و آن ثلث و نسخ و محقق
وریکان و توقیع و رفاع است اما اصل این خطوط آنست که ابن
مقله استخراج کرده چنانکه گذشت که اصل خط را از نقطه گرفته
و اصل کرده اند و قاعده و اصول از او اضع اوست و برش نوع
قسمت کرد و هر یک را نامی نهاده و در این لفظ و معنی قسم اول را
محقق نام کرده و اکتی و نیم دور است و چهار دانگ و نیم سطح پس
مشابهت بخط کوفی و معقلی بیشتر دارد و بواسطه سطحیت بنا برین
قسم را مقدم داشته و محقق نام کرده قسم دوم را ریکان که تابع
محقق است از آنچه که اصول محقق و ریکان یکی است و وجه تسمیه ریکان

انکه بوی و رنگ ریجان دارد ششم ستم ثلث نیده برین
سبب که دو دانگ دور است و چهار دانگ سطح هفتم چهل
نسخ است که تابع ثلث است و نسخ از اینجه نسخ گفته اند که بیشتر
مصحف و کتب بران خط کتابت می نمایند و گویا چنان است که خطوط
دیگر منوع شده و این خط نسخ دیگر خطوط است ششم پنجم
توقیع است تصفی دور و تصفی سطح و قضاة سجالات برین خط منوی
و توقیعات میرسد ششم ششم رفاع است که خفی است از
توقیع و تابع توقیع است و شباهت دیگر میکند که دارند از رسم
فرق نمیتوان کرد و در قهار ابدان خط می نویسند و بعضی دیگر اصل
و ضمیر که شش است از جهات سه گرفته اند فوق و تحت و میان و با
و خلف و قدام و هر صورت ازین شش برین نسبت و اقسام خط
برین دهنده است هم میتوان گفت که هرگاه خطی ازین خطوط العلم

جلی کتابت کنی طومار باشد و اگر باریک نویسی بخار باشد پس طوما
و غیره دستم دیگر باشد و شش شود و صف باشد و دیگر آنکه اگر
اقسام خط را بر خلاف قلم وضع میکردند اقسام خط را احد و عد
یعنی است گفت پس معلوم شد که اقسام خط شش است و وضع
هر یک از اصول بنماده که از یکدیگر ممتاز باشند چنانچه سبب در پیش
این مقلد وزارت اراضی علیه عباسی کرده و ولادتش عصر روزه
پست و یکم شهر ثوال سنه ثنی و سبعین و تائین و فاش در
دار الخلافه بغداد در شهر سنه ثمان و عشرین و ثمانه بعد از حلت
این مقلد و حشرش تعلیم علی بن هلال داد که شهرت باین بوی داشت
علی ابن هلال که شهرت باین بوی داشت که بوی اسطوخودوس
شاکر این مقلد است و استاد خط اوست حشرش نوشت و نزد
سلاطین و خلفا معبر گشت و قرب و منزلت تمام بایان او کرد

که از استادان خوش نویس شد و قطعه نوشت بعد از وضع و
استخراج خط که این نقله شکر اله سعید کرد علی بن لعل بود
و هیچ افریده چه در زمان او و چه بعد از او نرسید تا زمان مستقیم
که با قوت پیدا شد کتابه نویسی و ثنی برداشتن از مخترعات
این بوابت و او پیدا کرد **فیلة الکتاب جمال الدین**
بافوق مستعصمی علام مستعصمی که افر خلفاء ^{مطلبین}
بوده و از جنس است وی تابع خط این بواب کرد و خط را بدو
رسانید اما در قلم برآشیدن و قطر زدن تغییر روش استادان
پیش داد و استاد لال و امیر شاد و کلام منجر نظام حضرت شاه و یار
پناه صلوات الله علیه بخوده حیث قال اطلر حلقه القلم و استنها
و احرف القظ و المینها فان سمعت صلیا کصلید المشرقة و الاقا
لفظه حاصل **عبارت** آنکه نوک قلم را در از زایش و فریاد کند

و

و قط قلم منخرف بن که چون قلم بر کاغذ نمی آید که گذشت آواز
شمشیر مشرقه گوید شخصی بوده که شمشیر را در غایت خوبی و لطافت
ساختن چنانکه هر که شمشیر او را آرزوی بر سر هر زدی دو لصف
کردی و اگر حرکت میدادند بجز حرکت می آمد و در غایت نازکی اداری
می شنیدنی پس تبر است که قط قلم منخرف زنده نوک قلم
دارد و نوک در ابراش چون بر صبح کاغذ نمی در حرکت آید و صدای
از وی ظاهر گردد و این بواب قلم را قط نمیزد از آن سبب کتابت او
نازک و لطیف است **آقا فیلة الکتاب** با قوت قلم را قط نمیزد
و از آن قاعده تغییر کرد و از خط نیز تغییرات فرمود از بهر آنکه
خط تابع قلم است بدین جهت خط او را ترجیح بر خط این بواب می دهند
به واسطه نازک و لطافت نه از جهت اصول قاعده اما صد خط است
که این نقله استخراج کرده و جمیع که تمام خط است که در آن خط

یک قسم دیگر نهاده اند چنانچه شاعر گوید بدست طواری و محقق و
رفع و ربجان نسیبت که ثلث او بتوقیع نوشت و یا قوت
مجموع همه خط را درین یک پلست بر سپید اجبال در کرده اند شاعر
اصول ترکیب که اس نسبت صعود و تشبیه نزول و ارسال یا قوت
چون قبه الکتاب شد هر روز بلا فاصله در وجه و کتابت قرآن میکرد
هر ماهی دو مصحف تمام مینمود و در حجران قید میکرد که این مصحف خدمت آ
و سیصد و شصت و چهارم را دیده اند که نوشته بود و هر روز هفتاد
کس از خط میداده بدست محقق نزدیک هر کس است که ربجان
خطش بر بدل دست رعاش بسبیده و در کار بتوقیع او سحر را
ختم کار غبارش را طرف سیمان حریر چرا اثر خط بر رخ بسبزه
حکایت مشهور است که در وقتی که ملاک خان بغداد را گرفت
و لکن مغول بهر رنجستند یا قوت شماره که نخت و در انجام داد قلم

همراه داشت و کاغذ شوق نداشت و مالی از جنس ثقیلا بعلیه جمود
حرفی چند در آن نوشته بود که عقد را از زمین از طرف حریرت
میداد و آن پرچه نوشته در کتابخانه نواب غفران آبا بر الفصح بهرام
میرزا برداشته مضحکه بود و الله ماجدم میرمنشی رحمه روح الله و عطر
بنام غفران مضحکه لغت سفر نمود که کافی مطح بر انجام نوشته بود که
الواقع حد بر سحر و عجز بر تیرت نمود و بعضی دیگر لغت نموده اند
که بیک قلم بکشت سبابه بر آن دو مال مشق کرده و این قلم شهرت تمام
دارد گویند که در همان روز که یا قوت در ساره بناه حبه بود یک آری آن
و شاکردان او بالا آمده گفت که چه نوشته که لکن مغول بغداد را
و غارت کرد و تمام شهر خراب است گفت که غم نیست چرا که کافی نوشتیم
که تمام عالم می آرزو چه جای کشیده بغداد که اگر خراب شود باک نیست یا قوت
معلم بود و عمرش از صد سال تجاوز نموده و عینیک بینوده و کتابت

میکرده است و فاش در اقبال سلطنت سلطان غازان در شهر سنه
ست و تعیین و ستان در اسلام بعد از قورش در جوار قبر احمد ^{خاندان}
و از ساگردان او شش کس بر آمدند و مرخص بوده اند که اسم باقی است
در خط خود بنویسند و ایشانرا استادان ستم میگویند و کتب شیخ
شراعی سهروردی که مملکتش در بغداد بوده عمارت الخوارزمی
کتاب نوشته در مسجد جامع بغداد سوره الکاف در اسرار نوشته
و استادان بنا از اسبنت بیرون آورده اند اما زینتی ندارد و بدست
اجرت در همه کس کاتب وی رسم از شاه است در بغداد
دو مدرسه عالی است هر دو کاشی کاری یکی مرصعیه و یکی در کاشی
کتابهای هر دو در خط اوست سید فضل الله طبیب در بغداد کتاب
بعضی از عمارت عالی بخط اوست چهار مرام مبارک کشانه بن
قلی او بنایت نازک شیرین نوشته و در کمال صافی و پاکیزگی

مطهر

۱۰۹۰
۱۰۹۱
۱۰۹۲

مطهر است گویند که چون سلطان اویس صدر در نجف اشراف عمارت
بنیاد کرد شبی حضرت ماه ولایت نباه سلام الله علیه را در خواب دید که لفظ
اویس امر فرمود که کتاب عمارات را بمبارک شاه زین قلم بگو که بنویسد
ازین جهت او را زین قلم گفتند و شهرت تام بدین یافت وی از خط طیب
و محروسه فاخره تبریز است پنجم یوسف مستهک وی حدت
بایقت بسیار کرده و در عمر از عراق عرب بنای بجان رفو حد
اقامت در دار سلطنت تبریز انداخت و بقیه عمر در اینجا بکتابت و منق
اوقات صرف نمود عبدالصمدی که دی او نمود ششم سید
کنده نویسنده کاف یعنی جلی نویسنده نجات خوش نوشت محمد
و ابر حال بوده هر کس که از او تعلیم میکردند هم خوش نویس میشدند
هم بمصیبت و مراتب عالی میرسیدند از انجمله خواجهم علیا و وزیر و حو
غیاث الدین محمد رشید بردشاگردی وی کرده و هر دو خوش نویس

کشته باقی مراتب و مناصب و توفیقات کلیه فایز و موفق گشته اند
اما کبرکس القیم نمیداده احمد روحی است خط و نادر زمان
و اعجاز دوران بوده دولت و محقق و ریحان و نسخ و رقاع و وقیع را
در زراک و خوبی بجای رسیده که معتقد بعضی است که صافه و نادر
از خواص با قوت مینوشته و عفا و خوشش ان بود که بر خود را کفیه
که جمدی کن که اگر همچو من نویسی مثل ان غلام یعنی با قوت نویسی
اما بعد از استادان ستمگردان ایشان نیا بوری و
سید شرف الدین خطاط شیرازی است که در زمان ما پادشاهی سلطان
محمد اول بجای آورده در وقتیکه سلطان محمد سلطان ابر سعید بر خود را
بدار الممالک جزایان میفرستاد و سید را معلمی او تعیین فرمود
سأهزاده در احترام و عظیم و اعزاز سید که استاد وی بود میماند
ملین و جنانچه پیاده بمنزل او میرفت و استاد را از قیام مانع نمیداد

درین

در پیش او بدو روانوی ادب می نشست خط سید شرف الدین کمتر در
میان است و یکی احمد روحی پیر چچی صوفی که شاکرد
و مبارک شاه ریز قلم بوییده است صوفی مذکور صاحب شرب بوده و با
شیخ صوفی بسر بریده و اکثر عمارات نجف اشرف از آثار او است
الف صوره و سلام کتابهای ان بخط او است و در خدمت سلطان ابلجدر
و ایلیانی امیر جوپان سلسله زوده که طالبه از ارکان مغولند چون بعد
از فوت سلطان ابر سعید ملک اشرف بنیره امیر جوپان و بعضی دیگر از ان
دودمان چند روزی سلطنت را نند و ایشان را چون پانین میگویند
عبدالکده صبر فی ولد خواجهم محمود صراف تریز است با قوت در
عصر خود شاکردی سید حمید نیز نموده و در کتاب نویسی قدرت تمام
داشته من ثارت انکه ارکاشی رتشی و قوف تمام داشته عمارات
دار سلطنت تریز خصوصاً عمارت استاد و شاکرد کتابهای بیرون

و درون و کمرهای کسبند با و سردرهای عامی بخط اوست در نوشتن
انها سحر کار نموده و انجا نموده ان عمارت سنگ و در چو پانه ساخته
عبدالله معاصر سلطان محمد پادشاه اولی تیمور و سلاطین چو پانیا بود
و در مدرسه دمشقیه در سلطنته تریز کتا به طاعت بخط اوست و در راه
بلبا کوه تریز مسجدی قریب بقعه سلیمانیه این بیت از بیرون پنجره در
کاشی کار خط اوست و بی تکلف خطی خوبی مشاهده شده
شعر هذا المنزل والاثر والظاهر محرات بن القوم قد حلوا
و مرز سلطان ابرهیم بن مرزاش شرح که از خوش زبان معمر
تکلیف است به تریز و استاد این ای مبارکه را بنحی اذ که بر سنگی بوده
سنگ آسان کنده اند و بشیر از زبره در در کانه عمارت که وی
در میان صحن مسجد جامع بزرگ شیراز که در زمان سانیان اهدا
یافته و میرزان عمارت یاد شهر مشهورترین و نامان ساخته

له

نصب نموده و ان ای این است ان المتقین فی جنات و نه فی منفق
صدق غنمیک مقدر که یک حاجی محمد بند و وزیر تریز که
شاکر و صیرفی است و استاد معین الدین مولانا شیخ محمد بن کبر خطاط
در شهر سمنه تا شین سبعا نه بخدمت امیر تیمور رسیده و کتابی که
امیر تیمور بکاک مصر میفرستاد مقرر فرمود که مولانا باب طلا نوشته این
کتابت بعضی سوز و بطول معقاد زرع کعبه که ایچی مصر کرده دیگر
حاجی محمد بن شاکر و صیرفی است و از در خص بوعه در اسم نوشتن کتاب
عمارات چهارم از راه دار السلطنته تریز بخط معین الدین است و وی
است مولانا شمس الدین است و وی استاد مولانا شمس الدین مشرفی خطاط
بوده و بعد از ان بهران او عبدالحی و عبدالحسین و مولانا جعفر تریز
شاکردان مولانا شمس الدین اند تا جمیع حکام خط خط بوده اند دیگر
از خوش زبان مشهور عمر افطع امث که دست است نه نوشته

و بدست چپ خط بر صحیفه بنوعی میبکاشت که دیده الوالایضا
در آن خبره و عقد الوالایباب از مشهوران طیره میباشند
سلطان صاحب قرآن امر تیمور کوکان مصحفی بخط اخبار نوشت
که در کوی چلی و حجم بنام بود که در زیر کین بیشتر می نوشت گذشت
و بعد از آن سلطان صاحب قرآن بر دوی بواسطه آنکه کلام حضرت تکلیف
علام را در نهایت حقارت و کوچکی نوشته بود او را خوش باید و
اقبال نکرد و تقاضای او نمود عمر اقطع ازین عمر منفعند شده مصحف
دیگر در غایت بزرگی چنانچه هر سطر از آن یکدفعه بکلیه شریف بود نوشت
بعد از تمام و تدبیر جلد از آن بر کردنی بسته بجانب دولتخانه
صاحب قرآن روان شد چون آنچرخ بمساع سلطان صاحب قرآن رسید
باجهی از صلیحا و اکابر و امراء اعیان دولت پیاده به استقبال نشاند
اکرام و احترام بشیری بمولانا فرمود و حسان پنهان با او نمود

دوران

و میورق از آن مصحف نزد استای مولانا مالک دلمی بود هر یک
آنرا جلد خوشنویس با کلام هم مولانا معروف خطاط
بغداد است که سر آمد جهان و نازده دوران بوده غیر از آن
خط در تمام میرزا و صنف کارها ما بر بوده و اهل بیت و استعداد
تمام داشته و شعر آنیکو میباشند و از سلطان احمد حلا در بغداد رو
کردن شده با صفا پیش میرزا اسکندر بن میرزا عمر شیخ بن میر تیمور
کوکان آمد و در کتابخانه او از اهل یقین و اعتبار گشت گویند که روز
هزار و پانصد بیت مقرر کرده بود که کتاب نماید و در روز پنج نوشت
و از حکم میرزا تخلف نمود سبب آنرا از او استغفار کردند گفت میخوانم
که یکروز کتابت سه روزه کنم میرزا اسکندر فرمود که سایا بنها و حیرت
و اطاق بر فرستند و یکی قلم میرا شنید و مولانا مینوشت تا روز
چهار هزار و پانصد بیت در کمال لطافت و نزاکت تمام نمود و میرزا

اسکندر انعام فراوان بوی نمود میرزا شایخ در وقت فتح عراق
عراق مولانا را به دار السلطنت هرات آورده و رقم خصصی بر او کشید
و او را کتابت خود ساخت و در کتابخانه جایش داد و کتبی بود فرمود
مولانا در خوش محاوره شیرین کلام بوده مدغلی پوشیده و طایفه
بلند از عند هم را از جنس بر سر نهادی و الف مدغلی بر گردان پیچید
چو آن مسعد دار السلطنت هرات مثل مولانا روح الامیر خوارزمی
و غیره با مولانا معروف مصحح بودندی بعضی بواسطه متن خط و
جمعی بمصحبت مولانا بسیار بزرگ منش و خوشنشین را به و میرزا
ایسنغریز میرزا شایخ حسن شیخ نظامی مولانا فرمود که کتابت نماید
و کاغذ نجیب مولانا معروف فرستاد مولانا نامه تکیان و نیم آن
کاغذ را نگاه داشت نگاه کاغذ را با نوشته نجیب میرزا فرستاد
و میرزا بجای آن در نجیب از اتفاقات ایام و مواجیح بود کار در بهمان

ایام مولانا را بمصحبت احمد که در مسجد جامع دار السلطنت هرات میرزا
شایخ را کار در زده بود سهم سفید داد و اگر فتنه و اگر خوجانان
مسعد که پیش مولانا آمدند بعد گفته نموده ارباب طبع از این جماعت
زرنگو کار فتنه مولانا معروف را چند نوبت بیامی لارا آورده عیادت
در جاه حصار قلعه خضرالدین او را حبس کردند مولانا معروف
سراست مستعدان جهان و مانده در آن بود و غیر از خط موازاع فتن
و احتمالات داشت و در جواب قصیده خواجه سلمان جمال الدین
سادهی قصیده گفته بدین زرنگ چشم تو هر غمزه که آمد رایت
در دن سینه نشست اینچنانکه دل سحر است حو لا فاعبد الله
دی از دار السلطنت هرات بود در اینجا زرقی کرده کار او بالا گرفت
و مشهور افاق شد و خطوط را خوش نوشت و در فشان و دو صا
قدرت تمام داشته و در اکثر عمارات دار السلطنت هرات حضور صا کار کرده

خط ادت عمارت موسوم فاجبه که منسوب ببلعاج حسن بزرگوار است
در شهر مقدس محاذی اکثر کتابهای آن خط ادت مولانا
نعمت الله ابوالکتاب شاکر و عبدالرحیم خلوتی بوده وی بسیار
نیکو می نوشته کتاب عمارت بقعه رفیع مظفر در سلطنت بزرگ ارشد است
جهان شاه پادشاه است نامی خط ادت مولانا شمس ثانی شاکر
نعمت الله بواب است از خوش می نوشته این جماعت از شجره خطوط
سه است که مذکور است مولانا پسر محمد از دارالملک شیراز است
بغایت خوش نوشته و کوی بجان از خوش نویسان انجا بوده و
دران او کسی مثنوی نوشته اکثر کتابها مرزات و عمارات نیز
بخط ادت امیر محمد الدین ابوبهیم از خوش نویسان شهر بوده
بظهوری منسوب می بزرگوار است مولانا محمود منباز و
و مولانا پسر محمد ثانی نیز در دارالملک شیراز در دهه

یکبار

یکبار بوده اند اکثر کتابها، مسجد و مدارس شهر از خط این است
شهر سنه ۱۰۲۰ و ۱۰۲۱ و ۱۰۲۲ بوده اند مولانا شمس الدین محمد
ظهیر و مولانا دوزن خان و میر عبد القادر الحسینی
حافظ عبد الله از خوش نویسان مورثین ازند و اکثر کتابها، انجا
بخط این است و آثار ایشان بسیار است و اکثر خوش نویسان که در فارس
و خراسان و کرمان و عراق نام بر آورده اند مصرع ریزه خواران
خوان اینند مولانا شمس باسنغری از نواد خوش نویسان
بوده و خطوط سه را بسیار خوب می نوشته فلم بر قلم و قدم بر قدم
دشته بسی نازک و با سلوب و شیرین می نوشته خصوصا هر کس خط
سج خلق که عروس خطهاست کسی بهتر از او نگاه نگرفته غیر خط
او را با خط استادان سبوعوارانه کرده و میران نظر بجهت خط وی
کتر از سبکچند است او استاد میرزا باسنغری بوده مشهور است که میرزا

بایسنغ در آن قاضی شمس الدین طیبی را بمولانا شمس الدین
فرموده بوده که کاتب نماید و همیشه میکشید که این نوع شعور این
قسم خط که درباره این دو شمس کرامت شده مشرق الشیخ
عطایای الهی است با تجمیع البحرین کرامت های غیر متشابهی که طبع
کرده از فیضات حضرت عزت است که تهای مسجد جامع مشهد
محدث مع پیشتر بخط مولانا شمس است فوائد صفتها با ایسنغ
ولاد صفتها شایع او نیز بدین خوش نوشته است که عصر بوده و
خط از مولانا شمس گرفته و مولانا شمس در خدمت میرزا امیرده و ایسنغ
بدان مناسبت در آن بدو نوشته کن بهایش طاق عمارت مسجد جامع مشهد
محدث که والدۀ ماجده او که هر شایع که ساخته بخط او است و اسم
خود نوشته که کتبه بایسنغ بن شریح بن امیر تکر که کان و کن
بعضی عمارات بر دار نیز بخط او است فوائد صفتها با ایسنغ

لادر

باد میرزا بایسنغ او نیز بسیار خوب بدو نوشته شد که در مولانا میر محمد
شیرازیت میرزا بعینت مستعد و فاضل و بنامش بوده و در باب
فضل و استعداد در دست یده شده و ایشان محذور بوده از جمله علم
المدرصین مولانا در الدین لطف الهی است که کاتب او بود و الهادی
تاریخ مرسوم بزبده تاریخ اب ایسنغی را که با هم میرزا بایسنغی
زشته بعد از صلوات میرزا بایسنغ شریف زشته در خدمت میرزا سلطان
مهموده و عمر القضا مولانا شرف الدین عیاری نیز در خدمت میرزا
در شیراز مهموده و تاریخ خلق نامرد اما جانان و رعایت نوای میرزا
و پروردگفت و هم جمعی کثیر از فضلا و در باب استعداد که در آن
در آن مکان در بسطه زشت تاریخ محمدی بودند نوشته میرزا با انواع حیثیت
و کمالات ارسته بوده که هماداری که در شیراز در آن ایام خود صاحب
نموده مثل دارالصفاء و دارالایام بخط او بوده و در عمارت تعمیر نظری

نیز بخط میرزا است و در صفحه مقبره شیخ الشافعی شیخ سعدی است
 خفیه له این قول بخطان بیدل بر آزاره ان بگاشی تراشی
 مسطور است پلست بجهان چشم از آنم که جهان خرم است
 عاشقم بر همه عالم که همه عالم از دست نه تکف راست مسلم نکند
 حاصل آنچه در سر بسویای نبی آدم از دست شای دگر بر آید
 چه قنوت دارد ساقی با که شاده بدو ان کین غم از دست
 پادشاهی و کرازه بر بایکانت که بر این در همه پادشاهی است
 غم از دست سعدی که بگفته خانی خیر دل قوی دار که نبرد
 بقا محکم از دست در شهر نه حسین و یثین و شامانان نه زشته
 و مصحفی بخط خود بقطع دو زرع طبل و یک زرع و نیم خرم زشته
 و وقف بملار با بجا و الدین لطف الله نموده حکایت
 کنند که خوش طبعی سعدی از شیراز در سفر قدس بجزنت میرزا است شیخ سعدی

وی از احوال میرزا سلطان ابراهیم آتفاغی نمودار نشنیده است
 میرزا حضرت صاحب ساجات علی و مش خط نعل بسیار نمود و سخن
 بدان مثنوی ساحت که میرزا برادر و دیوار شیراز گفته سلطان ابراهیم
 زشته که بچشم کتبت است میرزا شایسته در ابی زرش آمد و حقیقت
 میرزا سلطان ابراهیم زشت پادشاهان خجندی را انقدر دوست
 و فهم و حالت کرده همه را سلطه علی بن میرزا سلطان
 خلیل بن پادشاه حبیب حسن پادشاه در صحنی که در آن مملکت قان
 میرزا سلطان خلیل منقض شده میرزا سلطان خلیل را در آنجا
 شده و او را سلطان نام کرده چون بن نه که بر سیر از خورشید زین
 مقرران مملکت کتبت چنانچه این است که از تاریخ طبع است
 شایه بران است پلست یک از غنایات حق است این
 که نه که میرزا ابراهیم چنین و این است در عمارت تخت

جمشید که در بزرگ مردوت نیز واقع است و برینک نقش
 شده بخط ادب شده و من سب احوال زشته بدت
 صحبت کیتی که تمنا کند با که دفا کرد که با کند ملک سلیمان طلب
 کان بر است ملک سلیمان است سلیمان کجاست این کج
 کنج که نران مشهور هم چهر برداشست سلیمان چهر برد خاک
 شد نفس که در این خاک زیت خاک چهر داند که در این خاک
 هر دورتی چهره انعطای است هر قدمی فرق ملک زاده است
 عمر بخشودی دلها که از ناز و خشنود شود که هر که برین
 عمل آغاز کرد نیکی اوروی بدو باز کرد و کان دلف در تاریخ
 و ثنائین و ثنائیه مولانا عبدالرحمن سبزواری او را
 مولانا عبدالطیب است مردم غلغلان او را امانتند که
 کتبه مبارک حضرت امام هم خان فرزند صلوات هم علیه از پرن

بکجا

بخت اوست مولانا حافظ محمد از خوش لوبین مقرر
 دارالمؤمنین قم بوده معمر سلطان اوق فریادت در خط
 سر آمد زمان بوده و عدیل خود داشته حافظ فخر شرفی حاکم
 غفران پناه قاضی شرف الدین عبدالمجید قمی جدای والد ماجد
 را قم بوده شرفی بسبب اسم قاضی در خط نیز شده و اصل او نیز
 بطریق باقرت مستعصی از نفس به دی خطی است خوش نیز شده و کتبه
 در کاه مسجد جامع دارالمؤمنین قم و محراب مسجد و در کاه و ملائکه
 سلطان سید ابوالاحمد در رب ری بخط اوست و آخر صبح بخط
 نسخ تعلیق کرد و بر دوش مولانا سلطان نیز است در آن فرزند بر آمد
 باقی حالات اشعرا ایراد یافته مولانا فاطمه الدین
 ولد مولانا شمس الدین از دارالارش دار دهل بوده و خطوطه را
 نیز نیز شده و نسخ تعلیق را سر صاف و پاکیزه نیز شده از خوش لوبین

مقرر آذربایجان است و در دارالارشاد اردبیل کتبات آهنگ
دوایه و از زمان سلطان نرنگان تا در سنه عشرين و تسعمائیه در قید
حیات بوده مولانا حیدر محی شاکر حافظ فخرت فریفت
خطوط سه را خوش می نوشته و خط کوفی را هم می نویسته و در قم ادب کرده
و اولاد کاکا بر پیش او چیزی می خوانده و بهیفت شهرت تمام داشته
بر بسیاری که نزد او چیزی خوانده بر تبه فایز شده که تهای پرورد و در آن کتبه
حضرت معصومه سلام الله علیها بخط اوست و در راه حسیه نیز در صنف
عمارت کتبه ها نوشته و کوفی بخط اوست مولانا حیدر حافظ خوش
ادب بوده و حفظ تمام کلام ملک علام نموده سید کئی از سادات
قم بوده ثلث را بنیافت خوش می نوشته از خوش زبان مقرر حروف است
که بر صنف در کاه حضرت معصومه علیها الصلوه و السلام در کاه زاده حسیه
واقعه در درب گنجان که از ثلثت جد هاروی را هم به خط اوست

مولانا

مولانا شهرام پدر والد استادی مولانا ملک زلیخا کتبات
و خوش نویس مقرر بوده و نسخ را خوش می نوشته در اهل مدینه مولانا ملک
پیش بر شوق ثلث و نسخ می کرده و در آن فخرت فریفت عصر بوده و بنام
ار پند داشته مولانا فاطمه و محرابی خطوط بسیار است و تهای خوش
می نوشته و در کتب بخانه نواب غفران نواب ابراهیم بهرام میرزا آمده و در خطبه
مختصر عات اوست که با کتبت خط ثلث را با سبک فراکت تمام
می نوشته که هم از تعریف آن عا فرات و کلمات او را در حد تقریر و ترجمه
تسطیر متجا و در است و از جمله این قطعه کنیا میزند که از طبیع و قاری است
میرزا زید در باب ثلث نویسی ادب کتبت سر زده با کتبت است قطعه
شناسای رقوم هفت خط مرام نظام الدین که هفت خطش
در عرصه آفاق کم باشد زید از سر کتبت خط ثلث را بار که دید است
ایچین کاتب که کتبتش قدم باشد مولانا مهر حسین

ولد مولانا محیی مشهور بباغ و شتی زرت خرمین خوش رزین در اسطخه
هرات است ث و قاع و نسخ را بنبت خوش میفرستد کاتب مسلم
مولانا حسین نظامی شهرانی با تا یکین مندرست و از خوش
رزین دارالملک شیراز زنده او نیز کاتب معررات همیشه
حسین قمر فاله ماجد نام است اسم ایشان شرف البرین حسین
از جانب نواب کاتب ملک رقاب جنت مکان عیدین شاه
شاه طما ب مخاطب بر می نشی نشد و باین اسم مشهور در وقت
کشید اول مرتبه در در اسطخه هرات

میرزا کشید بعد از آن در زمان و کات احمد یک نوز کمال
ان را ملک از دیوان برایشان معوض شد سه سال با نشت
اقدام داشتند و مدت پانزده سال وزیر و ششی و جدایک
سرکار مغفرت پناه قاضی جهان و کبک بودند و بعد از آن هم

ط

کشت عصب و اخراج ممالک محمد سه کشید و پس از آن
وزیر سرکار خاصه شریف در ولایت سوره کل و حوزر سعد بودند
که لراب اسمعیل میرزا او شاه بقلی سلطان بت جد حکومت اینجا
داشتند و از کشته شدن ان هفت سال تمام بوزارت زانند و بعد
عالم در اسطخه لربیم میرزا در مشهد مقدس معا اقدام داشتند
بعد از آن سه سال دیگر بجای افاکه الیرین وزیر خلیفان
وزارت مشهد مقدس مندر معا و ولایات بودند و از اینجا
که بدرگاه علم پناه آمدند تا زمان حیات ان حسن و خوشه
صفات نب و در نزد محمد بس بهت آیین و محفل ملک
زینن مجبیس نویسی و کاتب تمفره اقدام داشتند و کتبر
روح امر روه در خط ثلث شکر در مولانا حیدر که بودند و ثلث
و نسخ را بدرجه اعلا رسانیدند و در آخر به طه انشا در حوزع بعلیق

فرمودند و در آن فخر پرتیب مرلانا درویش بنام فرزند و کشته
نسخ تعلیق را بمنزه و بخت به طبع نشاند که ارباب خط از قطع
طبع فرزند و در آن فارسی و ترکی عدیل خودند آتش شد و بیت
صاحب سلیقه و ما بر بودند و در کتب علم بعد از تمام مصداق
صرف و سخن و سخن که در طبعه کاشان پیش مرلانا سلطان
محمد صدقی آملی می باشد نموده بودند در اردوی مسیح شکر می
استاد البشیر عقده صاری عشر میر خیابان منصور الدین شیرازی کرده
بودند و اکثر کتب بهیات و ریاضی را نزد آنحضرت مباحثه
نموده بعضی از مصنفات از اب میرزا با کتب معانی
بر مرلانا تالیفی شیرازی که سر آمدش کردن میر بود که در آن
و شرح و جلاشی را با بر جوی خلیفه جمال الدین محمد شیرازی که در آن
بودند و در سلیقه شعری و ولایت طبع بان و در اول بر میر

عالی داشتند اما بان قبل منفر فرزند اگر تاملی کما است
و حیثیات ایشان را با دیگر ضایع و بهر تا مثل نقای و زرگری و شیخ
و جام بری ذکر نمایم مردم صلب نسبت بندگی و علاقه فرزندی
خراسان نمودند این ابا الکاف نمودم و نصیب علی ایشان
بر اسطه شند و سوزی و خدمت و ملازمت هر سه صنفی مخفی
مانده بود و از بدایت عمر و حیات تا نهایت اوقات بر کما
ان حمیده صفات بک قاعده دو سیره گذران بود و جلوان
و پیری یکسان در پیش ایشان از کثرت عبادت با نفس
در ریاضات و طاعات و عبادات و عبادت از محراب
و مکرمات و سلامت نفس از اوان جلوان تا آنها عمر در کما
و لایم اشغال و تقربات با دوشی و سرد و مجلس نشینی
تا اوقات عزت و از نواد که ششینی نیک روش بود و چنانچه

و نسخ را حزب میزید اما شسته تعلیق امیر نیز بسیار است
و مطلقا در پیری تفسیری در خط ایشان نشده بعد از آنکه
دار اسطخه تبریز که مدت رودیان افکار شیخ الاسلام بلکه
گشتند بعد از آن سه چهار سال قاضی القضاة دار اسطخه
صحنان شدند و کلاً ناعقلی ار دار اسطخه تبریز بودند و از خوش
زین مشهور بخط طبغایت نازک و شیرین و صاف نوشت
اکثر کتابهای مساجد و عمارات مجدد دار اسطخه تبریز بخط او
حوکلاً ناسیخ نکال سیر کرد که مرلانا عبدالحق است خطوط
سه را خوش میزند و همیشه کتبت کلام ملک عظام و ادعیه
دو نسخه لام اشتمال داشته فقیر در شهر سنه خمس و ستین
و تسعمه در مشهد مقدس رضیه رضویه علی شرفها الصفا و الحجه
ادراک ملاقات او نمودم پیر زمانه بود که بهای دردن روضه

معدوم

معدوم بخط او است حوکلانا علی بیات شیرین
ارنات خزین خوش زین آذربایجان است اقم در شهر سنه
ثمان و ثمانین و تسعمه در دار اسطخه تبریز با دراک ملاقات
او فایز ششم بغایت آدمی صفت و خوش صحبت بود خطوط
بر اکثر عمارات مساجد مجدد دار اسطخه مکره است حوکلانا
مفصلاً خلفه رفیع میر مقبول بند تبریزی لیس بغایت خوش
میزشسته کتاب عمارات مسجد میر مقبول بند در حلاله حیدر ابا
تبریز بخط او است وی بهندرت مهربان نظام الشرف
از انظم سعادت مروری دار اجلا، ابا بر دار اسطخه ابرقی بود
صحیح بین الخطوط نموده بود هم نسخ و هم ثلث و هم تعلیق با نایز
میرت فیضت و بر لیت داشت شیخ الاسلام و نامی القضاة
ابرتقا و چهار داکمه فارس و بلانات بودی متخلف با خلاق صفا

و کلمات مغزی از آن سلیقه انشا هم داشت و در عبارت
ارانی و عربی و آن نظیر داشت فرقی در جملات که کجاست
تا این اثر فی مشهوره حسن و حسین و تمامه بود فاضله
محمد باقر از آدمی نلفکان و قضاة خطه طینه اردو
بار بود و قضاة از لایات بدو مستحق طالب علمی کرده و کلمات
بسیار داشت شعر را نیز نیکو میگفت و در آن فن تمامه مخرج
بود و در خط سواد خطوط سبده را در آنش میداشت و کلمات
چون ذاعلیج صبح کلمات و هی و حیثیات بسیار است
جمله در آنکه نانی نمایان شد و از علم مداوله مستغنی
گردید و شروع در علم فقه و حدیث نمود و در علم لغت و پروری
لغات و هر چه بلند مرتبه گردید کسی مثل وی تبتع آنها نمود
غنی بنامند است و بی مثل و در علم تجرید و قیاس هم آردی

ماهره و بر خلاقند و در شستن فقرات و عبارات عربی
و خطهای نیکو دیگری مثل او قادرند در علم قیاسات تباران
و در خطبات بیل خورش الحان انجمن است خطوط ثانیه را
جمع ساخته هر یک را بهتر از دیگری مینویسد در کتبات بد طولی
و در انشا و عبارات مرتبه اعلا دارد و فصاحت و بلاغت
در حد قصوری یا فقه اکثر کتب احادیث و فقه و ادعیه را بخط
خود نوشته و مباحثه و تصحیح نموده و از همه بهتر مصححی بخط نسخ
نوشته و بقرات قیاس سببه تصحیح و تحشیه نمود همگس
ان کار نموده و آثار کلمات ایشان بسیار است و مشایخ
عدل بران حج و مکرم و قبایات و امثله علیه عالی در آن
الصدارة اس میره الانجمله المطعیه است که بقلم نجسته رقم
او در ایران منتشر گشته و بی از بلده طیبیه سلطانیه است

و قضا و انجا با طهرین با و مستحق است مولانا علی
بپیشتر از خوش نریان مقرر در اسلطنه تبریز
بود شاکر و مولانا علی یک است کلمات بسیار است او بنده
رفت مولانا علی برضا بی بی شاکر و مولانا
علی یک تبریزی است صاحب اخلاق حمیده و اوصاف
پسندیده است بعد از فرست رویه رویه و خلوه در اسلطنه
تبریز مدار اسلطنه قزوین آمده در آن بلده توطن خشن بود
و در مسجد جامع انجا حاصل اقامت انداخته بکتابت اشغال
نمودند کتابهای مسجد جامع انجا بخط او است و چند مصحف در انجا
تمام نمودند و باقی حالات وی در پهلوی خوش نریان نسخ
تعلیق سمت تحریر خواهد یافت حسن بیگ سالم است وی از
تبریز است و شاکر دی مرحوم مولانا علی یک تبریزی نموده آثار کتبی

و ادبی

و ادبی زاد کی است و نامزدی با خود که شکی از ظاهر و مریخ
او نیز بعد از ملاطمت در اسلطنه تبریز عراق آمده کاهی در صفهان و
کنون در در اسلطنه قزوین مشق و کتابت اشغال داشته و
دارد و در مسجد جامع قزوین بکتابت اقدام نموده خطش کم از
استادان سده نیت مصحف بخط او است کجا با طرف و اکثر
ربع سکون میرند و بعینت اعلی میریدند مولانا علی
الدین نلیل در در اسلطنه صفهان نشو و نما و کتب کلمات
و هنر ناموده و خط ثلث و نسخ و رقاع را بر طبق بلند نهاده
و بسیار با نمره و نازک می نویسند اگر چه بلند پرواز نباشد اما
که خود را از حملو کیت و رقیق خلاص سازد حبه رفع خجالت
کافی اسم خود را مصفا می نویسند و بعضی اوقات بنده بر بند
تجا بهر نماید که کسی بپایان نبرد و از دوش او عدل خلاصی نیاید

یکی سیاهی و دیگر نام بلباش مع نهارا مالکش وارث بسیار مانده
و بهر شهر و مملکتی که رفت یکی از آنها اورا پیدا کرده در معرض فرقت
دارند و او با این خجالت و استعداد از شوخی بخت سیاه در هیچ شهری
سفریه نمیتواند شود و می شناسند را بسیار خوب بخواند و تتبع مولانا
عزیز ضایع تریزی میکند و گاهی شش نسخ تعلیق کرده قطعاً بر کاغذ
نای حد کاری بنویسد اما صورت ترقی ندارد و مدتها در میدان
قم آشیانه داشت و بقطعه نویسی و شناسنامه خوانی اشتغال نمود
مانگاه غوغا و سسنگانه را بر طرف نمود و عمرم دار السلطنه قزوین نمود
مشعر ببلد نابلده هم را وداع کرد کین شهر را ترانه او ناپسند
بود فصل دوم در شرح کوشش نویسیان تعلیق
بر مرآت جماعتی ناظر و همویدا باشد که خط تعلیق از رقیع و
توقیع ماخذ است و حواجر تابع سلمانی که همفانی بوده و ا

انت و قبل از آن کجی نوشته می نوشته و خط درت تعلیق در میان
بنوده او درت کرده و ذراکت در عنائی نوشته چون بوبت
بخواند عبدالحی منشی رسید فاعده ذراکت و سلب
پیدا کرد و سلسله تعلیق نویسان و شجره ایشان بین دو استادی
خواند عبدالحی ارذرا هوینین استر اباد است دوروش
خط او در میان است یکی در نهایت رطوبت و حرکت که سانسیر و
احکام سلطان سعید شهید میرزا ابوسعید کورکان را بدان روش
نوشته و منشیان حراسان مثل مولانا درویش و میر منصور و حجاز
جان جبرئیل و غیره بدان طرز نوشته اند و دیگری در کمال
استحکام و کجی و اصول و چاشنی که احکام پادشاه مرحوم حسن
بیک و سلطان یعقوب و سایر سلاطین اقل قونیلور را بدان طرز
نوشته و منشیان عراق سیما شیخ محمد تمیمی و مولانا ادیس و

غیرها تتبع ایشان نموده اند خواجه عبدالحی در پشت
میرزا سلطان ابوسعید مشهور افاق گشت در ضمن خود یا قوت
بوده و کسی بدو نرسیده و شیخ محمد تمیمی شاکر دوی بود در آخر
حقوق ساگردوی را در اموش کرده بعقوبت بدل ساخت و
در مجالس سلاطین گفت من بهتر از خواجه نیوسیم خواجه او را
نفرین کرده و بفرین خواجه فوت شد خواجه تا اوایل ظهور دولت
حزب و صدیقان ابوالیفا شاه اسمعیل در حیات بود اما
بواسطه کبر سن و پیری مرفوزی گشته در تاریخ سنه سبع و تسعمه
در دار السلطنه تبریز فوت شد در سرخیان تبریز خیزه ساخته
مشهور بعد از آن است مدق وی در تجارت مولانا حاج علی
علی منشی استرآبادی است از شاگردان نیک خواجه عبد
الحی است و در هرات منشی یک میرزا شده استرآباد آمد و بعضی

اوقات

اوقات منشی سلاطین شیروان و کیلان هم شد خواجه جهان
طغرائی سهرت وی بظفرانی است که طغرای بر شیر و حکام
بسیار خوب نوشته وی از فرزند بوده مولانا شیخ محمد
تمیمی ولد خواجه جانت نهاد سلاطین ترکمان کرده اما هشت
به تمیمی نوشته این قطعه را طرفه بجهت او گفته اند فضلش بکلی
نقد خواجه جان را که خط مشکل اسان بنویسد چه منشی که
طغرائی نهادنا بخون پادشاهان بنویسد بهر دیوان نهند یا
سبارک امانه بر زبان بنویسد مولانا اگر کسی در
دانشمندی بوده و در نشر همارت تمام داشته خط او اگر چه نازک
و رعنائیت اما اسلوب و اصول خوب دارد پادشاه حسن پادشاه
و رستم پادشاه و الوند بیک کرده مولانا فاکر و شمس عبد
از خراسان بوده بلخی است و همیشه در پیش عبدالبلی می نوشته

بغایت خوش نویسی بوده اگر چه بعضی او را بهتر از خواجہ عبد
الحی میدانند اما هر کدام روشی دارند و هر دو بقرینه بوده اند
و معاصر یکدیگرند و مولانا درویش شہاد اولاد میرزا سلطان
ابوسعید و میرزا سلطان حسین ابرو اولاد او و شایک خان
اوزبیک بچہ نموده و در خدمت خواجہ عبدالحی بطریق شاکردان
بسر میرده مولانا در زمان سعید دارین میرزا سعید سلطان حسین
سر آمد زمان و مسلم دوران و نوران کشته شاکردان او خرم
جان جبرئیل و میر منصور منشی نیز خوب نوشته اند حکایت
مشہور است کہ نوبتی شاہ بیک خان اوزبیک کتابی بمولانا درویش
فرمود کہ یکی از سلاطین ترکستان نویسنده قدغن تمام در تمام
ان نموده اتفاقاً مولانا را در خدمت نوشتن آن شد و خان
کتاب را طلبید مولانا مضطرب شد نوشت کہ اظہار سعادت

ناید طومار کاغذ سفیدی بیرون آورده شروع در خواندن مضمون
کتاب نمود چنانچہ امر محاسب و حضار تعریفات بسیار کرده بختین
نمودند بعضی از مرقبان کہ نزدیک مولانا درویش بودند تعجب نمودند
بابت چو نامہ صفحہ از نو بدین رنودای ہواش دور دیدند
چو رور و صد از ظلمت ہوا چو اینہ صفا بخش و مجلا بجای
ظلمت شاتوار باہر در او صد معنی مستور طہا ہر ز نور باطن و
سودای عنوان لظلمت جا گرفتہ ابحوان مالاہر حقیقت
قدرت و حالات مولانا را عرض نمودند کہ طومار سفید نا نوشته را
چنین گذرانیدہ خان را خوش آمد صلہ و جایزہ بوی شفقت
کرد مولانا در ہمان مجلس قلم برداشتہ کتاب را بہمان طریق نوشتہ
تسلیم نمود و خواجہ عبدالحی منشی قمر از شاکردان ہوا
خواجہ عبدالحی منشی بہت در غایت لطبت و حرکت و چنگلی بنویس

و بنشی رستم پادشاه کشته مناسبت و احکام پادشاه مذکور بخط
اوست حکایت مشهور است که رستم پادشاه را با ترکانی
طرف بوده که بسیار تعلق خاطر بوی داشته آن بازرنجور کشته
بر حد انتقال و انتقال رسیده رستم پادشاه ساعت بیست یک
مقربان و بردن آن بجهت تحقیق خبر گیری بر بران میفرستاده و
میگفته که هر که خبر فوت بازر را بیاورد او را بقتل میرسانم تا آنکه خوا
میر محمد بنشی را بقدر غن فرستاده رسیدن خواهر و برادر روح
باشیانه عقبی مقارن افتاده خواهر کشته و عرض کرد که بازر بر
روی زمین افتاده و بالها کشاده و گردن کشیده و از دم گاه حیات
رمیده رستم میرزا با وجود طیش و حدت و تعلق از تقریر خویش
او بسیار خوش افتاده و بازر را فرموده که دفن کند خواهر میر
بعد از رستم میرزا ترک ملازمت سلاطین کرده در قم تفریدی

کن

گشت سایر حالات و اشعار او در تذکره الشعراء ایراد یافته
خواجهر عشق منشی از خط طمبیه اردو یاد بوده بسیار
نخچه و کوزه بضم کاف می نوشته و در شاه نواب حجاز صاحب
کیتی تان عیدین آشیان شاه اسمعیل ترقیات کلی نموده و
طغرای شهر که اکنون اسپون در میان است او پیدا کرد بعد
از استیفاء از ملازمت مولی مشهد مقدس معلی نری شد
و سالها در آن عتبه عالییه و سده سیندر بریده و عمارت عالی
بجهت مقبره خود ساخته که آن مقبره در جنب مدرسه شاه رفی واقع
است و رقبات خود را که در اینجا داشت بران وقف نمودن و آن
صاحب عبدالباقی از دارالعباده یزدت و از اولاد عارف
ربانی شاه نعمت اله ولی است سالها منصب صدارت و وکالت
پادشاه جدید شاه اسمعیل نمود تعلق بسیار بسیار خوش نوشت

و نیز آنکه در کتب خط او کم ملاحظه شده حکام و استانیان
و اولی دارالعباده بر خط شریف حضرت مشاهده شده
مولانا آبی هم از قصبه فخره ابر بوده بچند بار دیوان
نواب سیمون علی بن شهبان شاه طرابلس نموده و سال دوم
از سلطنت آن اعلی حضرت فرزند سمرقند بی اتفاقی
قاضی جهان و کبیریت و مری سلطان شامو مقتول شد
و استخوانش را بعد از مدتی بکربلا بی معنی نذر نمودند حدیث
بوده و از مادر بالک شهر رسید در جانب پیر باجمه غزالی
مولانا آبی هم از خوش نویسان موزنت و او را
ثالث حواجه عبدالحی و مولانا درویش میوان گفت او خط را
بعایت نازک و صاف ساخت از سر آیدت مدتی است که
مقدمت عرش نذر نموده بعد از آن مدتی در دارالعلومین قم

بر میرد و خط عرب او است که در تمام کتب است که در این وقت
بخط نسخ تعلیق بر عنوان در درگاه کاشی کاری آستان قدس
حضرت معصومه صلوات الله علیها بخط اوست ^{بیت} الهی بخش بی
که بر قلم امان کنی حاطمه اگر دعوتم رد کنی و قبول فرودت
دانا ال رسول کاهی شعر نیمی گفته این مطلع از کتاب طبع و قاف
اوست مطلع منم جا داده در صحای دل مشکین خرابی را ^{برادری}
حکیمانک نهال را ^{مولانا} ولد مولانا ابریم است او نیز بر پیش پر
خردش نذر شده و شعر نیز میکشده و بجای تخلص میکرده اوست
دو دم سازیم با هم کج و در دو غم با هم که بینا لیم از در جدان روز
مولانا اسماعیل را نیز پیر مولانا ابریم مذکور است تعلیق را
حرب نذر شده و شعر نیز میکشده اوست ^{بیت}
آمد بهار و هر طرفی صوت بلبل ^{ساقی} با یاری که عجب کلمت

چهره منصور از اسطرلاب است و بعینت خورشید میزنش
 در روش مولانا در ویش را داشته چهره فاسم
 ولد میر منصور او نیز خورشید زلیس بوده در وقتی که نواب به این
 پارت به بایران آمد ملازم و منشی پارت شده همراه بندرت
 و بعد از رحلت پارت به مذکور بگنج ملازمت و انشا خلف
 صفدر اوشاه جلال الدین اکبر بنور حوکه **ناجی الدین حسین**
 مشهدی منشی آسانه سده مرتبه بود و بسیار خورشید
 خط او برابری بخط سایر استادان میباشد **حوکه ناجی الدین حسین**
 ولد مولانا بهاء الدین حسین منشی او نیز بر روش پدر خود
 میزنش **خواجده نصیر** او نیز منشی بود و خوش میزنش
خواجده احنیا منشی از دار اسطرلاب است بود بقای
 نازک و صاف میزنش اما از او بسیار مانده و قطعه پیشما
 از

نوشته مدت سی سال در دار اسطرلاب است بانشا پادشاه
 سکندر نشان سلطان پادشاه که در آن اوان همزای خورشید
 بود اقدام نمود مولانا از بهرات بیرون بیاید و سفری نمود مخفی
نصیر الدین از اسطرلاب است و ولد نواب قاصی جهان بسیار شکر و نازک
 و صاف میزنش و در روش مولانا در ویش داشتند
میرزا روح الله ولد مشارالیه او نیز بر روش پدر و پسر
 در تذکره الشعراء ثبت شده **حسن علی بیگ**
 غیر مکر لوار قورچان خان قان حجت مکان شاه طلماب بود
 پسر خواجده شایسته بیگ وزیر قورچان خاصه شریفه بود
 بافره میزنش و قطعه نویسی خط او را به همه جا بردند **خواجده**
میرزا حسن منشی از سادات کرمان بود وی انشا سید
 اسرار طین و اهل اسطرلاب شاه طلماب نزد تعلیق را خورشید

بود قضیه اوقات سرکار حضرت چهارم معصوم صدرالعلما
احمید را که لقب مغفرت ناه شاهزاده سلطان خان کرده
او بجز رقع زشته در او اعزاز قاضی کبیر است در دارالسلطنه
قرزین در خدمت اشرف پسر خورش قد و بلند قامت بود
شاه جنت مکان در بدیهه همه او گفته شود بود بدلیش
قاضی اردبانت کس است بر مال یک ذرت کس است
او با والد ماهر اسم از قدیم مصاحب و مربوط بود و سگ
سب یک و قرب جمل نیز دت داده بود و بطریق شاکهان
از فقرات و نشات این مستفید و بهره مند میشدند
خرش صحبت و پر معرفت و حکایت بود در شهر زنده ماند
و سبعین و تعارف در قزین رحلت کرد موسی بیگ
اصلش اگر چه ملک اما صاحب کمالات و جبهات بود

در زیند کبر

و زیند کبر ابا خورش زینبی جمع کرده بسیار خوش بیژنت
و در فرخ زیننده که نیز عدید داشت و مدتی در دفتر
جایزین میبود تا آخر وزیر دارالارشاد رسید و در آنجا
رحلت نمود قاضی عمید ^{لله} الخ ^{علیه} جامع اکثر جنایات ^{استعدا}
بود علین را با مرفه نوشتی و بخش در کمال لطافت در آن
نوبی منشی بدل بود در فارسی و عربی در کمال ماهر بود و در بیژنت
داشت در انولید در دیوان الصدرا مثال نویسنده بود
بجای اشرف افکار و سخنرانی و بعضی اوقات بر آن عهد
انشا، اشغال داشت و کتبات ترک را از میرزا بر
در واجبات ترک با اسم سامی شاه عالی زشته وی قاضی فقه
مده خزی است قضا، انجالتس با و داشت پدرش قاضی
سعدیه قاضی خوشی و سل س بعهد و شعر ترک و فارسی را چهل

فضیلت داشت خرب می کشت از جمله این رباعی ^{بیت} ترکان آرد
قاضی نریمان شکسته حال اول سن پیر بر فراقدن لال اول سن
سن میل امین کلذک آبروی دوشدن دیدن دو تک
کوز چهل لال اولش سن هنگام ملاحظت شاه ^{کلمه} کلذک
شاه سلطان محمد و شاهره صاحب قتل سلطان عفره
میرزا از خراسان و مشهد مقدس در حلاله بزه وار در سن
سنه احدی و تعیین و تعیینه رحلت نمود خواجه محمد
الدین ^{بیت} چهار دار الملک شیرازت خلی جامع ککالت و
استعداد است تعلیق را با کیزه و با مزه بردش است
شیراز مینویسد مدتی و نلرت شزاده شهیده پریجان
خانم نمود دوران خدمت مدد او بسمان میر سید و
سلامت و اهل علم میکرد بعد از واقعه شزاده مدت پستال

در دار اسطخه قزوین منزوی و غفلت اختیار کرده بصورت
اوقات میکند زانند تا آنکه در شهر سنه اربع و الف ^{بیت}
رحلت نمود و در آنجا مدفون گشت مهتر احمد
ولد مرحومی میرزا عطا الله صفه فی است که مدتی وزیر
شاه جنت مکان علیین ثیمان شاه طهاب در کل
آذربایجان و شروان بود وی چون مستعد اهل بود
حوب میوش و شعر با نیز خوب میگفت اخرو وزیر
قلی خان جاوشو شد و در جنگ تربت بدت برادر از
خود به قتل گشته شد ۲ شهر سنه تعیین و شمام
خواججه ملک محمد ^{بیت} ار دار اسطخه برات بود
نزدیک مرحوم خواجه اختیار مثنی مردی لودش کردی خواجه
کرده خوش نویس مقرر شده بود اما سابقه انشا و دیگر

استعداد مذات در هشت سال انشا دیوان شاه
سکندر شاه سلطان محمد پادشاه کرد در جنگ ترکمان
و کله با شاهزاده صاحب قتلان سلطان حمزه میرزا در قتل
قلعه نابید شد چیر از احمد ولد علی یک سرخ
بود عیش زینل کردتی در دفتر خانه همایون دفتر قراداد
داشت ایشان از اقوام میرزا کریم کجی اند میرزا محمد و غیره
خلع برک منشی بود بدان نسبت و خویشی محمدی یک
منشی مدتی در دارالارشاد و انشا خدمت نمود و از ابی
بجای اشرف افاده مدتی خدمت انشا کرد و در زمان شاه
اسماعیل مصاحب و منشی الممالک شد و بعد از آن در زمان
شاه اسکندر شاه بعضی اوقات در اوایل وزیر خلاق و غیر
در جزین کرد و در دیگر ایام مستوفی الممالک آن پادشاه

در این

و انیس و مصاحب شاهزاده قمرلق سلطان حمزه
میرزا شد بعد از قتل میرزا سلطان حمزه بوزارت عظیم
شاه سکندر شاه سرافخویش و در زمان دولت ابد پویند شاه
ممالک رقاب قمرکاب شاه عباس حلاله ملکه ابد او کالت
مرشد قلیخان جاد شوکر شار شد و مبلغ علی جرمیر رسید
و بعد از فوت مرشد قلیخان شش ماه باز وزیر عظیم شد
نادر شهر سنه سبع و تسعین و تسعمانه در وقت ملاحجت از
بقبل رسید وی خوش طبیعت و سلیقه شعر هم داشت
چیر از احمد حسین ولد مرحومی میرزا شکر الله صفه
مشهور است که در زمان خاقان جنت مکان مستوفی
الممالک و در زمان شاه اسماعیل وزیر عظیم بود وی
بسیار استعداد و اہلیت دارد و در خط تعلیم مافی مولانا

در فرزندش است و متبع او میکند بسیار با فخره و خوش نویسی
در ولایت ایملان کاری ساخت و طالعش مردی نکند
بالصوفیه بجانب هند رفت و اکنون انجا بمنصب انشا
پادشاه مقررات میرزا حسین دمشقی
ولد خواجه غیاث احمد غفایت پدر و عمش در سکه حسن
پیک و حسین پیک نیز باشی استاجلو در زیر دستوفی بود
وی مدتی تخریر دارالارشاد انشا دیگر و واضع انشا
براسه داشت روزگار با او هم ای نمود با بصره بجانب هند
و الیوم انجات مولانا محمد امین دمشقی پیره مولانا ادهم
دمشقی است اما در دارالسلطه قزوین نشو و نما یافته تعلیق را خورشید
بیزشت و سر بیع الکتابه بود دمشقی پسر نیره و صاحب سلیمه بودند
در دارالارشاد و اوقات صرف نموده مدار نشستن کتابت بودم

در ک...

و ترک و فارسی را بود در سال انشا انشا و الاجا انشا
نموده در سنه احدی و الف در قزوین رحلت نمود
بیت دمشقی فقیرانه که فرزند است او صاف عیده و
پسندیده بسیار دارد در خط تعلیق در ابتدا حال دفتر خانه بایرن
رفته در دفتر شرعیات نویسنده اقدام مینمود بسیار نویسنده
خوش نویس شدند چون استیفاء ان دفتر براقم مفوض
شد فقیران مهم و دفتر را با و جمع نمود و مدتی در سیاهما و سفرا
با یکدیگر مینویسند چون جوهر تمام در او مشا به میشد فقیران نشستن بعضی
احکام و صفت سر رشته و قانع و سلاجح حالات با و تعلیف میکرد
در دفتر رفته بمراسمت فقیر در فرخ انشا و تخریر کتابت پادشاهان
و احکام بایرن سر دست شده طبعش با ان عکالت نمود بعد از آنکه
سال که از وزارت در لیان و کالت فارغ شد بدارالارشاد

برجع نمود بچند ماه بولانا محمد امین منشی بحر استغفال دشت
نویسنده ماهر در علم سباق خوش نویس منشی مثل وی
کست و الحال مدار بحر بود انجات و نوشتن کتابت طبعین
برودیت و در سمت کتابت و لطافت طبعیت نادر شاه
و مهمات دارالانشاء با وجود وجود منشی و انان از دست منشی میشود
و او اوقات صرف نموده و باغ از صبح تا شام و از شام تا بام
میسوزد کویا که صدق مفهوم این باجی که هر روز که در مصطفی
سکر دارد بونی زلف سرشته خرم دارد هر جا که سیه کلمه آشفته
دلیمت شکر در نیت و غمزه از من دارد شامل حال دیکر
و اکثر ارباب حیثیت که در میانند خواهد بود ^{حجاء} ^{الکتاب}
در کفر ^{منصوب} ^{تعلیق} را خوش بنویسد در بدو حال در خدمت
سیر زاکانی منشی بحر دارالانشاء استغفال دشت و مدتها

در مجلس

در مجلس راه دشت و در ایام محمدری یک منشی نیز اعتبار
پیشتر شد و بعد از فوت همچنان خدمت مینمود و طلاع خودی کشید
بعد از حلت شایسته مکن استیفا ترکان ختیار نمود و اخذ در دشت
که برود منمندی شده غلت ختیار کرد و فضل هم در کتب
خوش نویسند ^{تعلیق} ^{منه} ^{خط} ^{نسخ} ^{تعلیق} ^{خلفه} ^{بر}
بهریزی است و او تعلیم به پیش عبدالله داد و عبدالله در این فن
سرمه دوران شد و بعضی دیگر نوشته اند که خطش صورتی برگزید
اما قول اول اصحت و اقرب ^{مولانا} ^{جعفر}
شاکر عبدالله است او خوش نوشته ^{مولانا} ^{اخضر}
^{مولانا} ^{عبدالله} ^{الرحمن} ^{مفلح} ^{روشن} ^{دیگر} ^{نوشته} ^{اند}
عبدالرحمن چه پس بنویس مانده اند عبدالله ^{الرحمن}
مشهور بر اینی شهرت وی باینی است که صاحب ^{مجلس}

بقرب پادشاه باشد و پادشاه مذکور در این خطبای خطبای
 و ظرافت نوری مینموده بدان لقب اینی تخلص میگردد این
 بیت از نایب طبع اوست
 بیست
 باران مکنید خوش ز بسی کاین خم شدت بر اینی
 و این مطلع نیز از اشعار اوست
 مطلع
 مرثه مانع نشود اشک ز غم جزوا نتوان بست بجا شاکر چه جزوا
 اگر کتاب دار الملک بشمار غنیمت روش اینی کرده اند و شاکر در
 چین غمخوار اندید بگری مولانا عبد الکرم
 مشهور پادشاه روش برادر خود اینی مینوشته چنانچه تقریباً
 خط او در بلادش نمیتوان کرد با بحث بر آنکه وی خود پادشاه
 میخوانده و مینوشته اسکندر بخش مخطوب شده بود و مردم حکمهای
 عزیز میکرد و آن فقیر و کم آزار بوده و در هر قطعه کتبه و زلفه و کتاب

کبر

کتبه پادشاه مینوشته با وجود این حالت کاهی فکر شعر میگردد این
 ایات از ویست
 نثار دیده جاوادم که از مردم نهان باشی
 چه دانستم که اینجا هم میان مردمان باشی
 سخن نماند بیکوئی
 ان کاهی که بگردد ز بس حیرت ندانم با که بگویی چه بگویی
 مولانا سیحی بنیابوری بغایت مستعد و صاحب فزون
 بوده و در مشهد مقدس مسافر که سخن کتبه بکتاب داری نتوان
 داشته هفت قلم خط لوثی و در فرخ شعر و پاکیزگی و سیرت کتبت
 عدید میناشته و معالای خوب بوده در رکاب امیری و بیای سخن
 و افشان و مدتی بسیار در کار بوده و در این فرخ رسایند
 دارد و در سلی نیز تالیف نموده و صاحب فرخ بوده و اولاد او
 مشهد مقدس مسافر با طبع همت همیشگی او چهری میخوانده اند
 و هر کس که پیش او تعلیم گرفته بمرتب عالم رسیده و خواجه عبدلحی

نشانی از آنچه شاکر داد است و اهل زمان مسلم پیدا شدند مشهور
است که مولانا سیسی در بکر نزد دو هزار بیت مدحی خود کفشد
و نوشته و اینچه بچکلم از اهل شعر در باب کتبت نبوده و بچکس
توفیق این تمبر ندانسته و بنا بر وجهه سجع کثرتی خود این بیتها
کفشد و بچکاک داده نقش کرده و در کثرتی نهاده بدین
یک روز بروج شاکر پائیزه شریک سیسی دو هزار بیت کفشد
و بی در زمان میرزا علاء الدوله بن میرزا باب نغز بن میرزا
بزم امیر تمبر نبوده اما کسی که کوی رحمان از بیان خوش نویسن
ر بوده قیلة الکتاب مولانا سلطان علی مشهد
بوده که خطش در بیان خطوط کائناتس مزه سار الکرک عالم
گیر شده و خط او بجا رسیده که از محال است که دست کسی بجا
مولانا محالات حمود و یایم مشق و ترقی و نظر باطن از جانب

تحریر

حضرت امیر گل امیر در رساله منظومه که نقل آن در این نسخه
شده نموده چون مولانا خط را بر حد اعجاز رسانیده و آوازه و
ظننه او با کتاف و طراف عالم رسید سعید دارین میرزا
سلطان حسین او را بدار سلطنت بهرات طلبیده در کتبخانه
خاصه جادا و مولانا خط را بر حد اعجاز رسانیده و در سر کار
خاصه نواب اشتغال داشت و در سخنها اسم خود که بنویشت
کاتب السلطنه قید میکرد و کتبههای عمارت و منازل با
جهان را مشهور میساخت و مراد نامی بخط مبارک ایشانست
و در اوراق مجالس الغفایس که از ابلیغات ترکیه امیر کبیر علی میرزا
و در خانه امیر در حوض آب بسنگ مرمر نوشته و اکنون صهف
و ورق از آن مردم حرمز مثال دارند بخط شریف ایشان
مشهور است که در روایت شاکر خان اوزبک دار السلطنه

برات را گرفت مولانا قطعه نوشته بدین ادرفت آن ترک
جابل قلم بدست گرفته و مولانا را پیش طلبیده آن قطعه را بقلم
تعلیم و اصلاح در آورده مولانا در همان لایم بعد از صحت نو آید
سلطان حسین نیر را و انقراض دولت خاندان او بشهرت
معه مرکز عرش اسامه سرزوی کشت تا و بدست حیات
بقابض ارواح سپرد و فاش در تاریخ دهم شهر ربیع الاول
سنه ست و عشر بن و تسع مانه غم حجاب بطربن تعمیره
تاریخ کشته قبرش در محازی ما بین بای مبارک حضرت
لام سهام تاریخ ضایع مقرر من الطامه واجب العصمه صلوات الله
وسلامه علیه از هر دن متصل بکعبه امیر عظیم و مدرس شاه حنی
نزدیک بر بنجره فولادی بدست عمرش معشاد و پنج سال در
شاکردان سر آمد دهمته برای مولانا میر علی که بر ابروی بهما و دنیا

پنج کس دیگر بوده اند مولانا محمد ابریشی مولانا
سلطانزاده مولانا سلطان محمد خندان مولانا
الدین محمد مولانا ناصر علی جابی و اینها در عهد
مولانا خوش نویس کشته سر آمد زمان خوش نویسان دور
بوده اند

انکه در عالم بخط مشک فام نسخ کرده خط است آن عام
کشته شاکردان از راه بعین در طربن جن کرام اکا پین
از جمله آنها مولانا محمد ابریشی که سر آمد شاکردان دی بوده
این ابیات را کشته و در لوح فرار مولانا بخط خود نوشته بدین
انکه رقم زدی قلمش خط جانفرا در حرف او کشته قلم هاتر قضا
جان با فنی قلم چو رسیدی خطاً اخرو دل شدش قلم در خاک
خطش همین نبود مگر در طربن نظم لطف سخن چو حسن خطش بود

ره دادش از ناسبت نام نزد خویش سلطان ابو الحسن علی موسی از
 رود در فوات هر چه به منی بفرزاد ماند هیچی خدا و نامند بجز خدا
 و این با جمعی نیز که از اشعار ادب مولانا محمد ابریشی در عیش
 ان لوح نوشته بدین معنی عدم و الم بود عالم چون زنها دراد
 مجوی ادم و سکون چون اکثر جزو عالم اعزالم است
 رفیقم از این الم دل غرقه بخون کشتند محمد ابو کبیری
 مولانا سلطان علی شعر را بسیار خوب می گفته این مصلحت است
 که در بهار از این مکتون نموده است چون اشک ز که از دل نخر زود
 ایضا اشعاره فی شرح حاله

مرا عمر نضت و سه شکرش کم هنوزم جوینت مشکین قلم
 هنوز اینچنان هستم از فضل حق هر باطل که درانم الحق در حق
 تو انم هنوز از خفی و جلی نوشتم که العبد سلط نسلی

دارا

دارا ثار خطوط مولانا رحمه الله که تا قیام قیامت باقیست این
 عبارات و فقرات است که بر سنگ مرمر بر دیوار تخت مقبره
 پادشاه مبرور معذور میرزا منصور بن میرزا باقر ابن میرزا
 عمر شیخ بن امیر تیمور که در کمان نوشته سعید و این میرزا سلطان
 حسین قبر والده ماجده خود را که میرزا منصور باشد و در پهلوی همراه
 فالین الانوار بر سر است خواجده عبداله انصاری واقع است تخت
 وسیعی بسته و بران سنگ مولانا این فقرات را نوشته هر که مشاهده
 کرده قدرت و اعجاز وی را در خط میداند و بچگونگی از خوش زین
 نوشته اند که نقل ان بدان عنوان نمایند **فصل العبد**
 این صفت بدیع البیان منبع الارکان که از کمال صعوبت و صفا
 و عایت بهجت و بهاء خاک تزیینت ریاض رضوان و راوی زینت
 مناظر جهان است و انوار رحمت الهی و ثانی فیض فضل نامتدلی

از ساحت بار اقدس لایح و تاجان از برای مرقد سلطان سعید
 مغفور غیاث السلطنه و الدین منصور و اولاد سمر در ش عمارت
 یافت تاریخ سال مستعد و هشتم و دو که فضل فی پایان پان
 ان می نماید و نسیم خدی برین از شایم عزیزش منتم میاید
 چون بهشت از مرقد منصور سلطان ختمود این عمارت را بوجهی
 بس کتو تاریخ بود حرره العبد سلطان علی مشهدی و کتد
 هزار اکثر شاهزادای تیموری و امیر فقه کان بجای که در آن فر
 و حوالی ان بنده فخره واقع است بخط مر لانا است و این رساله
 در باب خط و تعلیم مشق از اشعار ابدار است که بطریق منظم در این شهر
 مرقد کشته در بنیاحمد سپاس حضرت بایسته تعالی کوبد
 ای قلم تیز کز بنان کفر پیمان بهر صدای هر چه جاس
 استخوانیکه آفریده رسم ران قلم حرف ضعیف کرده رسم

هر چه بود است و دست و خراب بود ثبت فرمود در صحیفه خوب د
 کالان جمله محرومات و بند و صفهان عاجز از صفات و بند
 خود شاهزادگان و خود بود بزرگان رو شاه علیک را برخوان
 هر نعمت حضرت رسالت شاه صلعم
 مصطفی را که فیض از دست حاجت خواندن بشدن نیت
 شده معلوم او ز روز رسم قلم ضعیف هر چه کرده رسم
 لوح محفوظ بکمان دل است قاتب و قوسین جا و منزل است
 در طبقهای آسمان بسکر سر بر پر نجوم هر و کرم
 مانده از باقی نشانات ان شرح سمران را بخوان و بدان
 ماشوی آ که از کمال نبی نبی ماضی مطبوعی
 هر نسبت خط بحضرت شاه ولایت
 همش از زبان شاه رسد خلق را در نهامی نشاء قدر

سرخطی که خانه فرمودی خط عبری و معنی بودی
 مرتضی اصل خط کوفی را کرد پیداد او نشو و نس
 دین خطوط ذکر که استنادی وضع کردند هم ز کوفی دین
 و صفحان کاسمشان در این است این مقوله است و این بر است
 سند علم خط بحسن عمل بس بود مرتضی علی زاوی
 زانکه هم اوست در تمام علما را بعلم امام علوم
 دین همه علما امیر بحکم کتب فرموده از بدین علم
 هر که داند در بدین علم نقد و قش شود خیر نه علم
 در شرح فضل و خط
 غرض مرتضی علی از خط نه همین لفظ بود و حرف نقط
 بل اصول و صفات خوبی بود زان اشارت بحسن خط خود
 خط که فرموده است لفظ علم سر در ابتدا بعلم و بحکم

ان

ان خط مرتضی علی بوده است زان بی نصف علم فرموده است
 اسحاق خط کجاست حد بشر قلمی دیگر است و دست ذکر
 قلم پاک ان رفیع خباب حوزده از جویهای خست است
 دست در پاش او خزان زرق خانه او گلید خانه زرق
 از ندادش حکویم وز دوات اب جویان نهفته در ظلمات
 ورق را که خط شاه بر اوست بوسه گاه ملایک بشر اوست
 بشنو این پیر از فرزند که روست که حدیقه بجمع شیر خدات
 هر عدد را که او گفتند زبانی نام بردشش و زبانه خدا
 شوی غافل از بی باشم و زید الله فوق ابیهم
 مدح شکر کمالان چنین گفتند همه در پای مغنوی سفینند
 چه قلم بود باریب ان و چه قلم این جابرسید و سربست
 در میان حال خود و شروع در مشق خط

از جوانی بدی بخط سلیم
 بر سر کوی قدم زد می
 ارتضا بر مغلی روزی
 قلم و کاغذ و دو دایم حبت
 بزشت در زمان بدستم داد
 زانکه ادا بود و صاحب حال
 زین سبب عشق خط زیاده شدم
 بعد از آن مدتی بر این بگذشت
 مینت روزه علی کردم
 در خیال اینکه کار بکشاید
 تا شبی خواب دیدم ارزه بی
 پیش ازین رزن سخن باز گفتم

عشق خط را مدی ارزه سلیم
 تا توانستی رستم زد می
 پیشم آمد لبان دلسوزی
 هست دهن حرف از روی سخن
 شدم از لغات او دشت
 کشته عاشق مبتدل لاجرم
 دل گرفتارم در سوره شدم
 مهر خطم از این وان بگذشت
 قلم مشق را بجا کردم
 شه سحرانیم جمال بنما بد
 که خطم دیدم و خاتم بخشید
 که گذارم مجال گفت و شنفت

ناگهی پرده حزد مذر
 در حق من کمان بد بستند
 بنده سلطان علام علی
 شهرت خط من ز نام علی است
 روز و شب که بزم از علی و ولی
 در کرم این است از خفی و جلی

در بیان احوال خوبی گوید

سنه عمر چون بهت رسید
 خط سودا رصفه ام بد رسید
 روز نهادم بکنج مدرسه
 پنجال و کجی و دوسوسه
 روز تا شام مشق می کردم
 نه غم خواب بچونم غم خردم
 اکثر روزها چه ماه صیام
 روزه میداشتم بصدق تمام
 شام در روضه رضا بودم
 سر بران استانه میسودم
 چون که از روضه آمدم پرورن
 پیش مادر شدم بخانه درون
 خدمت را بجان کمر بستم
 در مطرب خویش در بستم
 تا بد استمش نیارزد م
 روزگار جی بد بسبر کردم

از پدر زان کفتم و عالم که سفر کرده بود در عالم
 من از دهنف ساله مانده جدا او بچک ساکی بریده زما
 شرح تقوی و طاعت بود بنزد از سر شسته کتو
 رحمت ایزدی برایشان بار جایشان در جوار ایشان در
 در میان ترقی خود گوید

چون که از من چند و بعد شدم القصه شمره مشهد
 پیش من به رضای سیم دقن بهر تعلیم خط بوجه حسن
 آمدندی زهره و از نزدیکی خواه از ترک و خواه از بچک
 جمله یاد و برادرم بودند همه روزه برابرم بودند
 چشم سر بنم و کشا دم سر دیدن چشم سر چو زیت مغز
 چشم سر عیب بن و عیوبت چشم سر هر چه دید محبوبت

بمیان

بعد از این ترک مدرسه کردم کس ندیدی مبر سر کردم
 سر نهادم بکنج خانه خویش کفتم از نور سینه بادل ریش
 کای دلان به که ترک خط گویم نقش خط را از لوح دل شوم
 یا چنان نورش کران گویند حرف حرف مرا جان جویند
 پس نشستم بجده جدم تمام حاصل قصه روز ناما تمام
 مش را چون نسلم کمر بسته پس ز انوی خویش بنشسته
 بر دیدم زیار و خویش در حق اخلاص ما فتم تو فین
 گفت پیغمبر آن شد در سر پیچ از خدیش پیغمبر
 هر که گوید دری از روی نیاز میشود عاقبت برایش باز

که در بیان حسن خط

خط که با یقین است شهرت او ان اشارت بود بخط مکتو
 بهر آنست خط که بر خوانند ندکه در خوانندش فرومانند

ایکه مایعوش می خوانی نتوان خواندش به آسانی
حسن خط چشم را کند روشن قبح خط دیده را کند کلخن

در بیان فلک گوید

اولا میکنم بیان قلم بشو اینخرف از زبان قلم
که قسم سرخ رنگ پیاید نه بسختی چو سنگ پیاید
نه سیاه و نه کوه و نه دریا یادگیر ایچان ز روی نیاز
معدله سطر و نه باریک و نذر و نش سفید نه تار یک
نه درو پیچ و نه درو تابی ملک خط است نیک اسبی

در بیان ضرب کب کلخن

دوده کیسیر و صغ خوب چما بطلب دوده ستام عیار
زاک و مار و بوجو چه زود چه دیر گیر کیسیر از آن وزین بود گیر
صمغ دراب ریز پاک ز خاک تاچه تا و لعل که از د پاک

بلاد

یکد و در و نش بصع محکم کوب خاند را از غبار کرد بشوب
تا بعد ساعتش صلایه بکن یادگیر از من این ستود سخن
زنده از زاک بهتر است بسی دین نه داشته جز فقیر کسی
در سیاهی بود ز زاک زنده عوض زاک بس زنده بهتر
اب مار و بوجوش و دار نگاه تا شود نیک صاف و خاطر خوا
زنده نرم را بد و ضم کن روشنت کفتم آنچه بد میکن
تا بوقتی که با قوام آید در نوشتن دلت بیاید
زور و بازو از درین بند آورد میدان که کرده بیکار

در نغز بقی کاغذ و مریه کرب

کاغذی بهتر از خطا نیست حجت المکر از نایت
خدا کاغذ سمرقندی کنش رو اگر خرد مندی
خط بران صاف و خوب میاید لیک پاک و سفید میاید



خواه رسمی خواه سلطان
 جمد میکن که خوب بسته آن
 اسبج رنگی به از خانی نیست
 که چه چند آنکه از آن نیست
 رغنفران و خوا و فطره چند
 از ندادت پیش ازین بسند
 خط را در خوب هم طلاخوت
 ریزت خط خوب بر خوب است
 چشم تو رنگ رخ و سبز بود
 خیره سازد چو دیدن جور نشید
 بهر خط میزند میسباید
 ما از دیده هم بر سباید
 رنگهای تیره رو باشد
 خط را کین بر او نکو باشد
 کاغذ سرخ را سفید نویس
 تا نماید خط تو خوب نویس
 کاغذی کان کبود رنگ بود
 از سفید بابل پسند بود
 در میان اهل اساطیر و کاعدا اهل کور
 ساز اگر از آن شده کن
 یاد گیر این بر تخته سخن
 اولان خمیر و اب بریز
 پس بچشش دمی باش تیر

پس لعاب برش بد کن ضم
 صاف سازش نرم فی محکم
 رو بکاغذ مال و سعی های
 تا که کاغذ بیوفتد از جای
 کاغذ خویش چون بی آبار
 مال آبی بروی او ز نه
 در صفت مهره نر
 مهره کاغذ انجان باید
 که بر رخ درو نه بنماید
 تخته مهره پاک باید شست
 روز بار و اولی نخت و شست
 در غریب فلقش آتش
 با تو ذکر فلقش کنم
 حرفهای نغمه فاش کنم
 تیغ او نه دراز و نه کوتاه
 سنگ و پهن سیت خاطر خواه
 تا که در خانه قلم کرد
 دان قلم قابر رقم کرد
 در قباب غلم ترا سپیدن
 تا توان قلم روان ترش
 در برش و خوشتر از محرش



خانهای قلم دراز مکن
 بهر خط خوب میست ختم سخن
 نیز که تکه مکن که نیست مکنو
 بشنوا این نکته و دلدی مج
 اندکی اندرون او بگدا
 ببارون قلم نداری کار
 شش کلاه مکن که بر لبند
 در نویش خویش را در بند
 شیوه اعدال مرعی اول
 ورنه میدان که کرده بکار
 وحشی و پندیش برابر کن
 چاره اندک و دو داند که کن

در باب فطرنه زمین

نی فط صاف و پاک بپا
 که در و عکس روی بنمایه
 از نظری نی ملول مباش
 بهر خط بهتر است که دم فاش

در باب فطرنه زمین قلم

شرح قطدان که پشمار بود
 هر که دانت مرد کار بود
 کبر محکم قلمش اول
 باقی قطا اگر نه احوال

قلم خویش بر بنی قطنه
 که کبری قلم به صبح نه
 ساز محکم قلم بنخن خویش
 تا که در قطار دن کند دریش
 قضا اول مکنو نمی آید
 دو مین را اگر زنی شاید
 قضا محرف کنی خطا باشد
 متوسط کنی روا باشد
 تا صدای قلم قلم شوی
 غافل از قضا ان قلم شوی
 که صدای قلم قلم نه مکنوت
 بد صدای ندای غفلت است
 کتابا چون قلم بر آید
 خاک بر پشت خانه مالیدن
 ان قلم را به نقطه بجز کن
 بشنوا خرف از پیر کهن
 از قلم نقطه چون زست آید
 خوش نویسی اگر کنی شاید

در بیان واضع خط صبح تعلیق

شرح تعلیق اگر خفی و جلیب
 واضع صمد خواهد میر علیست
 نسبتش بوده با علی اری
 نسبتش نیز برسد بعلی

تا که بود است عالم و آدم
وضع منورده او ز زمین
نی کلکش از آن سگر برت
گفتی نفی او را نادانی
کاتبانی که گفته و نویند
مولوی جعفر و در کرا ظر
در جمیع خطوط بوده شرف
خط پاکش چو شتر او مرد
بد معاصر بجمیع الافعال
انکه شوش چو میوه باغی
همه رفتند ازین جهان خراب
بهرشان آنچه خوانم و دوام

هرگز این خط نبوده در عالم
از خط نسخ و از خط تعلیق
کاش از خاک پاک تریز است
پویات نبوده نادانی
خوشه چیمان حرمین اویند
خوش نویسان اظفر اظفر
را استادان شنیده ام این
هست تعریف او زنده پروین
شیخ شریفین مقال شیخ کمال
هست شیرین تر از ناز و نغمه
روح نهفتند در نقاشی
روح گفته در هم خوانم

دبر

در باب ترکیب و قواعد خط

خط هر خط اصول و ترکیب است
بعد اینها بود صعود و نزول
نسخ تعلیق را مجرای اصل
هست ارسال در خطوط دیگر
جمع میکن خطوط استادان
نظری میکن برین در بیان
طبع تو سوی هر کدام کشید
ماتکه در چشم پر شور خطش
کرسی نسبتش بر تریب است
شمره هم داخل است بر تریب
کاذبین باب نیست قال و نقل
این بدان دازین سخن گذر
نظری میکن برین در بیان
جز خط او در کتب دیده
حرف حرفت خود در خطش

در بیان نقل خط

بر درخت مشق نهفتم
قلی جان یادگر نظری
قلم مشق کردن نقل
با تو ای خور و جبران کفتم
سوز این سخن منی و مری
روز مشق شیخ و شام صبا

نظری دان نگاه کردن خط بود آنکه زلفظ و حرف و نقط
هر خطی را که نقل خواهی کرد چه کن تا کنونی آسن سرد
حرف حرفش بگردان کن فی که چون بگری تا فل کن
قوت و صنف حرفها بگردان ترکیب او به پیش نظر
در صعود و نزول اومی بین تا که خطی بری اران و این
باش از شمه های حرف آگاه تا بر صف و پاک و خطا
چون که خط روی در رفتی کرد بنشین کرده و هرزه کرد
مختصر نسخه بدست آور بجز خوب دار پیش نظر
هم بران قطع سطر و قلم ساز ترتیب تا کنونی رفتش
پس اران بنویس حرف چند خود پسندی بخوشی پسند
چه کن باز مشق نقلی چند نشوی غافل از کمی و بلند
نقرا اهتمام باید کرد سطر عطرش تمام باید کرد

فی که هر سطر چون کنی بنیاد ز ابتدا کرد و حرف بد افتاد
بگذاری و باز سطر دیگر کنی آغاز این عطف بگذر
که عطف به چکس کسی نشود بود یا هرگز اعلسی نشود

در تذکره بقالیه و قواعد آن

نظم و نمودن قواعد خط هست نزد فقیه حضرت عطف
بتوان هم به نثر نوشتن وادزین باب نیست سخن
ز آنکه خط واحد و بدایت نیست همچو الفاظ کثرت نهایت نیست
لیکن از مفردات حرف چند بکنم عرضه پیش ازین پسند
هست الفبای و کاف خرد و در با بر چه و بی بدان را آغاز

در بیان کشته های خط

در سین کشیده و سر عین نزد سازش عیان بی شین
چند حرفی که هست صورتش جمله مانند هم یکی میدان

ذکر منظوم حرفها نیست
 کر صواب در خط نیست
 کر چه از مغز و مرکب خط
 از الف تا بجزه و بنقط
 جمله را میتوان قواعد گفت
 یکدسته نوع آرگسی نهفت
 خط چو خط بر بود توان گفتن
 هنوز عیب آن نه نهفتن
 ای که حرفه نکرده بنیاد
 بر تعلیم چون دهد استاد
 زانکه تعلیم خط بوجه حسن
 غایبانه بخیران گفتن
 سر خط غایب تر و خفانه
 اعراس تو هست بی معنی
 علم و خط زانکه هست پوشیده
 کس ندانسته تا نکرشیده
 تا کمزیر معلت بر زبان
 سوزان ز شنش آسان
 شرح دانشش نه پیش و نه کم
 علمی باشد تو زبانی رسم
 معتبر لیک تو زبانی دان
 تا شود جمله مشکلت آسان
 در بیان تعلیمات حضرت است
 حرکت

حرکت در الف سه می باشد
 کر چه ان رفتیم همی آید
 بی وقتی را اگر کشی تو دراز
 اولش بر اجز مشرف ساز
 لبک هر وقت ز پیش گوته
 راست باشد کشید بودا که
 کن سرچشم را در نقطه و نیم
 دور او را چنان دهم تعلیم
 چون حجر در منی آید
 با تو تقریر اگر کنم شاید
 اول کافها دراز اول است
 آخر کافها چینی و چو تیت
 مدسین همچو بی وقتی دراز
 اولش بر اجز مشرف ساز
 وان سرعین و صادی و نفا
 سنت نوعی در چو عین علی
 سر عینی که با صعود بود
 یا که چون عدبدال سپوید
 ان در نفی بود در صادی
 با تو کفتم ز روی استادی
 کر چه این هر دو را بشکل در
 که حرفش امیده تر بود نظر
 میتوان هم ز شنش ارک
 یکی فم الا سید یکی ثبات

بی بود دال و فی و دو صابون وین دو خط را در سوزن زینت
 بعدی مد اگر دی خربست زانکه ترکیب جز بطلست
 میتوان نیزی و دو صابون که صدوش بود صابون عین
 دو سه نوعی ذکر بود هی نیز طهارت ان نیز دال
 سبت اصلاح خط پسندیده نزد استاد سبب سخته
 که بود پیش مد و صرفی چند که با اصلاح با بشان در سبب
 با بصورت از قلم کن اصلاحش دور پیش لیک از لایقش
 مکنی از قلم تراش اصلاح کاتبان را چه کار با جرح

در باب خوشنویسی پیش مشاغل

ای که خطی که خوش نویس شوی خلق را مونس و آسایشی
 خطه خط معمم خود ساری عالی پر نام خود ساری
 ترک آرام و خواب باید کرد وین تعبیر شباب باید کرد

سر کلمه

سر کج خذ چه نامه فرسودن زین عمل روز شب سارون
 راز زوای جزیش بکشتن ورزه حرص و از بر کشتن
 نیز با نفس بد جیدل کردن نفس بد پیش رازدن کردن
 تا بدانی جهاد صغیر خویش باز کشتن بسوی ابر خویش
 و آنچه با خود روانمیداری به چکس را بدان نیازاری
 دل میا زار کفمت زهنار کردل از ارحم بود پزار
 ورد خود کن فداقت و طاعت بی طهارت باشی طاعت
 همه وقت هفتاد واجبین از دروغ و رغبت و تبت
 از خند دور باش اهل حسد که ز خند صد بار سبب
 جمله و مکر را شعار مکن صفت با خوش خند مکن
 هر که از مکر جمله و تبیس پاک کردید کشت پاک نویسی
 و اندامش که آشنای دست که صفای خط از صفای دست

خط نوشتن شاربکان است هرزه کشتن نه کار باکان است
 گوشه انزوایشمن کن یاد که این سخن زبیر کهن
 در نابینا تو آنگه که لایق خوش نویسی است
 مرتضی شاه اولیا حقا در زمان خلافت خلفا
 انزوایش را سحر شده بود تا مدتی در مدز کف و شنود
 کردی اکثر کتابت مصحف خطارین یافت رسم غرور
 و بن علوی که در جهان مرمی هم در آن روز زنجش ز قلم
 ورنه در عهد خلاجه دوسرا کی مدی فارغ از جهاد و غرا
 عرض این فقیر این بجز این بود از فقر و از قلم
 کار و لارم خط است و علما گوشه که بر تا شود معلوم
 در نابینا معدنش گوید
 نوجوانی بسی سخن گفتی همه دم قصه کهن گفتی

ارغنا

از نضا ایستاده بد پیری بهراخذ و ادای بد پیری
 گفت اوراجوان تو هم سخنی کوی باز نوی و با کهنی
 پر گفتا اگر نه مد پویشی چه سخن به بود زفا میوشی
 کاتب مشهدی تو هم پیش قول پر کدای شوفا میوشی
 عمر ما کاغذ سفید و سیاه ساختی و دولت نذاگاه
 ترک تعلیم این نعم کبر بهره گیر از حکم هبیر
 این زمان کت سیاه کشید کرده از حیات قطع امید
 جبه کن کا ز کمال آگاهی عذر تقصیر خوشتن خواهی
 ورق نامه را بگردانی نامه عمر خویش بر جوانی
 داد تعلیم در جهان داری چون بدیدی حقوق تازی
 بگذر از کاغذ و دولت قلم کر چه زینها بللی تو علم
 در صفت حال و عدت سال

بود همشاد و چهار عمر غریز کشته رامل تمام عقل و تمیز
 در جوانی اگر چه نیز نبود و اندرین باب عذر کتب
 با تو ای عذر لنگ از آن کفتم ای پسندیده باز نهفتم
 که ز دست ملای شوم فرنگ شوه بودم ز ریخ ابد کند
 مدت چند سال پیوسته بودم از درد آبد خسته
 خسته دل و ز قوی نموده نژان کف سحر این بهتر
 خاصه در مشهد خراب با پای او قاده خراب تر خراب
 و اندرین درد پیدا دردا که کسی پریشی نکرد مرا
 آشنا حال آشنا پرسد مشهد با کسی چرا پرسد
 حواسم ذکر خویش و حالت خویش در قلم آورم حالت خویش
 ذکر و حجت چه حجت افلاک رک این حرف اگر کنم شایا
 ذکر تاریخ سال و ماه کنم تا کلی این مانده را بساها کنم

در حق

در ختم این فنصر کوبد

ذکر اتمام نظم این مانده منصد و پست ز در رقم خانه
 بود ماه سخت از اول سال که با خبر رسید قال و نقل
 شرح احوال خط پیش و زدم کردم احذر درین رساله رقم
 آنچه دانستم و ندانستم کفتم القصه تا تو دانستم
 بهر و عیب خود پان کردم و آنچه بودی نهان عیان کردم
 آنچه شایان که عیب پوشانند نه که سرخیل عیب پوشانند
 حق نگهدار عیب پوشان باد بالنبی و اله الا حجاب و
 مولا نا صبر علی از سادات عظام حسینی دار بطنه
 مراتب در خط کوی سبقت و تفوق از همه ر بود
 چه در سلب این خط و وضع فاعده جدید و ضابطه سید
 اما مولانا سلطان علی بهر سد چنانکه گفته اند در ع

آری که هیچ سیر سلطان نبرد
 هر دو کمال حسن و دو جاست
 و اطمینت و قابلیت بوده و جامی از جمله عشاق او بود
 شرح ان در کتب اسم جامی در تذکره الشعرا ایراد داشته
 دی در او اهل حال پیش مولانا بن الدین محمود شکر
 کرد بعد از ان در مشهد مقدس معنی صحبت مولانا سلف
 رسیده و مشق و تبیین گرفت و در انجا نشو و نما یافت
 جا و هم خفی هم قطعه نویسی و هم کتابت را بدو برجا علی
 و مرتبه قصوی رسانید و آخر خط را بر اطاق بلند نهاد
 که دست هیچ خطاطی بدان نرسد و از جمله یادگارین
 روزگار این اشعار است که بقلم کبریا بر جلی نوشته
 و در دارالاسیاق مشتمل بر در دار الحفاظ نصب فرمود
 سلام علی آل طه و آل شعرا سلام علی آل خیر البینین

سلام علی روضه حل فیها امام نپاهی به الملک الدین
 امام سبغی شاه مطلق که آمد حریم درس سجده گاه طین
 شه کاخ ابوان کل باغ حیان مه سراج امکان در درج کجین
 علی بن موسی الرضا که خدایش رضا شد لقب چون نهاد بود
 پی عطر رو بند حوران جنت عباد درش را بکیسوی مشین
 اگر خواهی آری بکف دلم او برود امن از هر چه خواست درین
 خادم ال علی میر علی احمسنی مقطع این غزل که این است
 چه جامی چند لذت تیغ مهرش چه غم که مخالف خود خجین
 مهر نوشته بودند و این دو بیت را که میر در باب تاریخ این
 کتابت کشته بقلم متوسط از تبر جانب صفحه در پائین دو صفا
 محرف برین طرز نوشته پیش ماند بر صفحه ایام رشکین قلم
 یادگاری که بگویند از دامل قلم بهر تاریخ تمه و بهر کتابت امرو

دهم دقیقه هجی کلک فضا کرد قسم و این اپات
 نیز از شایع طبع و قاصد میراست که بقلم حلی نوشته و هم
 در دار ایساکم تبرکه در محادی بالین کاه پسبانه قطع
 است در مع لام هشتم این نطع بدیع و ارث علم بی
 نقد امیرالمؤمنین ابن امیران رفیع او بود کاین نظیر
 سال تحریر آمده مع لام هشتم و این معانی نیز از اشار
 حضرت میرقدس سره است که در پائین ان نوشته سر با
 ای خاکرت بجه کفص دعوا اسبغ بخت کاین طریقه
 سر کس نبودش قدرت بیش تا هست بعد محنت قنم باد
 ان قطعه در مع نظیر الدین محمد بابر پادشاه مالک سند کشته
 سر مزخاک ره پادشاه ملک سخن خزانان مالک شرف نسل
 پادشاه فضا بحر سخاکان کرم سر از باب شهر شاه محمد بابر

دهم

و هم از اشار حضرت میراست در باب اول مضمر ایضا
 سر حلقه دهر و سر هر پهلوی خاقان دلاوری و خضر
 بعد از سخت بخت بکتی اکنون مجموعه منی شته ملک سخن
 این مطلع در باغی که منی است از صنعت اظهار المضمر
 بر مع مربی اهل علم و فضل و سر نیز طبع اوست قطع
 دلا بگویم و در دم اگر بیایی سه به پیش آصف کبر حیب سه
 ای ذات تو فیض بخش اهل طلب از حسن تو گردید فزون زدق
 تو معدن ملک جودی و دیده صاحب جمان بیای از غن

شرف ملک و صاحب عهدی

صنعت انراعی و مطلع آسکه هر فر از خردنی که در مطلع
 چون در صمیر کفاه دارند با جملگی که متعارف است عمل نموده
 بصراحی که در اخر نوشته شده رجوع کنند بوضوح پیوند

که حرف مصغر کدام است این قطعه را در باب خط وقاعد مشق

و خوش نویس شدن فرموده **فضعکس**

و پنج خپرات که تابع کردند در خط **هست** خط شدن نزد خرد **مرد**

دقت طبع و وقوفی در خط و خوب **صاف** محنت و سبک کتبات **بکمال**

و رازین پنج کبر است **قصوری** ندم فایده که سعی نماند **صدسال**

مولانا مدتی در دار السلطه بهرات بسر برد و چون عبید خان

اورنگ در لایم دارایی شایسته هم سه روز و لایم کی حسینی

شاملو بهرات را گرفته مولانا میر علی را بهر لاسایرا حیان انجام دادند

سه جنس و ثمن و تسعانه بهر بخارا فرستاد بهر مدتی در بخارا

در کتابخانه عبدالعزیز خان ولد عبید خان کتبات مشغول شد

و این قطعه را در آنوقت از غایت دماغ خشکی و بولنگی در بخارا

عمری از مشق و نابود قدم **چنگ** ^{شعری} ماله خط میز بهار بدین قانون شد

طبر

طاب منزه شامان جهانند و ما در بخارا جگر از بهر معیشت نشد

سخت از غصه در نوم چکنم **چشم** که مرا هست ازین شهره پردن

این ملا بر سرم از حسن خط آمد **مرد** و ده که خط مسده پای سخن بنوش

مولانا شعر و معانی بسیار دارد تمامی آنها در تذکره اشعراء ابرار **شما**

و این ابیات از اشعار است **شما** **سرایع**

به سبب قطب زمان غوث **هر** ساخت چنین مدرسه **بواجب**

بواجب است که تا پنج **اوت** مدرسه عالی **بهر عرب**

و این معانی هم مهدی **اوت** **سرایع**

خوش آنکه بعشق مبتلا **کردید** پیکانه ز خویش **و آشنا کردید**

پیکاری از قید خرد **و ارسته** در همکده **پایس و پا کردید**

این رباعیات نیز از **اوت** **سرایع**

چشم سپه تو کشت زار **چکنم** بر بود ز دل **صبر و قرار چکنم**

پند نفی صبر ندارم چسبم القصر ردت رفت کار حکم
و این مایع سبزی گشته و از جبهه عبید خان او زینک بقدم جانی
خان دهر مایه سایه ستر بولون صلت لکهار و سجت یا بولون
کولفکی دلی ارزومیر بولون بارب انکافان مسخر بولون
فی شهر سنه ۹۴ مولانا در سبزار حلت نمود علیه رحمه من
الورد مرفوع و قطعه و سخنهای ایشان در ربع مسکون مشتمل
حق الجحیم است این خواجه اسحق الشهابی از فرقیه سیاهان
دار اسلطنه میراث بوده در وقتی که عبید خان بر اثر گرفت
چنانچه مذکور شد خواجه اسحق را با کوچ و فرزندان بر سبزار افتاد
چون مولانا مبر علی نیز همراه بود خواجه محمود بمناسبت هم شهری
بودی بشاکردی برداشت و در مقام تربیت و ترقی او شد
خواجه محمود در خدمت کار را بجائی رسانید که خط او را

لطف

بر خط مبر شرح می نهند و مبر مکتبه که شاکردی بهتر از خود
مبر رسانده ام و این قطعه را مولانا مبر علی جبهه او کشته
و در همین باب همین قطعه او را کافی است غلط است
خواجه محمود آنکه بچندی بود شاکرد این فقیر حقیر
پاد دادم باور قلت عقل آنچه دانستم از قبیل و بشر
بهر تعلیم او دلم خزن شد تا خطش با هفت صورت تجزیه
در حق او زلفه تقصیری یک او هم نمیکند تقصیر
بک و بد هر چه بنویسد او همه را میکند بنام فقیر
خواجه محمود بعد از چند مدت که در اینجا بسر میبرد از اینجا دیگر
شد و بام البلاد بلخ آمد و در اینجا ساکن شد و جمعیت بسیاریم
رسانیده و قبیاح کتبات و قطعه نویسی نداشت از آن سبب
خط وی کم یابست وی مصاحب سلاطین بود و شاکرد را

بکنو مینوخت و بیشتر از لعب و لوم میاید و هر کس بدین
 اورفتی قطعه با تکلف مگردان پت اروت که در اخر
 قطعه بسیار نوشته بود بدین بود این مشت محمود اشهبانی
 که شش در جهان هرگز نیاید هوکلا ناکمال الدبر ^{حقیقی} _{محمود}
 از دار اسطفه هرات بوده وی خوش بندشته و لطافت داشته
 و شعر را هم بگویی گفته است هوکلا نا جعفر خچ پند و کد
 هوکلا ناکمال الدبر ^{حقیقی} _{محمود} مولانا مجنون از خوش نویسان و کتاب
 دار اسطفه هرات بوده و نسخ تعلیق را با مزه و خوش و پخته
 بندشته و خطی از خود اختراع کرده بود که از ترکیب ان کلمات
 صورت انسان و حیوان بهم رسید و از جمله این مصراع را
 که نزع شکر و قد سگت از شکرستان از دو طرف نوشته
 بود بصورت سه چهارادی که بر زیر یک بوده باشند و صورت

وخط

و خط هر دو کمال خوب و مرغوبی بود و تخلص مجنون مذکور بود
 و کتاب مازو نیاز از اشعار ابدار اوست و کتاب لیلی و مجنون
 هم از منظومات و یکی کباسم سامی نواب سام میرزا نوشته و در آن
 میرزای در تذکره الشعراء سامی ذکر او نموده این پت ^{نقصید}
 است که در معراج شاه غفران پناه جنت مکان شاه طلماب
 گفته بدین فیروزه سپهر در انشیرین است
 روی زمین تمام بر زمین است مولانا مجنون رساله در باب
 تعلیم و اداب خط بتفصیل نوشته و تعلیمات مفردات را از این
 یک حرف متجلی نوشته هوکلا نا ادهم از نزد بوده با دم کور
 مشهور است خط نسخ تعلیق را نامرنگ بندشته اکار نور کمال
 از خراسان او را با صغیان فرستاده کتابهای سازل ایشان را
 او نوشته و رعایت کلی باقیه گویند که مولانا میرزا ^{نقصید}

در سلسله نور کالیه مبدوده و مصاید حبه ایشان یک کشفه مولانا
حیرت از وضع او بنگامه این همت کشفه بود بدین
که در کاتب شدی رشتن استار انقدر متقن که کور شری
هو کلا تا شیخ عبدالکلام از کاتبان مقرر در اسطیحه هرات بود
و قریب بچهل و پنج سال با امیر کبیر علی شیر سر برده و از نبوت
و مصاحبت او بهره تمام یافته و پیوسته در سگت شایسته
و ظرف منظم با وجود علو حسب و نسب هرگز خیال کبر و امانیت
پیرانم خاطر نگذاشته خط عتیق و خط نسخ عتیق را در غایت
لطافت می نوشت و خطوط استر ان ما تقدم را خوب می نوشت
و شعر نیز می کشفه این مطلع از ویست
مطلع
چنین کان ترک مست خویش را باک می بینم بسیار
که در پای سمنش خاک می بینم هو کلا تا سلطان محمد

بنز

ابن مولانا نور الله که بسطان محمد نوز بن اجمه و استر
دارد کرد خوب مولانا سلطان است و کاتب مقرر در اسطیحه
هرات بوده و خفی را بسیار نارنگ و پاکیزه می نوشت هو کلا تا
سلطان محمد خندان او نیز شاکر مولانا سلطان است و کاتب
خوب بوده و از شعر و معاشرت تمام داشته و مدت العمر در دار اسطیحه
هرات بکاتب مشغول بوده و در قطعه نویسی بی عبدل است
قطعه ای خوب بر صفحه روزگار کشته هو کلا تا
عبدلکی از خط طیبیه می نوشت خط نسخ عتیق را خوب
می نوشت و کاتب بی بدل بوده و بخدمت نواب کاتب
علین اشیا فی شاه طما ب سرافراز شده و اکثر وقت
در طارنت ان پادشاه خجسته صفات بر می پرده مولانا
بسیار فانی و در رویش و ادبی صفت بوده و شعر بسیار

خوب می گفته این اشعار زوت بین ما را سر بر سطلت از خاک
در بس است و ز برق آه بر سر مایع زر بس است
ابدل کشیده دارچوبی عنان صبر کرم مهرشان بر بس است
اینقدر بس است مولانا شامحج مشهور برزین قلم خزان
مولانا عبیدی است و از پیش بورت شاکردوی بوده مشهور است
که مولانا عبیدی در خاک اعراض همیشه مولانا شاه محمود خزان
زاده خرد پیکش ای بد بخت جمد کن که تا خوش نویسی شوی
اگر همچو منم نوشتی مثل این سلطان علیک و میر علیک باکی
بنویسی مولانا شاه محمود ثالث مولانا سلطان علی دولا
میر علی بود مشهور آفاق بود و در کتابت حدیث عمیق المثال و نظر خود
نداشته و در قطعه نویسی جلی و خفی هر مضامین و جمله نظمی
بخط عجا رفته کتابخانه شاه عالم مدار شاه طما سب نوشته

که هیچ

که هیچ استادان عصر و صاحب و قوفان دهر انصاف
داده اند که هیچ خوش نویسی بدان فاعده و پاکیزگی و کمال
کتابت نموده و آن عمر بصورت استاد به هزار نقاش تمام است
مولانا در ایام سنی و جوانی و خلاصه نشود و نما و حیات و زینت
ملانم رکاب شاه مالک رقاب علی بن اشیان بوده و زینت
ما کتابان و نقاشان در کتابخانه شاه جهان و حضور ایران
بکتابت مشغول بوده و بعضی اوقات که اردوی سهایون
در در اسطخه تبریز میبود و مولانا در مدرسه لصریه در بابا
جانب شمال اینجا بسر میبرد و در آخر کار که ان پادشاه کیون
و قار از وادی خط و مشق و نقاشی و کتیر شده به مات ملک
و مملکت و معموری بلاد و رفاه حال رعیت مشغول گشته
مولانا رخصت کرده توطن مشهد مقدس و مجاورت ان ضریه

افتدس گرفته بدان استان عرش نشان رفت و در مدرسه
مشهور به درسه مذکوره حضرت امام رضا که در جنب باغ انجمن
واقع است بسر بهر دو زیارت و عبادت مشغول بود و در
صحن ان بسکرد و قطعه بنوشت و باران ابل و شاگردان
خالی از جبل مجدتش رسیده از صحبتش فایز بودند مولانا
قریب به هفت سال انجمن اوقات صرف نمود و هرگز
تا طبع نمود و مقتضای ابر که میدان اسم بیشترک بیچی مصدقا
کلمه منزه الله و سید و حصوراً عمل نموده حصور بود و مردم در
هم داشت همچنان فرزند و ثمال بود و از هیچ ممر و وظیفه و سید
غایب نداشت و از کسی رعایتی هم نمی یافت و اوقاتش بکن
الکتابه میگذشت مولانا سابقه شعر هم داشت و شعر بسیار
خب می گفت خواه قصیده و غزل و حوا و رباعی و قطعه

یک

یکو میکشند این اہانت از قصیده او است که در مرع حضرت
امام هشتمین ثامن الامم معصومین گفته و در پای مسافر در راه و
اسیاد و لصب کرده چسبیده ^{بیش} الهی همه عمر محمود کاتب
اگر چه بعضیان سیر کرده دفتر بحرف خطایش خط خود
بج علی بن موسی بن جعفر رحم که رسم قلید الصبغة
بفقت بسر برده اوقات یکسر و مادام زیارت کنان باشد
ما شک مذات کم چهره را از فضل خود ای پادشاه خط
بخط خطایش کبش خط سر اسر مولانا پانصد بیت از اشعار دارد
و اکثر آن در تذکره اشعراء ایراد یافته فقیر را قم در ایام صبی در شهر
سنه اربع و ستین و تسعمایه مشہد هفتاد و سه رسیدم بدت است
س در ان روضه حلد مثال بودم مولانا بهمان منوال شتغال
داشت یکدم مرتبه بواسطه تین و تبرک بخدمت ایشان رسیده

تعلیم و سر مشق گرفتیم و بقره بی از ریاضت و مجاهدت خود اظہار
فرمود گفت اشتیاق من بمشق انقدر بود کہ شبهای مانتین
از اول شب تا صبح در مقام نوشتن مشق حل میگردم مولانا
عمر افریقہ بر علم مشتاد در سائیدہ بود در مدت سال دیگر بعد
از این تاریخ در حیات بود مولانا بعینک قطعہ زبیدی داشت
میگرد تا آنکہ در شہور سنہ اثنی و سبعین و تسعمائہ در آن بلدہ
طیبہ مدای ارجعی الارکب را فیہ مرفیہ را الپکت کشفہ بچاہ
فردوس بریں روان شد در جنب قبر مولانا سلطان
مدفن شد مولانا فاضل شای دی نیز از خورش زین
و کاتبان مفر خراسان بود و او را قرینہ مولانا سلطان محمد
نور و خندان میدانند قطعہ نویسی کرده و ماہزہ مینوشتہ
و تاسعہ حسنین و تسعمائہ در حیات بودہ اما علم در دست و قلم

بر آتش در منت داشته و ہر روز پنج ہفت مینوشتہ و بقیہ تراش
اصلاح میکردہ از شاگردان حزب او میر محمد حسین باختری است
کہ اسم او مذکور خواہد شد مولانا محمد شہید پسر مولانا احمد
روحی است اما در دار السلطنہ ہرات نشو و نما یافتہ و در انجا
خرش نویسی شدہ کہ آبت دی ماہزہ و بسیار پختہ و جوہر
در فن معامدیل مدائسہ و معانی استہارہ داشته ہر عبد
از نادان حسین شہد مقدس بود وی از دفتر مولانا سلطان
بوجود آمدہ مولانا را چون پسری نبودہ او را تربیت کردہ
بود خطش بعایت صاف بود اما تراکت و مزہ داشت
در بیان ایام کہ را قسم در مشہد مقدس بودم وی درین
مشہد بود در پیش رنگ میکرد و خطی را کہ و بابا مشربست
و بس رنگین بر کنک امیرنی میپوشید ہمیشہ جزو دران بود

پراز قطعه ما بخط خود همراه داشت که همه را افشان و حاشیه
و جدول کرده بود و ب مردم می نمود و تعریف خط خود میکرد
و احیاناً یکی از آنها کاسی یا باب مناسبت تکلف میکرد
آستین پیرتیل احمد ^{رحمته الله} آنحضرت از نادانان حسینی
مشهد مقدس بود پدرش بابر و خدمت شیخ ریزی سرکار
استاد مقدس منوره سدره مرتبه اشتغال داشت حضرت
میر در اوایل حال چون خطش صورتی پیدا کرد ذوق خوش
نویسی در سرش افتاده از مشهد مقدس غنیمت ^{لطفه} در راه
هرات نمود و خود را بخدمت مولانا میر علی رسانید و در
شاکردان او منظم گردید و سر آمد شاکردان میر شد و در آن
ایام اسبچان کردید که هر چه می نوشت از خط میر فرقی نداشت
میر از هرات سیلچ کینک پوش و پادیه رفت و از آنجا ^{میر}

بهار آموزه بچند در خدمت ملا میر علی در کتبخانه عبدالعزیز خان
بود ای العود احمد مشهد مقدس مع عود فرزند بعد از چند
سال که در مشهد مقدس بود و عزم درگاه شاه عجمی عالیها
انجمن سپه شاه طاب نمود و بعراق و آذربایجان
رفت و مدتی در اردوی مع ملازم رکاب نظرافتساب
بود و بیجا در مجلس بهشت ایمن راه داشت و رعایایها
در آن او ان کتاباتی که بسطان سلیمان خوانند کار ^{نویسند}
خدام میر بعلم جلی نوشت بعد از آن میر مرخص شده میشد
مقدس آمد و مقرر شد که بجهت نواب اعلا کتابت نماید
و تحت مقرر شد که مرحومی اقا کمال وزیر خراسان از جو ^{نویسند}
خادمه شریفه بدور سازد و سید فاضل نیز در مشهد مقدس
با و عنایت شد میر مرتب ده سال در آن محوره مطهره ^{نویسند}

ابال و حرمشمال بکمال و طلال بابر کاتب و قطعه نویسی
اقدام داشتند جمعی کثیر از ساده رخان مشهور و لاله عذاران
ان سرحد در لارنت میر عشق و تقیلم در روز دوشنبه پنجم
میکوشد و در آن زمان بازار عشق و جنون و هنگامه مشق کبکویت
اقیون گرم بود و از دهام عشاق و معشوقان در منزل ایشان
در آن روز صحبت نمایان بود و آن انجن بطریق کاشن
پراز کله و کرفاران چون عیب بود میردوشا کرد مشهدی
الاصد داشتند که هر منظر نظاریان بودند و تعلق خاطر
و کرفاری نزد آنها داشتند یکی مولانا حسن علی
دی از خوش نویسان مقرر شده بود و خوش می نوشت موانا
بعد از آن حال حضرت میر بهرات افتاد و مدتی اینجا ببرد و از آنجا
به میث بر پای کوبان و سرود کوبان بعبان آمده و از عراق

آهنگ

اینک زیارت عینات عالیات نمود و سه چهار سال
در بغداد ماند و از آنجا متوجه زیارت حرمین شریفین شد
بجای زرف و در شهر سنه ثلاث و الف در حجاز دولت شد
دیگری مولانا علیضیا او نیز بسیار خوش و با مزه می نوشت
و بعد از مدتی دیگر در مشهد مقدس بود و روز در حلت نمود
العصه که حضرت میر سید احمد چون بکتابت سرکار شریف
مشغول بود بجهت خاطر اسراف انجان مرد عظیم المثلی شرح
شده بسیار سخاوت و سواد غلات سنوات را از آن مرد بکینه
سرزد کرده بحاله دادند و سیورغال را در کله قطع فرمودند
میر مباد بعضی از تجار از ریزان با جراه بیرون آمده اراده
هند نمودند و آن فکر صورت نه نسبت در احوال کار میر پریشان
و پاپیر شد اتفاقا مرصت پناه بهر اذعان والی نازندران

در او انی که در مشهد مقدس معبوده شهر سینه اربع و ستین
 و تسعانه رابطه میان او و میر بهر سیده بود کس از ما نذران
 بطلب میر با جزوی غرضی فرستاد میر عزیمت ما نذران نمود
 چندم در ما نذران بکتابت اشتغال داشت و لایح جایز
 بقدم حلی نوشته جهت لواب میر و میر سلطان مراد در همان ایام
 رحلت نمود میر بار مشهد مقدس معبود نمود پس از آنکه ش
 اسامعین بر سر سلطنت ممکن شد لس از غقب میر مشهد مقدس
 فرستاده میر اباد را سلطه فرزین آورد و او را در بالا خانه ^{میر}
 سالت آباد را سلطه فرزین فرود آورده جای داد و او را ^{میر}
 عراطف پسر نیشا که کرد ایند چون لواب شاه اسامعین ^{میر}
 احنت خرامید میر بار ما نذران رفته در آنجا دنت شد ^{میر}
 سنت و ثابین و تسعانه میر کاهی شتر سیکه این حاجی اردت

سر کلاه کاهی زنجب سیم بود لال که داشتیم از زمانه صد فکر
 محال ناکاه بدام دلبری افکام از جمله قیده ما شدم فارغ ببال
 فقیر هر مرتبه که بمشهد مقدس رفتم و بمطالعته اشتغال داشتیم کاهی
 مشق از حضرت میر گرفته باسم فقیر هر همنام ایشان بودم گرفته
 انها همه بواسطه انقلاب زمان و حوادث دوران و ناس ^{کاهی}
 جمع بر بقرون اردت بدر رفت مو کانا مالک اگر چه ^{میر}
 اشهاد دارد اما فیدو اگر شی فرزینی است در بدو حال پیش والد
 خود مولانا امیر شهر خط ثلث و نسخ مشق کرده و خطوط ^{میر}
 حزنس بیزت و نسخ ادرا کسی از نسخ با قوت تفرقه میگردانند ^{میر}
 خط نسخ تعلیق افکاره و بزرگت در نسخ تعلیق سر آمد دوران ^{میر}
 و بیشتر از دیگران سهرت گرفت و در فضیلت بهر لیت نمایان
 بود و اکثر اوقات صرف مطالعه و مباحثه بمزدی و اکثر علم ^{میر}

نخود صرف و معانی هان، امشع ساخته بود و در علم ریاضی و حساب
و هندسه و نجوم و موسیقی کمال مهارت و دانش داشت و معانی
نیز خوب میدانست در او ایداع در سلسله رفیقه قاضی جهان وکیل
در اردوی مسافه جمجاه بود و چون در آن او ان اکثر زمان اسناد
خواجه جمال الدین محمد شیرازی در آن سلسله ملحق و مراد پیش خواجه
تجدید و حاشیه و بعضی نسخهای دیگر دیدند پس از آن حسب الامر شاه
عالیین در کتابخانه شاهزاده ظفر لوالی الفیض سلطان ابراهیم میرزا حاج
و در شهر سناریج دمشق و تسامیه همراه نواب میرزا زینبشده عالم
رفت وکیل دینم در آن روضه معتم بود در آن او ان فقیر کاتبی
بر مستق از ایشان کس فرستادیم میگردیم چون سید اسد الدین در
مدت نب انابه اطرافین شاه طماست عمارات و علمی نمیدانست که در
اسلحه قزوین را اتمام رسانیده بجهت کتابت احتیاج بود حکم تفصیلاً

بعضی

ما جفا مرادنا غرا صد از یافت که شاهزاده کیوان و قاراد را در بلا
کیتی پناه فرستد مراد صاحب الامر الایمان در اسلحه قزوین آمده بدین
مقدامات اقدام نمود آنچه در این جبهه سرتون نوشته اند این غزل
خواجه حافظ شیرازی علیه الرحمه است که بر لبم طلاس بخل لاجورد نوشته
ملکت جزایر سحرنا و طایرین بر ابرم یعنی غلام شاه هم در کتب
ساقی بیا که ارمد و بخت کار ساز گامی که جزایم ز فدا شد میسر
شاهان از برش رسانم سر ریضه ملوک این جناب و سکین این
درم در بادرت نشود از بنده این حدیث از کفر کمال بی
پادرم کر بر کتم دل از تو در بر دارم از تو مهر ان مهر بر که افکنم
این دل کجا برم عهد است من همه با عهد شاه بود در شاهراه
عهد بدین عهد بکنم کردن هر کرد نظر شریایانم شاه منم
چنین چراغتم از که کتم شاه من صفت هر طعمه چشیدم ز دوست شاه

کون باشد لغات بصید کسوتیم شرم زین مع تو در کت
دل کشاد کرد که تیغ است زبان سخن دوم بال و پری مدارم و
این طرفه ترک میت عزیز برای صحبت سیرغ در سرم بر کشتی
اگر کز بشم چه باد صبح غمش سرد بود و نه سید صنوبرم لبی تر
می شنیدم و بر یاد روی تو دادند سقیان طرب بیکد در غم
بایر اختر هلم دادی بس است اصف شاه با درین قصه
مانم رگ رفته عشق محراب کز غم محبت تو برد کار و کیم این سخن
روی تو از زده هوشتر بر چه رسم بود تو کز زده کترم بنام
که مگر حسن و رخ تو کیت ما دیده اش کز کله عیزت بر آدم
شکر خدا که باز در این اوج بارگاه طالع و سحرش می شنود صد شکر
کتابه که است و سقین و سقانه و این غزل مولانا خاتم الدین
حسب الامواله در سر درگاه و پنجه های ایران مذکور زده شکر

ما علاء شاه مردانم رهبری غیاد نمیدانم خاک های از در خفا
سبزه اعشاق آسمانم در وفای محبت حیدر هر صد گز نه از خندانم
نشته راه که با و نجف حاجی کعبه خراسانم هر چه در وصف تو سخن
ما قه در کلام سبحانم مانده کز نام او در وفا کس سر مارده نمی بینم
تا کز نیند رود بهان از ما آشنایان شیر نریمانم نامی بجز خنجر
دل خون است ما چو کله سرخ رو و خندانم شکر سکه که چون
حسام الدین در که انی که ای سلطانم مرلانا بعد از اتمام کتاب
رحمت مراجعت بشهد مقدس نیافت تا کز آب جهانانی سر برآید
مکرنا از شهد مقدس عرضه ما بیا به سر ایضا در باب رحمت دان
مرلانا زشت و مرلانا را مرض و کتا بها، از از زشتند و الا
از تاسیح طبع مرحوم قاضی عطاء الله در مینی است تا مریخ
زهی قصر ما رفت شاه عالم که شد آتش بکیران مهابه

چون بر فرازش رود عقل گوید کلمی کشته است در طرز منزل
بی سال تمام او فکر کردم ریز مصرع اندر تاریخ حاضر
شمارش تاریخ پرسیدم بهشت برین است خیر انزل تا آنکه
در ستر سترت و سبت و ستاره در فرزند بام به حضرت صلت
مردی که از فضل در تاریخ فوت مولانا گفته اند تا سرخ ص
حیف که جهان رفت مالک یگانگی عصر خطاط بود و حاضر
در ویش بود و مالک با قوت عصر جز بود روزی که از جهان
رفت تاریخ فوت او شد با قوت عصر مالک مولانا مصحفی
سجده نسخ بقیق بنیاد کرده بود و می زشت ترین تمام یافت
و ظاهر هر که این کار کرد همتا بر او حرب نیاید باقی حالات او
مولانا در تذکره الشعراء اراد یافته میر صدر الدین محمد
و الدین را شرف جهنم قرق مینی وی تا کرد

مولانا

مولانا مالک بود و صفات و پاکیزه میزشت و در رنگ امیری و صفات
قدرت تمام داشته و در علم موسیقی و ادوار و قوف بسیار دانشمند
و صد تنه و نقشما بسته و تذکره الشعراء بطرز و اسلوب خواجه کت
شاه که بعد از هر شاعری یک از سلاطین زمان را در کت قریب
سال در میان داشتند و دست دهای شهری نرزدند و کاری
نشدند و قریب ده سال هر را لمبغنی کل از زاب کامیاب
مالک رقاب اشرف همین از ابلغ فرشته عیس بسیار در خان
حده اند که ابد میگردند که تذکره را تمام کنند با باغچه خزانده
موقوف تذکره را قم نمودند که این لا کت در آن پس پرسیدند
مکرراً زاب اعلا را بری داشت که تذکره را از بنده طلبیدند چون
تمام یافته بود بنده معذرت عرض کردم مالک دیگر بهانه نیافت
و زاب کامیاب تذکره ادراعی طلبیدند در برابر بیعت بر غیر

موزه عرض کرد که چهل و پنج سال قبل ازین که والد راقم وزیر شدند
مقدس مسیح بود کتابی از کتابخانه آنحضرت گرفته و نزد او مانده و کمال
ان کتاب نزد قاضی احمد است از ابستانید و بمن بدیدیدمانه
تذکره را تمام کنم هیچ فریبی این حرف هرگز نگفته القمه مودعی
القاص لایحکام القاص حافظ امیر از این علم منحرف شده
مغز دل شده بجم آه و در راه صف که زاب سیرت و صدارت
پناه خداوندی میرا بر الاله انجیر بقیم تشریف آید زنده و درود
روضه مقدسه موزه مصدیه سلام علیها غیر تصحیف بر آید
مستم جردم که حکایت کتاب کتابخانه حضرت با که میر صدر الدین
محمد معروض اشرف رسیده که نزد من است کذب محض است
و سینه از آن خبری ندانم و غیر واقع و تمام آنرا است و در ضمن آن
معامله کرده است را بدید را بجزرت امام رضا در سیره اش حواله کردم

دهین

و چون میر صدر الدین محمد از اسقطه معتمدان در شهر صفیر متوجه
کاشان شده از کاشان بجانب خراسان روانه شدند در حواله بطام
باستقام ملتمس حقیقی ناکاه از کارخانه در این قضا در شهر سیر اول
شکر نیل سبج و الف و یکماه از سبب طمیزت که در ایام متوجه
سیاست و حدود الهی من بان خود نوشت بملت پنداشت سکر
که ستم بر ما کرد بیکدون او مانده و بر ما بکثرت و در تاریخ فوت او امیر
ارطاب کاشی این ابیات بر لبان نگاه داشته ناممخ میر کلند
رتبه علامه که صدیر انام آخرت بر جبهت احقر تا بنده مهمم سپهر که کثیر
کرامی صدق از نعت و سیرت و خلق سزد فخر کنند از بزرگوار
سلف چون که در آن کرامی او مادر ایام مدار و خلف عاقبت
از در فخر خفت مبت شد رفقا شوق حیاتش تلف فانی کرد
کلند زین جزا کت رخصه که بود از خلف حیف که از باب خبر در آنمانه

قدومه و ملج و ملاذ و کشف بود چه ارباب لغم را ملاذ مدح و ارباب
طلب را شرف لغم سران بهم بستند ما نیز از اینک و ذرا
چنگ و دین بریط و طنبور کسشد بار عود بر او و دفنان
از اینف از پی تاریخ و فاش عزه بود طلبکار چو از طرف
کفر یک پست دو تاریخ بگر پیش وی آورد برسم تحف مجاز
ملاذ انام صدر جهانی و جهان شرف با جز طش ز پی نعمت
حاکم در سندها بحف ماجرای او و قیر محبت می طلبد
ورقه ناله که او بقیه زشته سرهامی خرابه حبه حبه بقریات
در تذکره اشرا ابرو یافته و مسوده مذکره که او ملیوش و آتام یافته
بود بدست اشرف در آمده از آنچه او جمع کرده بود بهفت پست اینجاب
فرمودند مولانا در وقت محمد از شهر ارباب بودش کرد مولانا
هاسم سارینه است بعضی بختلغی نقلیق او تمام کرده بودش

رفیق

رضوان بارگاه را بد و لطفی بود جمیع کاتبان و دانشان را چنانچه
فرمودند بغیر از مولانا که تا سجال حمزه ماند وی تعلیم خط سبزه
شاهزاده سلطان سیداد ملک مستقیم علی خرابه نطقه استر بنز اولاد
بود نسخ تعلیق را خوش می نوشت و کاتب خوب بود در ادب
در کتابخانه زاب خفان پناه بهرام میرزا می بود و در آخر ایام پیری
سهل دیگر در کتابخانه پیرش زاب ابراهیم سلطان ابراهیم میرزا
از راه مرقد در مشهد مقدس از سیر میرزا در اینجا رحلت کرد و در جنب
مزار مولانا سلطان مشهدی مدفون گشت در شهر رسته بسین
و سعانه مولانا محب علی ابراهیمی حلف مولانا رسم علی است
چنانچه و خفی را خوب می نوشت که بار زاب شاهزاده که ابراهیمی گشت
و در آخر اسم ابراهیمی می نوشت مولانا محب علی چون رشید افشار بود
کجا تباری قاضی نمی نمود و در خراج زاب میرزا در دخل تمامی

داشت و در امر ملک دخل میفرمود بعد از بیست سال که در خدمت
نواب بود شاه عجباه او را از خدمت اخراج کرده بر اسلطنه
قزوین طلبید مولانا بعد از ابامی که در قزوین بود حضرت زیارت
عبادت عالیات یافته روانه زیارت شد بعد از رحمت در میان
ادوات در در اسلطنه قزوین فوت شد نعش او را بمشهد
سربده در جنب پرش نهادند در تاریخ فوت او گفته اند تا ما
رفت از جهان فانی عالم محب عالم حقیق یارب بعد رحمت
اورا مقام بابا چون نزد امر دنیا مقبول و محترم بود در خدمت
الهی با احترام بابا تاریخ هجرتش رسیدم از خدمت
عالم محب عالم شافع امام بابا این تاریخ را اسنادی میرسید
احمد مشهدی بخط خود نوشته حافظ بابا جان از تربت
راوده است او نیز نسخ تعلیق را خورشید بنیشت و تاریخ را اینگونه

بنام

چنان بعضی او را قرینه مولانا عبدالقادر قریم میدانست اندوی زلف
هم میکرده او برادر حافظ قاسم خواننده بوده که در خاندان
مشهد آفاق است و نظیر خود داشته پدر ایشان حافظ عبدالقادر
در خدمت پادشاه مرحوم سلطان حسین میرزا پیوده آفر از تربت
عبراق افتادند و در جوانی متوطن گشتند مینامند محمدرضا ولد
خواجه فیلیح جراح خاصه شریف بود چون دی سفره چی بود
مرحومی شاه نعمت الله باقی بود و شاه بکتاب حسن مرقع اشتغال
داشت میرزا محمد نیز مشغول میکرد و قطعها مینوشت و خیانتها
خطا در حش افتاد بود اسنادی مولانا مالک نقل نموده روزی
مد بدین شاه نعمت الله روشه قطعه برده که در ایندم شاه قطعه ای
میرزا محمد را بیرون آورده بنمونه که چون مینویسد به پند و آخر فرمود
که بهتر از مولانا سلطان عالم و مولانا میرزا نوشته شده کفتم که شام

بهتر از بنده نوشته ای اما بهتر از ایشان نمیتواند نوشت این بیان
 بهر است که یک از طرفان همه خواجگان قاجار گفته اند شعر لطیف
 که در خلاصه قاجار دعوی فهم همه زار با بسفاحت و بی
 فرزند غیر پندیرش در کمال و می فهمد قاجار ^{بسیار} صفت
 او نیز خوش میزند که چون از غزای مفرات اسم او حالات او
 در تذکره اشرا ایراد یافته بر وجه حسین از کار بر ادات مژده
 زره با غزوات شاکرد مرلانا قسم شادیه لوبه و از اولاد
 میر صافی با غزوی است که بعضی ایام وزیر میرزا سلطان حسین لوبه
 کتابت وی بسیار بخت و با غزه است و خوش زین ستر از کار بیان
 خراسان لوبه چندین در زمان شاه نجف خصال در در سلطنت
 قزوین بود و با ابراهیم دولت قاهره صاحب عبد از سلطنت
 صفت مکان بخراسان رفت و در وطن خود زراعت و عمارت

سایر

اشکان

و اشتغال داشت تا آنکه قزاقان و انقلابات خراسان برین
 و بی سامان از ظلم و تعدی ترکان و نمرامان شده در این ایام
 رحلت نمود همسر محمد حسین بجای از خود که نوشته و فراد
 نفع بود و اختلاط و صحبتی رکین داشت و سر راهم خوب سگفت
 و در مصاحبت و همبازی عدیدین است ارزنت بیست
 چهار از حق مستی شیخ منع مکند کاش نوشد جرعه تا حال پیدا کند
 میر خلیل الله برادر نفع مر محمد حسین است وی در قطعه زمینی
 و زراعت خط از عم البوب نزلت خود که زاینده بود روزی از کار
 میر سید احمد مشهدی بود و در مشهد معده خط را بان اعتقاد و در
 رسانیده بود و تعلیم از میر داشت میر علی الله در این ایام که شاه سپهر
 اعتقاد در مشهد مقدس است لوبه سر خطی بنابر اسم سید ابراهیم
 روایت خود و عبدل از خراسان لوبه و از قزوین کجاست

رقم چند روزی در کاشان توقف نمود و از آنجا به بند و کی رفت
 و آنجا اعتبار تام یافته بکمر تبه مبلغ هجرت روان از فارس
 به بند بسم نذار و پیشکش و نذر باصفهان جهت شاه عالیین
 فرستاد مهربانان از نذرات عریضی صحیح المنب بفرستاد
 و از اعیان آن مملکت بود بسیار خوش میزبانی چون احتیاج
 بکتابت مذات کمتر کتابت مشغول بود و همواره در مجلسین
 این شاه صحبت مکیس بود و تقرب و عزت تمام داشت مولانا
 عبداللہ شہرانی اگر چه خوش زبانی نبود اما کتابت را کثرت
 و پاک و صاف میکرد شاه علیین ایشان ادب از بیم از بار او
 قزوین آورده مقرر کرده بودند که هر کافری را که خواهد بر سر زدند
 تا ندکان اشرف سجانه او می زشت مدتی در زندان مبارک آمد
 کار میکرد تا در شهر سنه اثنی و ثمانین و تسعمائیه در دار السلطنه قزوین

وزیر

رفت شد حافظ کمال الدین حسین واحد العین
 از دار السلطنه مراتب بد نسخ تعلیق را خوب میزبانی و صحیح
 خطوط سترام کار کرده بود و لا جو در شوی خوب هم بود از آنجا
 که بعراق آمد دارالمذمبین قم را خوش کرده چند مدت در آنجا
 توقف کرده قرآن بسیار خوش میخواند از قم با برودی مسافر و در مجلس
 اشرف تکلیف قرآنی را بر او کردند گفت خواننده که ام نمپایید
 شاه جنت سبحان را خوش آمد اسپ و اسر و اسر و صحنه و صحیح
 ضروریات و مایحتاج باو شفقت کرد مطلق قبول کرد بسیار در پیش
 وفای و از خود کفر نموده بود و همچنان بند بر سر بود و بیایه سفر نمیند
 و در علم کسیر مهارت تمام داشت بازار عراق بخراسان عود نمود
 در مشهد متوسل در سنه اربع و تسعمائیه رفت شد مولانا
 سلیمان کاتب از غلامانهای صدر مرحوم میر جمال الدین محمد

استرا بازی بود پدرش را از حبش آورده بودند چون استعداد داشت
داشت در فن خط زد کسب نمود ترقی کرد و خوش نویس گشت
در رکنه نویسی قرینه داشت هم قطعه نویسی بود و هم کاتب گشت
او را قرینه مولانا سلطان محمد نور پیکرند همیشه در مشهد مقدس
ازد بود و در آنجا فوت شد و شعر هم میگفت این مطلع از دست
پدش هارب از عالم با قبولی چند را سر بجزای عدم ده
طرفه غزل چند را مولانا شاه محمد ششم کاتب شاکرد
دی بود پدرش سر تراش بود مولانا سلیم او را بر داشته تربیت نمود
و آخر خوش نویس ساخت کتابت را بغایت حذب میکرد و سبقت
شعر هم داشت و واقعی تخلص مینمود و این رباعی از دست مولانا
آتم که دم شاکر بجا نمردم غم نیست اگر یکدم پیغم نردم جانم اگر
از ریاضت آمد بر لب چون واقعی لصال خودم دم نردم

مولانا

مولانا محمد امین او نیز مشغولی بود شاکرد مولانا شاه محمد
مولانا پیش او تعلقی داشت کمال حسن و رعنائی ما با او بود پیش
از آنکه خط بر آرد خوش نویس شده بجانب هند رفت مولانا
علیشی از کتابان مقرر در الهفنه هرات بود کتابت را خوش
میزشت و روش مولانا سلطان محمد زود است از هرات بشهر مشهد
از زاد و در کتابخانه شاهزاده ابراهیم سلطان ابراهیم میرزا میبود
و کتابت میکرد و صاحب مواجب و انعام گنا بود مولانا بر تیا که
گزارده بود و شعر را نیز میگفت از دست مطلع جرح در بنام
نور اتم از ستمکاری نداد گوش بسیار کردم بخت نیز یاری نداد
در مشهد مقدس از فوت شد مولانا عبدالهادی
را در زن مولانا مالک بود از فرزندان است پیش مولانا مالک
چیزی خزانه بود و طالب علم خوب بود و در ریاضی و علم موسیقی

نیز عیب نداشت تصنیفات کرده بود و نقشها بسیار زیاده
و خط نسخ تعلیق را خوش میزدت تخصیص جبارا و در کتاب دیگر
قدرت تمام داشت و قلم را محرف قطه میزد و شعر را خوب
میگفت و اقامت میزد و صاحب دوا را بود این غزل
از دست نظم مرل کفنی چون پاماننداری
تو چون مرغ کفاری نداری چه دوزخ حال زار سپه لانا که بر دل
داع دلداری نداری قبولت چون شود بار ملز که همچون
من بدل ماری نداری بنامه غیر از رفت کار بجز از راه کار
نداری سرودن هر چه میسر در وفایت که چون مادی و فادای
نداری مصنفان قزوین این غزل را در دنیا بزرگ نقش کرده بودند
در شهر سنه است و سپس دستنامه در قزوین رحلت نمود مولانا
پامان انجمن مقرر دار الهی نظم است که در کتب مستند است

و پاکیزه

و پاکیزه بود خفی را بنیت باغزه و پاکیزه می نوشت از امرات پرورد
سزفت و سفری نکرد از آن شهرت نیافت طبع نظم هم داشت
در امرات فوت شد عیسی یک پر شاطی محمد مشهور بود که از کتاب
و حضرت کاران پادشاه کسورث می خرید از ابوالقاسم سلطان شاه
اسماعیل بود وی مدتی بخدمت رکا بداری شاه خدمت می کرد
شاه طما ب اقامت داشت خط نسخ تعلیق را خوب می نوشت
و قطعه نویسی بود در کمال را خوب می نوشت و قطعه مردم تکلف
می کرد و بهر از خدمت شاه فرزندش منوچاه را از راه واقعه در کاخ
جانب شد و مدتی آنجا بود تا در خراسان فوت شد فواید
مهرنامه ابوالمفتح سلطان بهیم مهر نامه مروی ۴۳
مروحه از عهد خورشیدین مقرر بودند اگر چه چند روزی
تعلیم خط از مولانا مالک گرفتند اما چون ادراک و قابلیت جلی

وزارت آن بلیحضرت عطا الله فطنت را بود از روی خطوط
و قطعات مولانا میرزا شوق میفرمودند و بروش ایشان
مینویسند و در اندک زمانی تره فرمودند بدین خط
ما وقت را هر کس که دیدی بیک مثال زر خزانه خریدی
اگر ما وقت خط او دیدی بصد مثال زر خزانه خریدی
ز آن میرزا جبارا پسند پاکیزه و با مزه و خوش می نوشتند
و گاهی کتابت خفی هم میفرمودند و بنایت بکبریت و زینت
و طراوت می افکند بدین خط چنان خط بیکران در غریب
زدل برده ارام و از جان مشکب بد گلکش آن حاجی
که بر روی روز افکنند زلف شب فیهر بیچکس با جان طرب
راغب و فریفته و شیفته بخط مولانا میرزا بدینم که آن
بهرام مرتب او پیشتر از آن است حضرت کسی خط مولانا

میرزا را

میر علی را در اندک زمانی جمع کرده بود کجا نم آیت که آنچه از ختم
چیزها مولانا در مدت عمر خود نوشته باشد نصف آن در کتابخانه
آنحضرت جمع شده بود چه در زمان و ایام که در مشهد می مقدس آن
روضه اقدس ترلف داشتند چند جلد مرصع را که مولانا جته در کلا
و اسپین و سفر حجاز و ایام از او نوشته بودند با دیگر نسخها و قطعه مانده
مولانا منقل و ابرار شرعی کشته بود تمامی آنها بطبع در غایت بکار آن
فردوس نزلت اشغال سعی یافت تفضیل تقریر و تحریر سعادت است
مع حیثیات و کمالات آن حمیده صفات چون بکبریت بیکران بجز
تحریر در نمی آید زیرا که کار هیچ مورفی نیست که اگر سخنان زنده شود
و این مقله جبار یا بد حقا که هیچکدام از غم ذکر آن نمونند بیرون آید
و اگر اجناس کسی معتقدان ام شود جعلتی و فرضتی باید تا نسخه ناپردخته
شود بدین محقق است که اگر این منقله زنده شود سراسر فلسفه را

بمجلسه برسد اما چون این بنده دیرینه که مملوک و غلام مراده ان
جامع اوصاف حسنه است و در علم می بیند کی ان در درج سلطه
و هنر مندی و مجموعه کجالات و سخن کسری نشود تا یافته لاجرم
از ان مفضض شجون با یجاز و اختصار در جلد سادس کتاب مستطاب
مصلحه التواریخ که در ذکر وقایع سلاطین صفوی و حیدرآبادی
نوشته اند کی از ایام سلطه و روزگار جشمیت و شاطره عشرت
ان بربان مرث را ایراد نموده همچنین در خانه کتاب افتاد است
تذکره الشعراء حالات پادشاهی و سلاطین و شاهزادگان و امرا
و بزرگان را در انجا نیز مجمل از حالات و محبت صفات و اشعار معجزه
انختر تر اشرف تطیر دل و درین نسخه نیز نمود ای مالا بدیر کلمه
لا یرک کلمه اند که از فحمان خلاصه ماجد را عرض نماید با فلک
چشم خود باز کرده در هیچ زان بجای حقیقت قابلیت انفرشته است

کی

کسی بنده دیگر ندیدم ^{الفصل} که نواب میرزا ابوالفتح سلطان
ابراهیم میرزا قدس سره الغیر پادشاهی بود بقون قضای
معروف و سلطانی بود بصوف قضای معصوف بقا سلطه
خلعتی بود بر قامت دولت او دوخته و حد و اطراف خرها
بالوار معدت او افزوده بقوت طبیعت و قادی انواع فنون
علوم معلوم و مفهوم میفرمود و بجزت ذهن نقاد حقایق معانی
و دقایق بسیاری ابداع مینمود و از بدایت صباح تا نهایت روح
از پی انجام مصالح مملکت اوقات صرف میفرمود و از مقطع
شفق تا مطلع فلق در پی تحصیل کجالات میبود بعد از قضای
و هنرنا و کسب کجالات ان خرد و محبت صفات ابریت معزز
که لایعد و لایحسی است احاطه جمع از معقول و معقول نموده
بودند و حاوی تمامی فروع و اصول گردیده همیشه در فرات

کلام ملک علام مواظبت داشتند و فرات عشره و علم تجویز
پیش شیخ فخر الدین طبری و والد ایشان شیخ حسن کدرانیده بودند
و بعد از تنقیح علم صرف و نحو و منطق و معانی بیان و اصول
تبع علم رجال و تصحیح کتب احادیث نبوی و امامی فرموده از
علم سیر و نسب و تواریخ استخبار بسیار و تذکره پشمار بهم رسانید
بودند انگاه متوجه کجاست حکمات از طبیعی و الهی و معالجات
طبی قانون زمان و باعث شفای بملکان بودند در علم ریاضی
و محیطی از مغنوی و حساب و نجومی و موسیقی صاحب فن و
مصنف بوده و نقشها و صورتها در ادوار ان کامکار بر
السنه امیران مانده و در ریع مسکون مشهور است با وجود این
همه فضایل حمیده و خصایل پسندیده در همه احوال مجتهد است
کمال و نجی لطیف است علم و ارباب فضل را بر خود فرض عین

دفعی

فرض میداشت و در اقامت مراسم و تکریم این طبقه کرام و
تقدیم مناظم اجابت تمام این طایفه عظام عایت عایت نهیاست
رعایت بهطور مجی آورد و اهداف اسماع جهانیان بلا مانع
مانوره انحضرت مشحون شده صیت صدق عایت و ادا جهن
رعایت ان سپهر منزلت بحال ابر فضل با طرف مهت کتور اقام
بجز در رسید خردندان کامل و نبرندان فاضل از اطراف و
الکاف عالم دول شمال روی امید برگاه او آوردند و پیوسته
علم در زمان و شعراء اوان که پشت سپاه دانش و روی شکر فضل
و پیش اند پیوسته بخدمت ان شاهزاده قمر طلعت میر رسیدند
و خاک درگاه او کمر مر کردار در چشم می کشیدند و استانه و
ملازم در کتبخانه همایون میشدند و بشرف مجابت اختصاص می
یافتند و بواسطه کمال کرم و بذل نعم و خوشش سخنی و تازده روز

مطیع و منفاد او میکشند و خانان طرف و صد و دو امر او
مقران این دو مان صلافت مکان و دیگر سلاطین هند و سنان
و ترکستان از شاه عظمت و جلالت و اسباب سلطنت و رفو
سگوه و کثورتنا و نظام امور و جهانها و تمهید قواعد او
انگشت تجرید بیان بکنریند و انواع هنرمندان و پیشه و دران
از هر صنف و کاری که بود ایشانرا بنوعی ترتیب فرمود که هر یک
و حیدر زمان و یگانه دوران شدند و همگنان بعد از هم خود
اگر همی قید فرموده از امام باین مهالون نام داده مسجدا
و در شعر و شاعری شیرین زبان و درست بیان بودند تخلص
بنسبت شاهی اختیار فرمودند و شعر فارسی و ترکی را هر دو خوب
می گفتند و در سادگفته بودند در علم عروض و قافیه و معما خود
ماهر بودند دیوان اشعار ایشان فریب نداشتند بلکه در تمام جمع

نموده

نموده و دیباچه بران نوشته این رباعی تیمنا درین نسخه نوشته شد
مرغیابی التوح من دشمن جانیت هنوز بمیر چو رود کار فایب
هنوز با آنکه مرا تاب بچایش نماند ما من بمقام لن ترایت هنوز
الفقه درای خاطر فریش منبع جواهر حقایق و مصباح میر
مطلع انوار دقایق بدیث چو کلاش هند دانه مشک فام
بسی طایر معنی آرد بدم بشرین کلامی چون خنجر و کلین که طرز
حسن یافت از وی نوی زهی چون نطعمی نادر کلام از وی یافته
کار نظم انظام بزم وی از غیب اید روش رخسار چو جاس
سر ز جود نوش همی کس از پادشاهان و شاهزاده های پادشاهان
کتابخانه ز کلین بهتر از ان شاهزاده با کلین بداشتند خصوصاً
نویسان که نادر زمان بودند و نقاشان و مصوران و در میان
وصحافان و بیشتری در آن کتابخانه مقیم و ملازم بودند از شعرا

خاقانی ثانی خواجہ حسین ثانی مرشدی بود که از تربیت یافتهگان
اختر و عالیان بود همواره در ملازمت ان شاهزاده بسر میبرد
و قریب بتره چهار هزار جلد کتاب از هر چه خواستی در کتابخانه
نواب میرزائی حاضر بود و در فن و سیلفه اشاعه دیر و نظیرند
نشینان عطار دستان طغی مکتبان صفت مکان بودند جمیع
مکالمات سرفیش لطایف و سخنان مینفش طرفیه بود جز
بخوش طبعی رغبت و برود و ابتهاج مایه بر چه از کلام و کلام در
باره ان عالی مقام سر میزد تا میشت و نوشتن داشت
جو آب بر شخص شعر اندک و مولانا لطفی حرفه فادان و مولانا
میلی و مولانا شرف حکاک و مولانا حرفی و مولانا کمال بوشی
و مولانا شعوری بنیابوری و خواجہ احمد میرک صوفی مرشدی که
در مشهد مقدس نوز بخدمت حضرت مولانا میرزا نواب

جهانی

جهانی میرزائی نوشته نادر العصری مولانا فاسم قانون را
طلب نموده بودند که همراه سایر رده ساز قانون از او بشنوند
مولانا فاسم از جانب نواب بجان من مخاطب بودند اینچنین
مرقوم قلم محبت رقم ساخته صورت خط الشریف و
فهر المنهف جان من لطفی کرده مابقاق شعرا هر جا که سبب
داشته باشند بر روند و حرف خود در نزد حرفی در باب بندگی
و بر زبان بر آید که کمال پی شعوری از صوفیگری دور است
مولانا فاسم فاضلی از دلم السلطنه
هرات بودی ارشاد بر سازندای عالم است و در علم ادوار
سفرینه دوران و در نغمه داودی پیش جهان بود و علم و عمل را
با یکدیگر جمع کرده بود و اگر معلم ثانی بر نصر فارابی بودی شاکر
او اختیار کردی چون نواب کتاب شاهزاده عالم را ابو الفتح

سلطان ابرهیم میرزا او را زه قانون و نغمت دلکش آن
سازهای تون را از دروان در سلطنته مرات در مشهد مقدس
استماع نمود عیایه عشق آن نادر زمانه کردید جمله عشق و
حضور و مراعت و سرور و رجب کلام حکیم الهی افلاطون
یونانی که بفتح الصوت الشیخی و الحسن المهابی هجو
فاسد المراج المحتاج الی العلاج عم راقم امیر جمیه
الدین صیدیه که از متوفیان و در سلک برادران مؤمن
ایشان انتظام یافته بود بهمانه پیش و وزارتش ابالبنا
قراق خان تکلو که در آن زمان از ترس خاقان خیرت مکان
کس مرتب شنیدن ساز و کلام آستن سازند نامی شد در
خفیه اظهار دستاورد مولانا فاسم افغان نمود خان غیاث
نیز اسماعیل امر عالی نواب جهانی کرده ملاکار سپرد مولانا

دالهور

در شهر سنه سبع و ستین و تسعتمه همراه عم فقیر مشبهه
امده نواب میرزا انجینگ باغ چهار باغ انجاعت عالی
ساخته مولانا را در انجا میداشت مولانا نیز از غایت شفقت
و احسان بی پایان آن شاهزاده عالیان همواره حسنی
واردم از کجبتی دولت آن سپهر اعتدازده همیشه در سلک سازند
و مقام نغمه سرانادامی دعای اجابت انامی از دولت عظمی
لویه از غایت راست اخفای در پنجگاه طواریم بندگی قیام
نموده در دو کلاه صبح و شام بخدمت اهدام داشت اقبال مثال
در آن کج باغ بفرایض مال پناه گرفته صبا صفت در رتک
ان گلستان که بقدر مال ترک و حج بود باه یافته او را زه و
رو عملش بعباق و حجاز رسیده و نغمت سازند که او اهل ادب
غایت برکت و صفهان و تبریز را صلحه بکش کشیده طالب امنی

فن مغلوب او گردید و بود و بر حد امجد ز سینه
 بدست شد بزندگی جهان مشهور که شده
 رام او و حوش و طیور برکش چون بفریب دست اوزار
 از بدن مرغ جان گذر و از نغمه اش چون صبا فرج افزای
 عمر و قول او الم فرسی ساز او بود روحی
 به چرخ داد و نبودش نماند پس از مولانا فریب بدو هر آنکه سال
 دو مرتبه در مشهد و حدس و در سفرات و حکمت ولایت قاین
 و بزوار با ایشان هراده ماند از همراه بودند چون در آن ایام خواجه محمد تقی
 وزیر شاه بود سلطان بانی اعلا که در طبرستان پسر نیمه دوران بود
 که به طاعت خلقت شاهزاده عالم از سلطان حیدر میرزا باغ شهر اعلا
 ادرا فرزند که از خلق کشیدند و بر او امر مطیع منقاد و پیوستند
 و گردیدهای ممالک و فرود آمدند و مولانا قاسم خاوری را احضر
 نصرت

بقدر آورند سر هراده حقیقت انما سلطان ابرهیم میرزا چون
 از این حکم واقف شد مولانا را در منزل نشین خود سر داد بکنده کبک
 و ابر تر تیب داده چند مدت مولانا را در آنجا بر ابطه اطمینان نظر
 که خود ناظر و واقف باشد نگاه میداشت و قالی و نمبر بر روی
 آن مخزن انداخته می نشست تا آنکه چند مدت از این گذشت
 مولانا را هر دو آورد اتفاقا مولانا در همان ایام بجزارت رحمت از بی
 پیوست الفضا که در آنجا در شرف سنجی و دقایق شوی
 و نکته دانه و تصرف و عاشقی خاقان ز ثانی و امیر خسرو دهلوی و
 معنوی بودند و از شعراء متاخرین آنجا تمام ما بشنا مولانا را
 سیرازی داشتند و او را منی طب بابا میفرمودند و پانزده هزار
 بت انتخاب و کرین ایشار از کلیات دیوان بابا فرموده
 چنانکه دیوان را هر دو در نظر داشتند و همیشه این بیت بابا

بر زبان کوه نشان میرانند هرگز بخار خاطر موری نبوده
این سلطنت بکس سلیمان برابر است و در تهو و شجاعت
و مردانگی میراث مرتضوی و صرت صفوی و نشانه
مهابت اسمعیل دیشد تا جهانت سلطانی جواد بر تخت
کامران نشسته و سرودی با عدال او در چهار مملکت زنده است
بگوشش چه رسم بخشش چه تمام بگفت چه مرص دلاور چه حیدر
و بشکار که همه و کلک بسیار میفرمودند و بعد کبک و باز غنبت
تمام داشتند و تیر را بدست چپ می انداختند و در تیر اندازی
و دقیق تازی و چرکان باری در جهان همیازی نه شده است
بچرکان چو او ترک تازی نمود بکوی سرخسزم باری نمود
لشکر را اینچنان مشق کرده و رسانیده بودند که کوله بغیر از
کجا دیگر میسخت نمی نمود و در شنا و کوی سفینه و آری لکر حرکت

میل نمودند

میفرمودند و بر روی آب چون ماهی عبور میکردند و در آن
حالت تیر می انداختند و از لعب و بازیها شطرنج غایب
حوب میدانند و لکری پراز طعام بسیار بود که بر روی آب
دست گرفته در آبهای قوی و طویل شنا و میبندند و در
و نقاشی نمونه زمانی و یاد کاری ارستاد بهزاد مروی بود
و از سازنا طنبور را خوش میخوانند و در طباطبائی و ترتیب
نقشات فرنگ و بخش مان کرجی و ساختن جوارشات و سایر
حدیثات و مرسات و اطعمه بالران یه بهضاد آتشند و از سایر
هنرها و صنعتها مثل سر تراشی و زبکیر تراشی و مبله دوزی و طنبور
سازی و صحافی و مذهبی و افشاگری و عکس سازی در آن زمان
وزرگری استاد بودند و طبع شریفش و ذهن مستقیمش و سلیقه
مهر صنعتی که رغبت میفرمود حکم وضع ان بطرنی علیه داشت

بیج هنری و صنعتی ارادت وی جان نبرده بود استخوان
سرفراز بطریق شکر دان در خدمت انحصار نماند تقسیم
و کسب تقسیم نموده تصرفات ایشان را هر دو میگردند و ما وجود
نسبت نسبت سلطنت و ارتفاع حتمت هرگز مجامه و اعتبار آ
مید بینفرمودند و گریزان اران اوضاع بودند و پیرایه بهر آ
و گوش نشینان و درویشان صحبت داشتی و ان شمه را بهتر
از حشمت و سلطنت دانستی و این شغلها و هنرها بهترین
و عاشقی بود که هرگز نبی منظور خیر بودی نمودند و کجا ادوات
شریف صرف جوامان و سیل لاله رخان میفرمودند خجسته
خود میفرمایند بخت هرزه کردی در مجنون سخت جانی
که کهن رسم و این محبت در جهان جایی گذاشت
داد عیش و نشاط و خورشید و عشرت و کامرانی دادند و دادند

با برکات

با برکات انحضرت بلا لعیق و تقطیل صرف نشد و در حسن
و پاکیزگی عبارت و ادب و ترحم و شفقت و الفت بر کافه برایا
مشابه ابایی عظام و اجداد کرام و مشایخ عالمیقام بودند هنگام
غضب و اعراض و وقت انحراف مزاج و اعتراض هرگز لفظ رکیک
و سخن کرمی از زبان مرحمت بیان نیز هیچ خلافت استماع ننهادند
هر که ان خلاصه دو دمان مرتضوی و قدوه خاندان صفوی را
کرده بود و حالات و صفات اخلاق و اطوار ان کیوان و قار
نماند را شاه کرده بود بعد از قتل دانستی که در زرد کار خدار
و در احوال شرار بران زنده ابرار واقع شده دیگر خرد که با چشم ندید
در هرگز خود در اشد و مسرور نیافت و از شرب مدام که لازمه
سلطنت و پادشاهی است هزار و هفتاد لازم دانسته بعضی از اوقات
بداوت برش و دیگر وقتها بخوردن فلوریا و تریاک اعدام می نمودند

سن شریفان علی حضرت خلیل منزلت یرسف خلعت
 سی و چهار سال بود در عین شباب و جوانی در سنگام حشر
 و شاکامی و صفا حیات و زندگانی از این جهان فانی بگرا
 جاودان از نقضای آسمان چشم زخم فلک دو لاله در جبهه
 و شند ایامش و تقصیران کاهی در جبهه سلس خلد صفا
 شرف تحریر یافته الفقه که افشا بچرخ عالم از برج اقبال
 اشغال کرد در کرب فلک سعادت از اوج عدل بخصیض
 و بال افشاد زهی سکنده کوه کران جان که در نسجی این دانه
 اختلال با سبک کام و بنیان آن راه نیافت دزخی سیه رودی
 زمین که از استماع این مصیبت خاک ریزش رخشا که بر برگرد
 و چشم سازه را چه پیش آمد که قطرات عبرات ریزان حشر
 و سقف مرفق اساز چه افاد که با وجود این قبضه تا یکمرا

شعرا آسمان هم بران قتل خود است
 هم بران قطب و هم بران محور اهل کفران عمران
 زاده عالمیان بعد از کل من علیها فان محمد من شعرا
 درین آنکه چون راندی اوبار که نهادی زمین تبه بچار که
 درین آنکه چون بر نشستی بر خشت رندی لغز استش بر خشت
 زمانه در سوکاری انشا نهاده باین ترانه سرود و افغان نمود
 مرثیای باریب عم عمر و زندگانی خیریم با درد و درین جا
 خیریم شرح دل شک نایبیدیش و هم با حسرت خوبی
 جراتش خیریم در تادی قلیه از ایام نافرجام بعد استن
 تمیز کسب این همه کلمات و زینفات نمرند و بعد است
 الهی و اعطاف ناقصای خیر و دیگر سیریت و سنگام تمام شایگان
 و اولاد امجاد شاه جنت مکان که هر کدام با می بودند از برج آسمان

سلطنت و خلافت و هر چند روز یک از ایشان قبیل میر سید
ایم راجعی بزبان حال و بیان فال در آن ایام بر طالع قربت
ار تجمال بر زبان الهام بیان جاری ساختند سر بایستی
ایدل چو ششم تو این کهنه است غافل مشین کز که سیل و قنای
رفند یکان یکان همی آیدان تا چشم بهم نهاده زت باست
و قیام ان واقعه نازله و غایبه نماید در در المحرم فرزند اخر روز
شنبه پنجم شهر ذیحجه سنه ۹۸۴ در این و تمانین و تسعاه صیده از نازله
کثیر الافاده ذاب که بر سر کیم نفس مبارک ان در دریای
معرفت و حقیقت با نفس داله ماجده اش را ب که هر شکر
خانم بنت شاه جنت مکان علیین بنیان شاه طلماب
بمشهد معده از رفت فرموده و در بجم روضه محرم که بر
در دارالاشهد مقدس و مجاورت ان روضه امرش خود بر

مذبح

مذبح داده بودند و از غریب حالات آنکه در همان محرم در آ
پاکیزه طاهر شده که کمال پاکیزگی و صفا و وضیاء روشنی داشته
داین مقدمه خاله از سری و بخشی بخانه بود ان علیا جناب
پدر و مادر را در آنجا مدفون ساختند افضح المتخزین مولانا عبید
جناب بی رحمة امه در تاریخ ان واقعه گفته شایسته
کله کله در احیدر کرار خلف آل احمد ابریم بر فکله بود
احمدش که نهال در مقام رضا سر تپیم و توشن از این برای عزور
مادل مستقیم و طبع سلیم گفت تاریخ سال قتل مرا بر بید
گشته ابریم اللهم صخره مع من تقبیل ایاک حس صدقات ابریم
و سخاوت عن تقصیراته و عطر بنیم الرحمة ترابه مبر معر الکذا
محمد از هدایات حسینی دار الامان کاشان بودیست
فان و لا ابلا و اکثر ایام و لیالی بیز بار بار و کبوتر ما برنی اشتغال و آ

خط را بمعراج و بر تبه اش رسانیده بود هم جلی و هم خفی بر دور
حزب میزشت خطوط او هر چه نوشت تجار بجانب هند بر بند
سلیقه اش در نظم اشعار لایق بسیار داشت اینمطلب از دست
ان کلک زبان دست خود افکار کرده است هرگز کسی بدست
خود اینکار کرده است در شهر سنه سنه سنه سنه و سنه
در کاشان نوشتند چه محمد حسین
و لایق حرمی ملاحظاتی است بر تری است وی همیشه مقدس
معنی آمده و شکر دی استادی میر سید احمد مشهدی اختیار
نمود و چون دستش قلم بود در اندک روزی ترقی کرد و خط
بر تبه رسانیده که ممکن بود او را بر استادان ترجیح میدادند وی
در زمان سلطنت شاه اسماعیل ثانی در کتابه نویسی عمارت
صنعتخانه و در کاغذ مستقیم باو بود و در ایام حجاز نوشتند حوالا

با ابانست از صفهان بود او نیز از خوش نویس مقرر بود
کتابت را بهتر میکرد و بغایت با فیه می نوشت بقیاس عالی
رفت و مدتی در بغداد و کتابت اشتغال داشت در شهر
سنه سنه و سنه سنه در دار اسلام بغداد در حلیت
هو لانا محمد رضا چرخ ثاب در مشهد مقدس چرخ ثاب
و شکر استادی میر سید احمد مشهدی است بسیار بسیار خوش
نوشت و از کاتبان مقرر کردید و از انجا بدار اسباده نیز افتاد
در انجا کتب هم حوالا محمد زمان اگر چه اصلش از دارالامان
کرمان بود اما در دارالسلطه تبریز نشو و نمایا در خط تبریزی نوشت
و در انجا ترقی کرده خوش نویس شده بود خطش بسیار نازک
و با مزه است کمتر از باریان ماضی نویسد قطعه نویس بود و در
کتابت هم نظیر نه است مبر و جمال الدین خلیفه الله

عم را قلم است اگر چه در او ایل مشق تعلیق میکرد و روش مولانا
در دیش داشت بعد از سی سال که بودی مشق نسخ تعلیق
افکار چون در شهید مقدس در خدمت شاهزاده عالم آرا
ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا بسر میبرد در ملازمت میرزا
شروع در مشق نمود و تعلیم از نواب جهانباغ گرفت خطش
ترتیب نمود بسیار صاف و پاکیزه و پنجه مینوشت جبارانیت
خوش مینوشت و در آخر پیش استادی میر سید احمد شهدی
تعلیم گرفت و در روش حضرت چیرنی مینوشت وی از خردی در
مؤمن و محض همان ان شاهزاده عالمیان بود و در شجاعت و بیاداری
و سپاه گیری و لشکر اندازی عدیدین داشت و لشکر الهی
رسانیده بود که هر که خط میکرد و کز او ایمن او زنگ بجوید
حصار شهید مقدس سنا آمدی بجز غازیان بیرون رفته

در

دست برد ما نمود و در حاکمان باری و طبق تازی با نواب
جهانبانی هم باری بود و کوی تفوق و در حاکمان بود به سیف
و قلم از سایر تاجیکان و حکیمان ر بوده بود بعد از رحلت
شاهزاده کبیر لافاده دیگر اختلاط با کسی نکرد و قطع نظر از دنیا
و مایهها کرده در ولایت قم بزراعت و عمارت و طاعت و عبادت
اشتغال داشت و سلیقه شعر و طبع موزون داشته هر گاه
که نواب جهانباغ شعری یا رباعی می فرمودند حسب الامر
مینمود این مطلع از دست بیست دوری از بزم وصال از فرمود
سینت سبخت بد کرده است از بخت بد اینها در سینت
اخر در دارالمنین قم در شهر سنه اربع و الف رحلت نمود
عمرش هفتاد و هشت بود و هوکلانا محمد شریف
از بزرگان زاده های اعیان غیر سید را بطه استعداد ذاتی

کسب فضایل نمود و هم چو دم خفی را خوش میبوشد و از دیگر
جهتات مثل حکما که شمره تمام دشت و نسخ لعین را بطریق
که میبوشد در عقین نقش مینمود و در سپاهی گری و شجاعت
خود صاحب میراث بود مهر عسای از ندرات سیفی
دار اسطه قره زین اند از خوش نویسان مقرر گردیدند چو
دم خفی را خوب میبوشد خطش در رجب مسکون دود و خود
نیز تا شجاعت بعد از ما و درت اینجا چند سال در سکن
کاتبان گناباد مرحوم فرهاد خان قره مانو اسطه پیش
و در خط سمنان بر مبر و بعد از قتل خان مثنی را به در اسطه
فرهین که وطن مالوف و سکن مشرف ایشان است بخت
و قطعه زین استقال دارند و از خدمت و ملازمت حکام محترم
مولانا باقر از کاشان است برادر مولانا مقصود علی

چو دم خفی هر دو را خوب میبوشد و خطش تراکت و مزه دشت
مولانا مالک از کاتبان و خوش نویسان هم است او هم چو
دم خفی هر دو را خوب میبوشد و در قم بدر دیشی و کاتب استقال
داشته و خطش بواسطه آنکه در قم مانده و سفری کرده در پرده
خفا مانده مولانا حسین ^{سهمی} تبریزی است مدرس سران
بود شعر را خوب میگوید و تخصص سهولیت متن بسید کرد
و در آن فن زحمت بسیار کشید تا خطش پیش آمد چو دم خفی هر دو را
خوب میبوشد بعد از قدرت تبریز بعراق افتاد و کاشان را خوش
نموده در آنجا ساکن شد و قرب دوازده سال در آن مبله فخره
بسر برد و حاضر دگر گشته با فرزندان عنایت هندوستان
ممنون انمطلق از آنرا اودت بدست طرفه حاجت که دارد
شبح جوان عاشق جناب باگردن و قصد خراب پیشین

دیدن حکیم مرکبا اسمش مسعود است از خانواده کت
و افاضت ابا و اجداد عظام او از خلایق پادشاهی و مقربان
درگاه خلافت پناهی بودند وی نیز بدستور در روزه حلاء
در آن سفر خطا بود استعداد تمام و ابلت بسیار دارد و خوش
و با مزه مینویسد و از شعراء مقرر است اشعار او در تذکره اشعراء
ثبت افتاده مدتی حکیم در میان شاه عباس هم بود
خان بود مزاج و با عجب اشرف را از او اخراقی پیدا شد او از اولاد
اخراج فرزند بود و موجبش را مسرود کردند وی هر چه داشت
سخاوه نمود و یکدو سال در کاشان برد که و دکان نشسته
با بر طبابت اشتغال داشت و از آنجا غریبت زیارت
مستند مقدس و در صحنه اقدس نمود و در اینجا نیز شاه عالم از او
با و توجهی نفرمود در وقتی که نواب مالک رقاب ممنوعه سفر فرستاد

بودند

بودند او با فرزندان متوجه بنید وستان کردید اینمطلق از وقت
شبهید چشم مست پنجان کبفیتی دارد که در زینت است بر تن او است
بر خیزد هوکلا نامش محمد بن محمد اصلش از ولایت بسط است
و در مشهد مقدس شاکردی استادی میر سید احمد نموده و کاتب
مقرر شده و در کتابخانه اشرف بکتابت اشتغال دارد و صاحب
نیول و مراجع است و با مزه و خوش مینویسد هوکلا نامش سلطان
حسین یوفی شاکرد مرحومی میر محمد حسین با خیزت خط نسخ
تعلیق هم خفی و هم جبار خوب مینویسد از کتابان مقرر است از حروف
معرف اعدا و نیز کچتری در سبک کاتبان فرناد خان استظام
داشت هوکلا نامش محمد است در سبک خوش زبان زمان مشتمل است
و از شاکردان سرآمد مرحومی مولانا محمد حسین تبریزی اندام حلی و هم
خوش مینویسد وی از اولاد عقلمت و در رسم دار بود هاند و پدر وی

بنایت عابد و متقی بوده و عیش مولانا پیر حسن عقیلی در زمان
خاقان جنت مکان علیین شبان ابوالبقاشاه طهارت
بربانه از جمله فضلاء و صلحای وقت بود و او را داخل مجلس علم
نموده اند و والد مشارالیه همراه نواب غفران پناه سام میرزا
بدارالرشاد در دپل رفته مولانا محمد امین در آن بلده طیبیه
متولد شده و در میان شیخاوندان بزرگ شو و کسب خط نمود
و پس از سن تیز در ایام نواب کامیاب قهر رکا ب یعنی شهبوده
سلطان حمزه میرزا که بدار مرصعی اسمی جان شاد گشته و بمرا
منظور نظر شاهزاده کی میبودند و او را صاحب سیف و الفم
تعریف میفرمودند بعد از آن حال ایشان پامی سمت در دکن
غرلت و قناعت کشیده بدر وینچی و عبادت اهدام دارند و در
و جوان را با بکلیه بر طرف نموده و کتا بنامه اند و بمش و کتا

المقا بنامند

اکتفا بنمایند طبعش در گفتن اشعار ترک بغایت ملائمت
دارد و سخنان خوب و مضامین مرغوب را در سر زده این
رباعی از آن جمله است **دُبَاعِ**
دبلدن منی صادی اش هجرانک سن او ستمه کلر اولاد هجرانک
کیجیدی منی بو کون اشی در پانین شیدی نونک اولسون اشی
در مانک در ناینج شهر محرم سنه خمس عشر و الف در دارا
قرنین ملاقات افتاد مولانا علی حسنا تبریزی بقا
در تو خوش نوبان ثلث و نسخ دگر ایشان شد اما چون
در جبلت بعلتش مرکز بوده که در فرخ خط نسخ تعلیق سر آمد
زمان و نادر دوران کرد و طبع شریفش بدان مایل و در
مهنفش بدان راغب گشت و شروع در مشق آن نمود و در
اندک زمانی بر نور و قوت ام مخطوطه که عبارت از ثلث است

حرفش نویسن کشت و خط را بجائی بلند رسانید و هر چه در توانا
میر علی نقل مینماید تفرقه چندان ندارد و آنچه از قلم کوی
ربر ایشان میریزد روز بروز تفاوت بین ظاهر میشود
وی بعد از ایامی که در مسجد جامع دارالسلطنه قرظین بکتب
و قطعه نویسی اشتغال داشتند بجزست فرهاد خان رسیدند
و خان مشارالیه او را ترتیب و رعایت فرمود و وجهه موافق
المیه کتابت میکرد و پس بجهت خان بخراسان و مازندران
رفت چون شاه مالک رقاب ظفر آنتاب شاه کام بخش
کامیاب در جمیع یورشها و یساقها اقدام دارند و از جمله
مقربان و مخصوصان این پادشاه عالمیانند و کاهی بکتب
و قطعه نویسی اشتغال دارند و پیوسته در مجلس همیشه
این و محض خاص خدیوین در سبک مقربان شرف

احمد

اختصاص دارند و بفقدهات و انعامات و نوازشات
معیاریات سرفراز و منفخرند و طبع سیم ایشان بنظم اشعار
بتر ملاحظت بسیار دارد و این رباعیات از اشعار او است
تا ز اش عشقت حکم کشت کباب پیوسته روز دیده
دل نمک آب آسود کی و عشق تو امریت محال صبر
دل سبقتار نقش است بر آب اینک ناخانه نشین شدی نوی
در خوشاب پیوسته مراست در غمت دیده پر آب
مخزنه دل خراب کردم غمت لوفانه نشین شدی دمن
خانه خراب و کلانان غمت آلتان از مفرادای مشهد مست
منع است پدرش در سبک مقربان این هسان عرش
شان انتظام داشت وی در ادای حال در مشهد مست
پیش استادی مهر سید احمد مشهدی تعیم گرفت و در آخر

در دراز سلطه قزوین در خدمت مولانا علیه ضابطه بری
 مشق مپکوفت و خطش صوتی برگرد و سلیقه شعر هم دارد
 بعد از تسخیر مشهد مقدس بوطین خود رفته اسجا پیداشد
 این غزل از نوت بلبث حرام باد بر اعدایه ذوق دیدار
 که خواب را بچمال تو آشنا سازد از دیر سوسوی کعبه میآیند
 از اهل حقیقت نزار اهل محاذ جان بر کف و دل در آسین
 میایم سوبت بنزار حاجت و عجز و نیاز

فصل چهارم در ذکر احوال نفسان

سابقا مذکور شد که قلم بر دو نوع است یکی نباتی و آن قلم
 کتابت که شرف عرض بایش و دیگری قلم حیوانی است
 که قلم موباشد که سحر سازان مانی فرزندک و جادو طراران
 خطانی و فرنگ بدستاری آن اورنگ نشین کشور هر دو نقش

بندها

بندها کارخانه قضا و قدر گشته اند و چون چهره کشایان
 بیکر این فزنی بر بیع اثر نسبت این سز را نیز بکلم معجز رقم
 حمد ال عبا اعنی علی الجبئی الرضی المرصنی و وصی المصطفی
 صدراش اسم و سلامه علیه درت مینمایند و متمک بدین اند که در
 اقدام کرامت نظام انحضرت که بنده سبایشان مزین است
 برای اسین شامه نمودند که قلمی فرموده کیندر و نهیب
 علی بن ابیطالب و حکایتی در این معنی بکلیه نظم در آورده اند ^{حکایت}
 شنیدم که صور بکران خطای ^{مخترین} که گشته صورت
 بچون جگر رنگی آمیخته شد ^{شمال} از نظر ولله ای گنجه شد
 چو موگشته باریک از آن آنوی ^{پی} موسکافی قلمشان ز نوی
 ز کلماتی صفحی از اسشد ^{باین} وزیجی که خود خوا شد
 نهادند از آنرو خطا بنام ^{که} کلک خطانی از دهافتا

چو در نبوت با حمد رسید قلم بر سر دگر ادیان کشید
 خطا پیشه کان خطا بر نژاد نمودند نقش نخستین بود
 بد عوی یکی صفی آرسند نظیرش رنسا هر سل جانشند
 نه از نقش ارسته کیورق که پر کرده از لاله و گل طین
 ببردندش از عین کافردلی بد عوی سوی شاعران علی
 چو شا ولایت بد بدان رقم با عجز بستند از ایشان قلم
 رقم کرد اسلامی ز برای که شجرت افزای اول خط
 چو ان اصل افتاد در تین بشد نقشهای دگر تین
 پوشیده نمایند که خیالات عجبیه و انیز نهای غریب این صنعت
 مشهور هر دیار و منظور اولو العباد است و قوت مخد و عزت
 طبع که این طایفه راست از ادب صنعت به کس زانیت بگری
 که در لوح خاطر نقاشی بهره میکشد در آینه خیال هر کس

آسیبی

نماید

نماید حکایت آورده اند که در خراسان نقاشی سپانند
 و زرگری سز مند با هم مصاحب و صحبت هم مایه و رغب
 بودند طاهر نقاش را صدرت افلاس روی داد چنانچه
 بهیچ وجه نقش بودن در وطن مارت با جز نمیدانست
 باز که خیال بندی سفر روم در میان نهاد و بر فاقه او
 از خراسان بان بوم رفت و وصل اقامت در تجانه انداختند
 و برزق و شید عاکفان ان تجانه را مرید و معتقد خود ساخت
 سالی در آنجا بسر نبرد و چون محمد اعلم گشته نوزده کلیه تجانه
 در دست ایشان می بود شبی تا بزرگ در هم سگسته نروم
 پشماران در بر بر بند و حمد را بطایفه احمیل و نظایر
 العلم را نینده بدریج و مر و وطن خود رسیدند و هم
 در صدوقی صنط نموده در خانه نهادند و برت حاجت میکشند

و فرج میگردند روزی زکر نصف ان سیم در زرا حیات کرده
بر وضعی دفن کردند چون نقاش را چشم بر صندوق افتاد و بفرست
در بافت و هر چند زبان زکر را کافت اغراف نمود لاجرم
بصورت بد پر شرافت و با صیادی مصاحب شد و بعد از آن
خدمات لایقه دو خرنس بچه از صیاد گرفته بمنزل خود برد و بگری
از چرب را آشید بصورت زکر چهره کشانی کرد و هر گاه خرنس
بچه مار اطعمه میداد ان طعمه را در جیب و بعد ان تمثال مینهاد
تا ایشان عمارت بدان کردند روزی زکر را با دو سیر مهمانی بود
و ایشان را شب نگاه میداشت و پسرانرا از او بد زید صباغ
رزکر هر چند کردید پسران را نیافت با تفاق برای حاکم شتافت
نقاش در حضور حاکم گفت صورت غریبی حادث شده پسران
اود را شب در منزلی کرده بودم و چون صباغ در کشادم ایشانرا

سخ

سخ باقیم بصورت دو خرنس بچه ازین انفعال این را در
ما او در میان نهادم و کار بد پنجا کشید که حاضران گفتند
سخیت در اموت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله نمینباشد آیا
چه صورت از روی نموده که موافق ملت نبوی نموده
که هم پسران او این سخن بکر کرده بنا بر این خرنس بچه را
بمنزل و مجلس حاکم حاضر کردند چون دو روز از وعده طعمه
ایشان گذشته بود خرنس بچه بغایت گرسنه بودند نظر
ایشان بزرگ را افتاد او را همان تمثال نهادند و منتر بچسب
و بعد ان زکر مبرند و تعلق بنمودند همه کس او را مسلم
داشتند و ان هر دو از مجلس برخاستند زکر را حکایت
حیات خود بنظر رسید دست بتوبه و انابه بر آورده بخانه
نقاش آمد و سر در قدم نقاش نهاد و روزی سیم در دیده را

برداشته باز داد نهانش غرس بچه را از او گرفته بدرون خانه
 برد و پسران او را باز آورد و پرده از روی راز بر گرفت
 و زکر او را در بر گرفته عذر حوائت حکایت مخصوص
 گویند که بود پادشاهی مه طلعت و آفتاب جای
 بودش برخی چهره لاله داغ یک زکس ناسکفته در باغ
 فرخنده مصاحبی قرین آفت کوه نهد نهر در آستین دشت
 مانی زتسی که کاه تصویر مانی رقص نقش تقدیر
 بر سنگ چو نقش آب سخی هر کس دیدی سبوسکتی
 بر دورمه از قلم کشیدی مه طلعت سحر را ندیدی
 از عین تری که در قلم دشت آثار حیات در زخم دشت
 نقش رقص طراز چین بود صورت کریش برای دین بود
 از عالم جان صد فرین دشت جان خود قلمش در آستین دشت

حرر شیر

خردشید لقا شه فلک چشم میدید ماینش بک چشم
 مانی قلمی دگر قرین دشت کزوی در دل نهفته کین دشت
 میخواست که حیدر باز مابوی نقشی بگر مابزد
 زد نقش کزوشه جهاندا شد صورت خویش طلکها
 ان نقش طراز مانوی دشت با خویش خیال نقش بهشت
 برداشت صحیفه دلفروز سناشت بران بطح فرود
 شد رایتری بدت و از چشم ز دباب سنان بگوشه چشم
 از تیر که کچی ستان باید چشمی بهم نهادن
 زین آتزه خیال انخر دند بکشا در رشته هنر سینه
 شه یافت چو فکر سخنش بخشید دو ملک دت سخنش
 زان یک صله هنر طرازش وان یک صله خیال بازش
 ران کار وجود شکست لونیید بکنج رنج نبشت

همچنانکه در خطش قم اصل است درین فن نیز همیشه
 اصل معبر است اول سلیمی خط ۳۲ فرکانه منضالیه
 ابرو عا کره ماسومی نظم خوشا خانه سبحان جادو طراز
 دران بخش از خانه سحر ساز بهر آفریده در او بخت
 نظیری زهر یک بر کنجسته شده پر دصنع نیران پاک
 زیر کار افلاک تا سطح خاک سوی آفرینش نظر داشته
 سوادی زهر اصل بر داشته نقش جهان صنعان بنون
 علم پیشان بهر سجده بگون بدانم بصورت چه فرج میکنند
 که کوئی بر مردم سخن میکنند چون استادان این فن پیش
 از آنند که در دایره احصا و محیط احصا رتآن در آورد و افزون
 از آنند که در کارگاه مضمون کم فاحص و محصور کم روی شناسان
 ایشانرا توان شمرد اگر تمامی مهندسان و نقاشانرا در این دنیا

مذکر



مذکور سازد مطالعه کنندگانرا قرا بدار از نفسی منسوب
 سازند لاجرم بر همین قدر انحصار افتادونی قم سخن ساز
 ذکر بعضی از متاخرین ایشانرا آغاز نهاد اما استادان مشهور
 مالک حراسان مثل خواجه میرک و مولانا حاجی محمد و استادان
 عا چهره کشای ایشان در زمان سعید دارین میرزا سلطان حسین
 رنده مصوران روزگار و قدوه نقاشان شیرین کار بوده اند و
 فاسم عا نقاشی را در کتابخانه امیر کبیر علی میر کسب نموده
 تعلیم ایشان کوی سبقت از اقران ر بوده و پیوسته در طراز
 امیر کبیر که خدمت سبته و خواجه میرک و مولانا حاجی محمد نیز
 دران زمان بوده اند تا وجود عمارت در فرخنده سبب و نظیر
 خواجه میرک در علم کتابه زلیج نیز مشبه و نظیر مداشته
 بلکه حفظ کتابه زلیجیان تا تقدم را منسوخ ساخته اند و همین

التفات امیر علی شیرلوای اناولای غیر باوچ سپهر برین
رسایده بعد از ایشان استانی و تفتیش و نظیفه جوی
شپه و عدلیه نداشتند پس از آن نادر در اوراق و اعجاب
زمان و بهترین نقاشان استانی هندی
وی از دار اسطخه بهرات است پیش استاد زمانه حضرت
گوداد هنروری به نام داد است کم زادسان مانه از مادر در
ما به که بهر از او بهر است استاد در طفولیت از پدر
و مادر مانده و استاد بهر که کتابار پادشاه مرصم میر اسطخ
حسین بود او را بر داشته تربیت نمود و در اندک زمانی ترقی
فرموده و کارش بجای رسید که تا حضرت نقاش بسته
همچو او مصوری کس در این روزگار ندیده نظر
نظر زغالش بچایک روی به است از قلم گیری مادی

ا

اکرامانی از وی خبر داشتی از و طرح اندازه برداشتی
بود صورت مرغ او دلپذیر چون مرغ مسجاشده روح کبر
استاد از زمان عشرت نشان پادشاه کامران سلطان
حسین میرزا تا چند مدت از او بید سلطنت و پادشاهی
شاه جنت مکان عبیدین اشیان سید اساطین و
اسخرا تین شاه طلماب در عصر روزگار بودند و آثار مجز
نکار ایشان بسیار است فو تش در دار اسطخه بهرات
در حوالی کوه مختار در خطره پرازنقش و کار مد فون است
در وقت پادشاهی او را نشان کردان به غیر نم استاد بهر است در کل
زیرکی و نظاش بوده و مدتی در خدمت شاه حجه روضان
مبارکاه سربرده بعد از آن بجایب هند رفت و در آنجا ترقی کرد
استاد سلطان محمدی از دار اسطخه تبریز است در وقت

که استاد بنزد از بهرات لعین آمد استاد سلطان محمد روش
 فریبش را بهتر از دیگران ساخته بود و قاتش در درازا
 تریز بود و موکلان پسر زاعلی و در مولانا می شایه است
 در فخر نقاشی و تصویر و چهره کشی نظیر و عدلیه نداشت و تصویر
 بجائی رسانیده بود که کسی متذکره شد و در ایام پدر در کتابخانه
 شاه حجه نشو و نما یافت شاه جناب کلاه ابو الفیاض سلطان
 شایه سلطان انا که در اینها اگر چه رنگ داب و سوز ارب و کسب
 عجب است که آن اعلیحضرت فردوس نمر ترا این امر نسبت
 دید اما چون شرف عرض یافت که شجره این صفت و ثمره
 این صفت بحضرت شاه ولایت پناه سلام الله علیه منتهی شد
 و آن اعلیحضرت را چون میبست تمام و ترجمه ماکلام بدین سخن
 معجز نظام بود و درین قریب استاد روزگار و ممدت معجز آثار بودند

بمنا

تیمنا و تبرکا و تشر فایده نسخه اشرفیه و ترنمنا و تبرکالذ
 الرساله المنیفه اسم مبارک ان جنت مکان را ذکر نمود در
 حال بمبتن خط نسخ لعین و متن تصویر بر غنبت تمام داشتند
 و اوقات بابرکات صرفت میفرمودند و استاد بی بدلی
 و در طایفه و چهره کشی بر تمامی نقاشان فایز آمده و در کات
 ریزه اقلام و حرکات نمونه ارقام معجز اینجا مش صند را تحسین
 و چندین هزار افرین را لایق است بدست
 تعالی الله ان خامه دلغریپ کز و بافت اورنگ افکانش
 چنان جان نیاید لککش رقم که جان میبکند زرنگ قلم
 بود افرینش همه بست او زده بر رقم بوسه لرزش
 چو خواهد قلم از برای رسم زین فرشته ببندد قلم
 ز شوقش صدف سر بر آرد آب که از ابر دستش شود کامیاب



بی خلف خوش ترقه کرده اند کاتب و نقاش و فرزند
 نقاشان و نقاشان و نقاشان را از هر یک نام
 بود و مشق تصویر را با علم مرتبه رسانیده بود و در کتابخانه
 اعلی حضرت فرزند منزلت نیز کاتبان و نقاشان سرآمد
 بودند و همیشه بکار مشغول داشته و پنجاه پرده خستند هوک
 نظری نقاشی بی بدل بود در او امید در خدمت کاتبان
 و نقاشان در کتابخانه هم چون شاه عالمیان بمر میزده و آخر
 کلید دار کتابخانه عامه گشته و با شاه رضوان پناه مصاحب
 شده و ما این اعلی حضرت مشق تصویر بر می نموده مولانا نظری
 هم خوب می گفته ایم مطلع محققانه حسب حال از وی سرزده
 عشق تصدیق می گفتند بر سر خلقی بصره عاشقی در غایت کرم
 آقامهرنگ نقاشی از نسلات دار سلطه صفحها بود در طرا

قلم را از آن کار با لاکرث که اندر دوا گشت او جاگر
 قلم چون بشیر کرد سپهر از آن موی خیزد ز نام شمر
 تصویر و کاران و لاکرثی نظیر و بسیار است و چند مجلس در ایوان
 چند ستون دار سلطه فرودین هست از آنجا مجلس لرغبت لیغنا
 و نارنج بری خرایش مصر و زمان زینا و در آن صفحها این است
 مسطور است پیش مصریان سنگ سلامت بر زینا میزند حسن یغ
 تیغ گشت و دست ایشان را برید و در پایش ایران بر جانب
 غریب سپاسنده آند و در آن او ان که شاه عالمیان نقاشان
 و کاتبان را مقرب ساخته بود و اتفاقا در باغچه دو تخته در
 سلطه تبریز خزانهای مصری سوار شده میر میفرمودند و ایام
 عروج قاضی جهان و کبر که فرزند بی بود با آنها جمع گشته مولانا
 صنوف دامغانی این قطعه را فرمود بدست

قرینه خود مذات اخر کرک براق انختر و افق کشت
در در سلطنت تبریر سیر مهر دغاش بی بدل و هنر مند آر بند
و عاشق پیشه و مصاحب و مرد خردمند بود و در هر منصف
اصل او از بدخشانست اشمن منصور است پیشه کش و پاکیزه
کار بود بغایت تصویر را لطیف و رعنا میساخته بود از ارباب
محمد با بر پادشاه در وقتی که بایران آمد عرض کرد که اگر سلطان
وجه الارض یعنی خلیفه امه فی الارض شاه طما سیر منصور را
بمن دهد من را تو مان پیشکش از هند و سمان قبول دارم و در پیش
این حکایت بر سرش میرسید علی که در هند سندی از پدر بهتر بود
بشتر بهند شتاف برود هر هر کاتب هند فاندند و در آنجا
صلت کردند چنانچه گفته اند بجای
جانب هند میروم کاجنا کار ابر ستر کوفه که سخا و گرم

زاهد زمان

زاهد زمان بزین سیه فرورفته موکلان فدی
مرد ابدال صفت بوده و شاه عالم پناه رضوان جایگاه شاه
طما سب چهره شبیه کشیدن او را در کجا بنام معجوره دشت شورا
بزرگوار میگفت ای مطمح از دست میخواست رقیب ایندنا خوانده بهشت
در بان نرشدان ای نرنگ در بانست خواججه عبد لوهنا
و پیشتر خواججه ارکاشان ^{عبد القدر} بهشد در امر تصویر بی نظیر و بهترین
بودند شاه جنت مکان رضوان اشیان عبدالعزیز را سا کردند
میخوانند و تعلیم تصویر از آن پادشاه بی شبهه و نظیر داشتند خواججه
عبدالعزیز در حدیث شرف قرب تمام یافت در آخر با جمعی از فقها
و جاهلان هم زبان شده و هر شاه رضوان بارگاه را تقلید نموده بد آن
کوش و مینی بر باد داد و هر نرختار قرآنی اش بری بود که را
بجائی رسانند که هر کس او را قبول داشتند و پیغمبر نه بود و موکلان

مظفر علی خواجه زلف مولانا رسم علیت
که در تو کاتبان اسم شرف لطیف بایست پذیرش شاکر
حزب استاد بنهاد بود اضر کار را بجای رسانید که مردم او را
قرینه استاد بنهاد میداشتند و سوی تصویر در مثنوی برداشتن
و تحریر خط اعجاز داشت خط نسخ تعلیق را نیز خوب بنوشت
و افغان و نذرتیب را نیز نیکو میکرد و در رنگ و روغن
کاری سرآمد روزگار بود و بجامعیت او کم کسی بود او نیز مرتقی
ترتیب داد آقا حسن بنقاش از هنر اهل بود در کمال
بی بدل روزگار افتاده اندرون روضه مهدیه مطهره عرش
منزله رضیه رضویه علی مرتضی و ساکنها الف الف صله و آ
و تحفه راوی بفرموده محمد جان شرف الدین اعلی تخلص نقاشی
نموده بود و این بیت را مناسبت احوال و حسب حال در بر آید

مزن

ضریح مبارک سربلای محراب نرفته بود بکبر حسن ^{هلاله}
حسن نکرد در کشته بر طریق طراف ^{لر کعبه و آ}
حاجتش روا کرده فوتش در دار اسلحه سمرات در جنب
فرار بر برات بجان بر نقش و نگار مد فونست مهر نرین
آلحابدین شاکر و در مژده استاد سلطان محمد بود در نذرتیب
و تصویر و نقاشی کم از دیگران نبود در کارخانه شاهی در تاج
عمر با بر نقاشی و خدمت کاری از نذرتیب حاج نقاشی و پاک
ضرد ریات مجلس پادشاهی استغفال داشت و صاحب
مواجب و انعامات بود و مولانا شیخ محمد اردار المومنین
ببزروار بود پسر مولانا شیخ کمال کثرت نویسنده است که تریف
او مذکور شد وی نقاشی ببدل بود و شاکر استاد دوست
دیوانه بود و خط نسخ تعلیق را خوب بنوشت و قلم بر قلم خط

در نقاشی داشت هر چند که در صورت خطائی کرد مردم
بکفشتند و در مثنوی برداشتن خط استادان را نقل میکرد
و بقلم مواصلاح بنمود بنوعی که فهم نیشده مصور و محقر روند
خوب بود و در مشهد معتمدی در کتابخانه شاهزاده
سپهر اعتماداً نواب ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا کار میکرد
ملازم و صاحب مواجب و انعام بود ^{در خدمت} حضرت
ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا آن اعلم حضرت درین فن بیست
بودند در تصویب بر پند پنداشد بکفر دقیق و رای قیاس
و خیال عمیق تصرفات نکو در آن بنمودند موی قلمش را و سنان
جان داده بصورت جمادی در مشهد معتمدی معتمدی
مرفعی ترتیب دادند از خطوط استادان ما در و هنرمندان
قادر و خط شناسان ببدل و خوش نویسان همپا آنها

یا فر

بافت فی الواقع ترتیبی روی نمود و مرقع چهره کشود ^{صغیر}
صد سحس بلکه هر قطعه اش لاین صدن را فرین بودت
مذا اگر صحایف روزگار صرف تعلق اوصاف حسن خطش
شود و هنوز نمشی از خانه دوران به باض پان نیاید باشد
اگر صفایح فلک دوار معلو از تعریف صورت اشکال غریبه
کردد هنوز غمخیزی از معشار محسناتش بر اینینه نظر جلوه
کر نشده باشد صدرت پاکیزه اش بمشابه بدیست
که از روی پاکیزه کی و تمیز ^{بجز جان} گنج در او هیچ
ز اشغال کلمها و نقش طلیور ^{بهشتی} ز یاد خزان بی تصور
هر زان کل دلاله اش شاخ در ^{همه امن} از اسباب یاد و نگر
مصور جزان خورشید روی ^ب از شرم هم بسته در گفتگو
بهم بکجهت جلد در صلح و جنگ ^{نه چون} اهر عالم دوری و

در رتبه نایب پفرینه بوده معاصر مرحومی مولانا سلطان
مشهدی است در تاریخ سلج شهدادی الاولی سنه اش
و اربعین و شصت در مشهد مقدس معنی فزکی فوت شد
در جنب مولانا سلطان علی مد فون کشته استنای حسین
در جنب بغدادی الاصل بود اما در تبریز نشو و نما یافته و در
به بدل زمان خود بوده و زینت استانه مقدسه امام همام
خامس آل عباسید الشهداء ابا عبد الله الحسین صلوات
علیه نموده فی الواقع در این کار دیده مضامین الی انقراض
الزمان و ایام ظهور مظهر موعود منظور عالمیان خواهد بود
مولانا عبد الصمد مشهور و نیز معاصر مولانا سلطان
مشهدی است در افاغری بی بدل بوده و شعر را نیز نیکو
فی کفته از باغی از دست سمن بدین چرمز با دام است

با دام دو چشم تو از آن خوبروت دمان و لب در لقم کوه
با یکدگر آمیخته شیر و شکر است جدول کن مشهدیت
در رتبه نایب و جدول کشیدن فرینه خود داشت اسناد
فقیر است و در وصالی واقعا نگری خواه پسند و خواه میا
و خواه غبار و خواه حد کرده فرینه داشت و در کاغذ
رنگ کردن و ابریهای مختلف نادر عصر بود هر شاد رنگ
کاغذ مینمود مجله که درین فنون نظر خود داشت و کمال
در ویشی و ادبی گری و استعداد و اعلیت و قابلیت و کمال
و حیثیات داشت در مشهد مقدس معنی رحلت نمود و در
عبد الله شیرازی در رتبه نایب و ترتیب بر لوحها و شها
پد میضاد است رنگ روغرا کسی بهتر از او میگذرد وی
درت همت سال تمام در کتابخانه شاهزاده بهرام مقام

سلطان ابرهیم میرزا خدمت نمود و در حضور ^{معدن} سلطان و
انشاء کرده عالمیان کردید بعد از رحلت ان علی حضرت
ترک ملازمت کرده بمشهد مقدس رفته ساکن گردید
و از فرزندش محرم محترم ان امام عالم و نادی تمام امم و کافه
نبی ادم شد و خدمت سر قبر شاهزاده مشارالیه نمود
میا ووشین ^{سید} ملک شاه رضوان بارگاه شاه طما
از کرجستان بود شاه مجاهد او را در طفولیت بر ^{شاه}
خانه داده بود پیش مولانا مظفر علی شاکردی میگردید ^{نصیر}
سر آمد دوران کردید دوران امر نادر جهان شد و بعد
سنان قلم و قدرت بر رجم لغایت فادرت اکنون ^{از ان}
کار باز مانده در سلک علما شاهی همراه هم شهرین
خود در سراز و خدمت بسا قما اقدام می نماید و بدان گاه

مشغول

مشغولی میکنند اما استاد فن خود است ابو المعصوم ^{میرزا}
ولد موسی سلطان موصولو خالوزاده نواب سلطان
محمد پادشاه است در تصویر دست با مزه دارد و در طریقی
قرینه ندارد همیشه او فاش صرف هنر و کار نامی شود
و لحظه از فکر و قایل کارها و نقش سبزی انها غافرت
در نقاشی و نقاشی و وصالی و فضالی و انشائی و صحافی
و معنوی سازی و حکاک و خوان تراشی و فاشق تراشی
و لاجورد شویی و سندروس تراشی و سایر حوزده
کاری و دیگر صنایع عدید و نظر ندارد همیشه منظور
نظری داشت و عمر شریف را صرف ساهم رخا ^{کل} و
عذاران نموده و ایام شبها برادرین کار بشپ ^{رشته}
و همواره بهنرمندی اقدام دارد تا آنکه در شهر سنه حسن

والف در قم رحلت نمود و در صبح آستانه مقدسه نمونه
معصومه سلام الله علیها مدفون است حالی از نهمی و آری
گذشتنی نبود همیشه در صحبت او اهل هنر و استعداد
و فزلاء و نامرادان جمع بودند و از خوان احسان او تمتع
می یافتند آقا رضا ولد مولانا علی کاشانی است زما
وجود با وجود او افتخار نماید می شاهد وجود تصویر و چهره کش
و شبیه کنی نظر و عهده ندارد اگر مانی زنده بودی و است
بزاز حیات یافتی روزی یکی صد آفرین بر روی نمودی
و دیگری بردت نهادی بیکی استادان و مستوران نادر
زمان او را با بستادی مسلم دارند و هموز ایام ترقی و تجر
او باقی است وی در خدمت اشرف شاه کامیاب مالک
رقاب سپهر رکاب سلطان شاه عباس خلد الله علیه

نپاشد اما بغایت کامل طبیعت افشاده و اختلاط نامراد
و لوندان اوقات او را صنایع میسازد و میل تمام به آشی
کشتی گیران و وقوف دران و تعلیمات ان دارد بکثرت
صورت ساخته و پرداخته بود که شاه عالمیان بجایزه
ان بوسه بردت او نهادند و مولانا حبیب الله
از سازه است بغایت آدمی صفت و در ولس نهت در بصیرت
و شبیه کشی نظر ندارد و از سازه و بقم آمده مدتی در قم
بکار مشغول بود از نجرب دستی و چاکلی انگشت نمای جهان
شده و در نقش بندی مقبول و دلپذیر از امر زمان کشته
روز بروز در ترقی است نواب حسین خان شاملو حاکم دای
المؤمنین قم او را ملازم ساخته بهرات بر نواب کامیاب
سپهر رکاب او را از خان گرفته حالا در دارالاسطوخودوس

بجز نجات سرکار بهایون اشتغال دارد و در سلک نقاشان
خاصه شریفه مخدرات صادق بیگ
از او بواق افتاد است و در فن نقاشی و تصویر معین
و نظیر است و الحال منصب کتابداری پادشاه صاحبقران
کبکی ستان نظر سبانی بدو مروجست و شعر بسیار
حزب میگوید و قصاید و رباعی بسیار دارد و در تصویر
در بند امیری و چهره کشائی و تکثیر را بجائی رسانیده
که دیده اوله الا بصار در نظاره آن خیره میکرد و در حیات
و شجاعت نیز خردا کمتر از دلادوان روزگار نمی شمارد
مهرچندی از نجات صبح لیسب دار اسطنه تبریز است
و مذنب مقربینه است اصلش از نخله بوده است و در عصر
نجات آدمی صفت و درویش و نامراد است تئیس

استان

اشغال دارد بعد از قدرت رومیه و خرابه دار اسطنه
تبریز براق آمده و مدتی در قرین ساکن بود و اکنون
چون دار اسطنه صفهان شد در آن مده طپیه ساکن است
مولانا نظر علی قاطع از بدخشان است به مشهد
مقدس آمد در لباس نمود پوشی و درویشی میکشد نجات
پیر نورانی ما جفا بود خط مولانا میر علی را در نظر مینهاد و از بدخشان
پیرید که هیچ فرقی و مزیتی میان آن بریده و آن قطعه نبود
هر چه از آن بیرون میآید قطعه میشد و آن بریده خود قطعه
دیگر بود در مشهد معتمد معنی صلت کرد بسیار شاکر دی
او کردند و تتبع او نمودند با و رنسبندند مولانا کپک
از نجات بود و کس را خوب میباحث و در مشهد معتمد
معطر معسکف بود و در مدرسه شاهر خیزه بهر مهر در اجرائات

x

و تصرفات در آن فرغ نموده بنایت لشکرهای غریب
 و طرحهای عجب و رنگ امیری طرفه ایلیع نمود و عکسها
 او مردم را از ایشان فارغ ساخت مولا ناسا سبک
 بنویسند صحاف بی بدل و مجلدی عوض بود و چنان در آن
 امر ماذر و قادر بود که ادوات فلک را شیرازه بستی و ایام
 روزگار را سیفه کشیدی کجهای کارش مانند انجم بودی
 و تریخ کارش چون خورشید نمودی بسیار درویش
 و فانی بود و از قدرت رومیه شومیه و تحزب در اسطیبه
 تبریز بمرق آمده در دار اسطیبه قزوین ساکن شد و بجا
 اشتغال داشت و از آن راه نوطن دارالاشرف دارالعدل
 کرده قاید رفیق رفیق کشش و بمصدق و ماذا مدتی
 باقی ارض تموت در سنه الف در دار اسطیبه قزوین بحجم

طعون

طعون رحمت نمود خاتم کتاب همه با جید
 و نذیب سرنگهای آواز و ساخن مرکب
 و سایر لوازم کتابخانه و شستن لاجورد

فاعد جدول صرع بطریق نظم

کس سه خط را قریب یکدیگر و خط آخرین برتر
 که ششگوشه نشان چهار دست تا کشی رو برو دست به دست
 آنچه مابین این دو خط است کمتر از پشت کار دی باید
 در میان هم دو خط بود اولی تا نمود در بیاضها همه حب
 بعد از آن همه کس مکن بقصیر تا توانی کشیدنش مختصیر
 کس دو حرکت در دو خط اول پس سه حرکت کس خط آخری
 چون میازا کنی مثنی هم چهار حرکت بر باید او را هم
 کتبهها مگردان ز یکدیگر جهد کس تا نهند سر بر سر

در میان دو خط اول کش لاجوردی که نبودش غرض
 هست پیوسته اندو خط میانی در میان نیز لاجورد بران
 باز پائین اندو خط دیگر خط سیلو بکش و زان گذر
 جلد اول اول خط با رنگ بکش بعد از آن مهره
 بکش خط با رنگ را بکش خط آخر را چهار خط بکش دو
 از پیش و دو از پس آنکی لاجورد در پیش بکش اول دو خط
 طلا بکش در برابر هم بعد از آن طلا را مهره بکش و هر خطی را
 دو خط بکش بعد از آن کرد او لاجورد بکش جلد ^{دو} ^{سوم} ^{اول}
 خطی از طلا بکش و مهره بکش بعد از آن دو خط یکی از پیش
 و یکی از پس بکش و در آخر لاجورد بکش در صفت ^{کلی} ^{کلی} ^{کلی}
 میباشد که لاجورد در در نظری برتری قطره دوئی صمغ بر او
 ریخته خمیر باید کرد بعد از آن قطره آب بر او میباشد

و مایه

و مایه و ملاحظه کرد اگر غلیظ است قطره چند آب میباشد
 ریخت و اگر رنگ مهر بند قطره دوئی صمغ میباشد
 کرد و بعد از آن کشته اند که صمغ در رنگها خط است و خوب
 هست اما سرخی که در روز زیاد میباشد هر صفت
 کلاچ حس شستن بداند که بهترین سنگهای لاجورد صحت باشد
 و بعد او بر تبه و دیگر با چشم و بعد اینها دیو لاهی و سیکورین سنگها
 اسکله خوش رنگ باشد و در فشان و کیفیت صدای کردن
 اسکله سنگها ریزه ریزه سازند و خوش رنگ را از کم رنگ
 جدا نمایند و هر یک از این قسمها را در ماون جدا گانه نرم
 سازند و بعد از آن از ارد نیز بگذرانند بعد از آن اول از صابون
 عراقی بشویند طریق شستن با آب صابون اسکله پاره
 آب صافی در نظری کنند و صابون مذکور را کف زنند

چند آنکه نیز آب شد شعله و سنگ پنجه را در آب ریزند
و بر هم زنند و ساعتی صبر کنند چندان که آب در حرکت
بسکون آید بعد از آن آن ابرای قیوح دیگر ریزند هر چه
نشسته باشد و درشت باشد از اجماع کرده بار دیگر صفا
کنند و به نیز آب بشویند و در ظرف دیگر نقل کنند
آنچه نشین شده باشد از اجماع کنند بشویند و بمانند
باب صابون مذکور و با آب شیر گرم نیز میتوان شست
مگر چندانکه لاجرم و تمامی مستخلص از و پیرودن آید بعد از آن
از خشک کرده در کاغذ کنند فاعل ظلال حل کنند
هر ورق طلا زیاده از چهار قطره صمغ منبیا بد کرد در تیر کا
منبیا بد مالیده در کنار البتیه رنود بکنار کاسه منبیا بد آورد
و طلا را به آنکشت با چهار آنکشت انقدر منبیا بد مالید

کم صمد

که اصلا در او خورده مانند چون دست خشک شود آنک
انکتاب با بتر باید کردن طلا را از اول مالش تا آخر دو
ساعت زیاده منبیا بد مالید که پوچ میشود و چون نرم
مالیده شود که اصلا در او رشته مانند چهار دانگ پیاله را
اب منبیا بد کرد و طلا را از دست و از کنار کاسه منبیا بد
شست تا همه تیره آید و بعد از آن سر کاسه را با کاغذ منبیا
پوشید و البته سر کاسه را با زنگنه رنود و یکدو ساعت بگذرانند
بعد از آن ابر از روی طلا بگذران و کاسه را در مالای آتش
منبیا بد نهاد تا خشک شود و منبیا بد برداشت بسیار
در مالای آتش منبیا بد گذاشتن بعد از آن سر ششم سیاه
انک بر او رنود و آنکشد و قطره چند بر طلا ریزند و دیگر مالید
تا نیم روز بعد از آن قدری اب بر او ریزند بگذرانند آنک

زمانی که تبه نشینند چنانکه اگر نگاه کنی عکس روی نماید ^ب
اندکی با قلم می بردارد و بجای بردن فی الحال فی الحال مهره
جزع بر رویش اگر بستانم طلا کم است دیگر بستان
کن و اگر رنگ طلا سببست پاره اب نیز براد بریز ^{صفت}
رنگها ^{الوان} او آمیختن آن هم بداند رنگها که بجای دارند
اول او را باب صمغ عربی بیاید آمیخت و اگر از جهت ^ب
بود یعنی از جهت الت جوی او را بر زده تخم مرغ ^{آمیخت} باید
زنخاری را سرکه در وی کشند و چون سره بسایند و با
صمغ عربی بامیزد و اب بروی افزاید بدان مقدار
که باشد رنگ مشکوف را چون سره بساید پس
بشوید و شستن وی چنان بود که او را در کاسه رنگین کند
و اب در وی کند بخیانند و ساعتی رها کنند تا آ صاف

شود

شود بعد از آن ابر بریزد و دیگر صلا به کند و دو نوبت
دیگر چنین کند البته سه کرات باید شستن و چون شسته
باشد از خاک و غبارش نگاه دارد و دیگر باره بساید
صمغ عربی در وی کند تا سبب شود اگر برای قلم بجای
سنگ باید کرد تا قلم برود رنگ کاجو سرخ ^ب
لا جورد را بساید بسنگ و بسره که اب صمغ عربی با وی
ببامیزد تا سبز شود و شستن وی چون شستن ^ب
بود همه رنگهای شسته بهتر بود رنگ سرخ ^ب
اگر کسی خواهد که زرنج زرد آید او را باب صلا به کند پس
صمغ عربی با وی بسره تا روان کرد رنگ سرخ ^ب
اگر خواهد زرنج سرخ آید بخت ویرا بساید یک چند
که خشک ساید سرخ تر کرد رنگ سفیدی

سفنیداب را آب باید کردن و بر کوی سنگ مالیدن
 تا پاک و روشن گردد بعد از آن آب صمغ دروی بپزند
 و بجار بر درنگ آنگاه که لاجوردی مرکب است که خوا
 که لاجورد را سفید سازد بر یک اسمان کون نبل و سفید
 اب را هم بساید بکند چنانکه خواهد و با سفیداب لاجورد
 خوبتر آید رنگ کلکون اگر خواهد که گلگون کند رنگ را
 با سفیداب بپزند و باب صمغ عربی با باز زده نیم گرم
 چنانچه گذشت بجار برد اگر خوب بود و اگر کاغذ بود
 عربی بجار برد اگر نقش خواهد کردن نوعی دیگر
 لاجورد را با شکر آب بپزند و بعد را با صمغ عربی حل
 کند بکند بود در صفت ساختن کیم سنگ دوده زاج است
 هم وزن هر دو مازو هم وزن هر سه صمغ است نگاه روزی

دوده

دوده را در تهر سفالینه باید گرفت و بهتر است که از عن
 بزک بپزند و در کاغذی کردن وان کاغذ را در صمغ
 گرفتن و در شور گرم بر سر شست پنجه نهادن چنانکه
 پنجه شود انگاه روغن از زورفته باشد پس دوده را از کاغذ
 بیرون آورد و صمغ عربی پاکیزه پر زور در ظرفی کند و آب
 بر آن ریزد تا نیمه مقدار که دانه از آن آب بقوام عسل میباشد
 و بگذارد که چون عسل شود پس دوده در تاون کند و
 از آن صمغ ضعیف حوزده چون عسل بقوام آمده باشد و
 دوده ریزد تا ختم شود و بسیار بگوید بعد از آن مازوج
 در ظرفی کند و دوده چندان در او کند و برک حنا و برک مورد
 از هر یک درمی و نیم درم و سده و نیم درم افسیمون بر سر مازوج
 ریزد و هشتاد روز بگذارد و بعد از آن بجوشاند چنانکه آب

مازنج بر کاغذ نشکر کند پس از آن بکشد و کبریا پس نوبه بالا
وصاف نموده اب مازنج را نگاه دارد بعد از آن زنج
قبرسی را در اب کند تا حل شود و صاف نموده باب
مازنج ملحق سازد و یکروز بگذارد و بعد از آن صاف آب
مازنج و زنج را دیگر باره صاف کند چنانکه هم در اول
دودی مانند قدری اران در ماون بر سر دوده و صمغ بزند
و این مقدار که سخی توان کرد سخی کند بعد از آن پاره نعل سبزه
پانزده کی صبر در ماون اندازد و سخی کند تا صد ساعت
که تخمیناً پنج شبانه روز خواهد بود بعد از آن تمام باشد و این
کمتر سخی تا تمام باشد نگاه قدری نکند سخی با نیات سخی
در ماون ریزد و هم در اب زنج و مازنج را اندک در ماون
پس ریزد و بسپارد و بجزر بکند تا سجد مطوسی رسد

بعد از آن

بعد از آن از ماون پروان آورده به بالا بجزر رویم درم
مشک تبتی و کپک نقل و زعفران درده درم کلاب حل کند
که بغایت صاف شود و صاف مشک و زعفران را
در مرکب ریزد و کتابت کند که بغایت خوب و روان
و مطوس باشد نوعی دیگر که بشانه نشاسته کند
در دهک مسین کند و با شکر نرم بریان کند تا سیاه گردد
و نگاه دارد و آن سوزد پس بسپارد و قدری مازو در آب
کند تا نرم شود و بگذارد تا صاف شود در میان نشا
سج ریزد و بروی آن کشد و درش نهد تا بچشد پس سبزه
و قدری زنج در وی کند پس بجزر بر دوا این نوع مرکب
ان شاستی گویند و نوع اول صمغی و این نوع که مذکور شد
نیز صمغیت نوعی دیگر بشانه دوده چرخ و در ماون

کند و بساید که سخت مابنده شود پس اب صمغ عربی صفت
 کرده بکبر و چندانکه نه سبتر شود و نه شک و اندک اندک
 در ناون ریزد و پخت ملساید تا قوی گردد پس لختی بیا
 با بطر رزد و نمک به کلاب بکدازد و اندکی بادی بیا پس در او
 جمله را با باد دگر بساید پخت در شسته کند و در وقت
 حاجت بجا برود و اگر خواهد که عکس بروی نهند اندک
 زهره کا و در دوات اندارد نفیعی در پیکر
 بکند قلعی و سپاه هر یکی برابر یکدیگر و قلعی را بکدازد
 و سپاه بروی ریزد و صلایه کند چنانچه نرم شود و آب
 صمغ عربی در روی بریزد و کتابت کند و بر پشت مهره مالد
 طرفه نوشتن کنگذیر که استانده سفید اب از زربوباب
 صمغ ویرا بساید و بر نوشته مالد چون خشک شود مهره برزند

زهره

نوشته زایل گردد امهدار ناظران این نسخه منصفه است
 که بمؤدای منصف استمدف عمل نموده هر کس که امرا
 نظری بر این اوراق نماید تا بخاطر فیض ماثر ایشان
 رسد و ترک شده باشد داخل فرمایند و هر چه زاید دانند
 طبع بلند ایشان باشد بقلم اصلاح در آورد بدست
 کار بسیار است در پیش قلم کشته لیکن قوت تحریر کم
 باد لطافت الی ربه هم خانه تحریر باد ایا ورم
 ما و هم این دستا سازان استام رونه سوی دگر حسیه المرام

کتبه احمد مرعی نیر علی احمد
 بتاع رب همقم شهر محرم الحرام
 ۱۲۸۱ هـ





خطی
۴